



سیری در معارف اسلام

حضرت سید الشهداء وارث
ابراهیم خلیل الله

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه حضرت قاسم علیه السلام - دهه دوم صفر - ۱۳۹۵ هـ ش



www.erfan.ir

حضرت سید الشهداء وارث ابراهیم خلیل الله
(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ویرایش: موسی پور
- صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

۱۵	جلسه اول: حضرت ابی عبدالله <small>علیه السلام</small> وارث هفت نفر هستند
۱۷	مقدمه بحث
۱۷	حضرت ابی عبدالله <small>علیه السلام</small> از چه کسانی ارث برده‌اند؟
۱۸	ارثیه سنگین حضرت رسول و حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۱۸	هفت حقیقت در وجود حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small> و آثار آن‌ها
۱۹	حسنه اول حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۱۹	تفاوت ارزش‌ها و نعمات
۲۰	ثمره ارزش‌های معنوی
۲۰	اشراف ارواح اموات به دنیا
۲۱	خاطره ای از اشراف اموات به دنیا
۲۱	روایت امیرالمومنین <small>علیه السلام</small> در باب آگاهی اموات به دنیا
۲۲	مرحوم صدوق، یکی از راویان احادیث اولیاء خدا
۲۳	روایت پیغمبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small>
۲۴	خاموش شدن عذاب انسان غیرکافر
۲۴	خاطره‌ای از خاموش شدن عذاب انسان غیرکافر
۲۴	اثرگذاری اولاد در وجود پدر و مادر



۲۵	ادامه روایت رسوا اکرم.....
۲۵	بازگشت به موضوع اصلی.....
۲۶	حسنه دوم حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۲۷	حسنه سوم به حضرت ابراهیم.....
۲۷	مفهوم ارث بردن امام حسین <small>علیه السلام</small> از حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small>
۲۸	روضه حضرت زینب <small>علیها السلام</small>
۲۹	جلسه دوم: انسان بالاتر از ملائکه، پست تر از حیوانات
۳۱	مقدمه بحث.....
۳۱	ظرفیت بالای وجود انسان.....
۳۱	حقیقت اسماء.....
۳۲	آدمیان از ملائکه برترند.....
۳۳	خاطره کسی که از فرشتگان برتر بود.....
۳۶	دلیل برتری انسان از ملائکه.....
۳۷	انسان پست تر از حیوان.....
۳۸	خاطره از حجت داشتن همه انسان ها.....
۳۸	انقلاب افراد در یک شب و کمتر از آن.....
۳۹	خاطره‌ی استاد از منقلب شدن یک لات.....
۴۲	روایت حضرت رضا <small>علیه السلام</small>
۴۳	ارث‌بری دیگر انسان‌ها از ارزش‌ها در طول ابی عبدالله <small>علیه السلام</small>
۴۳	بازگشت به بحث اصلی.....
۴۵	روضه حضرت ابی عبدالله <small>علیه السلام</small>
۴۷	جلسه سوم: ارث‌بری انسان‌ها از ارزش‌ها
۴۹	زیارت وارث.....



فهرست مطالب

پیام زیارت وارث.....	۴۹
گنجایش و ظرفیت و استعداد انسان.....	۴۹
قابل قیاس نبودن انسانها.....	۵۰
علت نواقص انسانها.....	۵۰
اهمیت خوراک و معلم در تربیت انسان.....	۵۰
سبب نقص پدیده‌ها عوامل زمینی است.....	۵۱
همه انسانها کاملند.....	۵۲
هیچ انسانی را جز به اندازه گنجایشش به چیزی تکلیف نمی‌کنند.....	۵۳
تکلیف ما لا یطاق.....	۵۴
انسان‌های معمولی هم می‌توانند ارزش‌های ارزش‌داران را به ارث ببرند.....	۵۴
در قیامت عذر انسانی که ارزش‌ها را به ارث نبرد پذیرفته نمی‌شود.....	۵۵
آیه سوره فاطر.....	۵۵
حالت بندگان در ارث بردن ارزش‌ها.....	۵۷
خاطره از شخصی که به خودش ظلم کرده بود.....	۵۹
روضه.....	۶۱
جلسه چهارم: ظرفیت داشتن انسان برای ارث‌بری ارزش‌ها.....	۶۳
کلامی از حضرت ابی عبدالله <small>علیه السلام</small> در تایید ارث‌بری انسان‌ها از ارزش‌ها.....	۶۵
شخصیت و جایگاه ابن سینا.....	۶۶
داستانی از ابن سینا.....	۶۶
جایگاه ملاصدرا.....	۶۷
جایگاه بهمن یار.....	۶۸
قابل پذیرش نبودن عذر بندگان در قیامت.....	۶۸
ماجرای مُصَعَّب و جایگاه او.....	۶۹



- ۷۰ جایگاه شیخ طوسی رحمته الله
- ۷۱ مشکل انسان‌ها در عدم رشد با وجود داشتن ظرفیت
- ۷۱ خاطره استاد از دکتر عارفی
- ۷۲ ماجرای ازدواج صفیه با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله
- ۷۴ بندگی چه کسی را بکنیم؟
- ۷۶ روضه حضرت اباعبدالله علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام در گودال
- جلسه پنجم: قانتا لله، ارثیه حضرت ابراهیم علیه السلام**
- ۷۹ قنوت ابراهیم علیه السلام
- ۸۱ عبادت اغلب مردم
- ۸۱ خداپاوری حیوانات
- ۸۲ روایت امام رضا علیه السلام
- ۸۲ موارد جواز جنگ از دیدگاه دین
- ۸۳ خاطره شیخ بهایی
- ۸۴ راه اثبات گناه زنا در دین
- ۸۵ انواع توحید
- ۸۷ انواع عبادت
- ۸۸ معنی اهل قنوت بودن ابراهیم علیه السلام
- ۹۰ داستانی از عبادت امیرالمومنین علیه السلام
- ۹۱ مفهوم قانتا لله
- ۹۲ روضه حضرت اباعبدالله علیه السلام در گودال و ذوالجناح
- جلسه ششم: دعای در نسل، ویژگی حضرت ابراهیم علیه السلام**
- ۹۵ مقدمه بحث
- ۹۷ مقدمه بحث



فهرست مطالب

- ۹۷..... ظرفیت فرزندان بنی آدم در ارث‌بری از سرمایه‌داران عظیم معنوی
- ۹۸..... یکی از خصوصیات حضرت ابراهیم
- ۹۹..... حدیث قدسی
- ۹۹..... تاثیر دعا در حق دیگران
- ۱۰۰..... خاطره استاد از مستجاب نشدن دعایش
- ۱۰۱..... دعا برای داشتن نسل نمازخوان، اخلاق حضرت ابراهیم
- ۱۰۲..... امام حسین دعا کردن را از ابراهیم به ارث برد
- ۱۰۲..... خاطره‌ای از دوست عرفه خوان استاد
- ۱۰۳..... نمونه مهربانی حضرت ابراهیم
- ۱۰۴..... رفتار ائمه با دشمنانشان
- ۱۰۴..... خاطره استاد از دیدار با فردی که ادعای دین فهمی داشت
- ۱۰۵..... روایت حضرت موسی بن جعفر
- ۱۰۶..... داستانی از حضرت عیسی
- ۱۰۸..... روضه دفن کردن حضرت اباعبدالله
- جلسه هفتم: حقیقت قانتا لله بودن اباعبدالله**
- ۱۱۱.....
- ۱۱۳..... مفهوم قانت و قنوت
- ۱۱۳..... مفهوم لله بودن
- ۱۱۴..... خاطره‌ای از استاد در کنار آیت‌الله فاطمی
- ۱۱۶..... حقیقت لقاء
- ۱۱۶..... لذت‌های مختلف
- ۱۱۷..... تفاوت لذت دل و بدن
- ۱۱۸..... حدیث قدسی



- ۱۱۸.....خاطره استاد از حال یک مومن عاشق.....
- ۱۱۹.....جنس گریه عاشقان الله.....
- ۱۱۹.....جایگاه انسان کامل.....
- ۱۲۰.....کشیده شدن همه به سوی ابی عبدالله علیه السلام.....
- ۱۲۱.....وصف حال عاشقان.....
- ۱۲۲.....روایت امیرالمومنین علیه السلام در باب حال عاشقان.....
- ۱۲۲.....ساقی عاشقان در بهشت.....
- ۱۲۳.....انواع پاداش‌های عبادت‌کنندگان.....
- ۱۲۴.....کتاب اهل بیت استاد انصاریان.....
- ۱۲۴.....اوج بندگی اباعبدالله علیه السلام.....
- ۱۲۴.....روضه خرابه شام و حضرت زینب علیها السلام.....
- جلسه هشتم: توحید واقعی و مقام جمع الجمعی..... ۱۲۷.....**
- ۱۲۹.....مقدمه بحث.....
- ۱۳۰.....ثمره شناخت ویژگی‌های حضرت ابراهیم علیه السلام.....
- ۱۳۰.....ویژگی‌های کتاب گلشن راز.....
- ۱۳۱.....توحید از پایین به بالا.....
- ۱۳۱.....توحید از بالا به پایین.....
- ۱۳۲.....ادامه اشعار کتاب گلشن راز.....
- ۱۳۲.....اشارات عرفانی در کتب شعرای دیگر.....
- ۱۳۵.....توحید واقعی.....
- ۱۳۵.....مقام جمع الجمعی.....
- ۱۳۶.....مفهوم لله.....
- ۱۳۷.....داستان قرآنی.....



فهرست مطالب

- تفاوت مخلص و مخلص ۱۳۷
- ادامه داستان قرآنی ۱۳۸
- قربانی چیست؟ ۱۳۸
- ادامه داستان ۱۳۹
- چه چیزی را باید انفاق کرد؟ ۱۳۹
- داستانی از حضرت موسی علیه السلام ۱۴۰
- دلیل قبولی قربانی هابیل ۱۴۰
- داستانی از حضرت نوح علیه السلام ۱۴۱
- روضه حضرت زینب علیها السلام در گودال ۱۴۱
- جلسه نهم: دعوت خدا و ابلیسیان** ۱۴۵
- علت سختی‌های انسان ۱۴۸
- برکت مراجعه مردم به استاد از زبان خودشان ۱۴۸
- خاطره استاد از آیه «وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» ۱۴۸
- طلاق منفورترین حلال است اما یکی از معجزات قرآن و مکتب اسلام است ۱۴۹
- چگونگی طلاق در قرآن ۱۴۹
- توصیه خداوند در سوره تغابن به افرادی که طلاق نگرفتند ۱۵۲
- شرط بخشش گناهان ۱۵۳
- ادعای دروغین دین محبت بودن مسیحیت ۱۵۳
- در دنیا هیچ دین بامحبتی جز اسلام وجود ندارد ۱۵۴
- نمونه‌ای از محبت امام حسین علیه السلام به دشمن و رفتار دشمن در مقابل ایشان ۱۵۵
- بازگشت به بحث اصلی ۱۵۵
- خاطره دوم استاد از آیه «وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» ۱۵۵
- توصیه قرآن در باب گناه زنا ۱۵۶



- ۱۵۷..... نظر خداوند درباره این دو دعوت
- ۱۵۸..... راه رسیدن به مغفرت و جنت
- ۱۵۹..... روضه حضرت زینب علیها السلام در گودال
- ۱۶۱..... **جلسه دهم: روش زندگی حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام**
- ۱۶۳..... چراغ راه بودن سخن انبیاء، ائمه و عالمان دینی
- ۱۶۳..... هدف خداوند از اهداء نعمت گوش و چشم و نیروی درک به بندگان
- ۱۶۴..... مقصود از شکر
- ۱۶۴..... بهره این سود گسترده به خود انسان می رسد
- اهمیت شکر به این معنا که انسان اعضا و جوارح را برابر با طرحی که برای آنها قرار داده شده است به کار بگیرد.....
- ۱۶۵..... راههایی که گوش باید در آن راه هزینه شود.....
- ۱۶۵..... خداوند افراط و تفریط را دوست ندارد.....
- ۱۶۷..... پایه گذار ساعات متوسط.....
- ۱۶۷..... پایه گذار عالیترین حقوق سیاسی.....
- ۱۶۹..... هرآنچه برای خودت نمی پسندی برای دیگران هم نپسند.....
- ۱۷۰..... تمام مسائل الهی طرفینی است.....
- ۱۷۰..... روش زندگی حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام.....
- ۱۷۰..... رفتار حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در یک ساعت آخر عمرش.....
- ۱۷۱..... زندگی منصفانه حضرت در روز عاشورا.....
- ۱۷۱..... زندگی غیرمنصفانه.....
- ۱۷۲..... داستانی از رسول خدا صلی الله علیه و آله از رفتار با یک شخص ظالم.....
- ۱۷۳..... سه حقیقتی که قرآن می گوید انتخاب کن.....
- ۱۷۳..... سه برنامه ای که قرآن می فرماید برای همیشه تا زمان مردنتان حذف کنید.....



فهرست مطالب

- ۱۷۴..... زندگی منصفانه امرالمومنین علیهم السلام
- ۱۷۵..... راههایی که گوش، چشم و نیروی درک باید در آن راه هزینه شود
- ۱۷۵..... روضه، گفتگوی حضرت سکینه با حضرت زینب علیها السلام در مسیر شام

جلسه اول

حضرت ابی عبداللہ علیہ السلام وارث

ہفت نفر ہستند

مقدمه بحث

مسائل بسیار مهمی برای دهه عاشورا یادداشت کرده بودم، به نظر می‌رسید که در ده شب همه آن مسائل بیان بشود اما بخش عمده‌ای از آن‌ها باقی ماند و بسیار حیف است که نشنوید. انشاءالله در این شب‌هایی که در محضرتان هستم بخش به بخش مسائل مانده را که بعداً خواهید دانست چقدر مهم است برایتان بیان می‌کنم. مایه‌های همه آن مسائل قرآن کریم و با ارزش‌ترین روایات اهل بیت است. حاشیه ندارد، به قول طلبه‌ها تمامش متن است، اصل است، مایه است، ریشه است، و بنیانی است.

حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام از چه کسانی ارث برده‌اند؟

محور مطلب این بود که وجود مبارک حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام وارث هفت نفر است، یعنی امام از هفت نفر ارث کامل برده، ارث جامع برده، این ارث هم ارث مادی نبوده، زمین و پول و متاع نبوده، ارث، سرمایه‌های معنوی، ارزش‌ها و کمالات بوده. اما هفت نفر، پنج پیغمبر اولوالعزم: حضرت نوح، ابراهیم، موسی ابن عمران، عیسی ابن مریم، پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستند دو نفر دیگرشان هم یکی حضرت آدم است، یکی هم وجود مبارک امیرالمومنین علیه‌السلام است و به عبارت ساده‌تر این زیارتی که ائمه علیهم‌السلام تدوین کردند و مرسوم است شب‌های جمعه در مساجد، در محافل خوانده می‌شده از این ارث و ارث‌بر و ارث‌گذار صحبت کردند.



ارثیه سنگین حضرت رسول و حضرت ابراهیم

چه ارثی از آدم علیه السلام برده؟ آن را بیان کردم، چه ارثی از نوح علیه السلام برده؟ آن را هم بیان کردم، اما ارثی که از ابراهیم علیه السلام برده یک مقدار گسترده‌تر از ارثی است که از حضرت نوح، ادم، موسی و عیسی علیهم السلام برده است، منهای پیغمبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله که خاتم پیغمبران است و ارث ایشان که حضرت ارث‌بر ایشان بوده خیلی ارث گسترده‌ای است، آنقدر که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «حسین منی و انا من حسین»^۱ هم کتب مهمم اهل سنت و هم کتب شیعه آن را نقل کرده‌اند، یک روایت بسیار سنگینی است. معلوم است با توجه به این روایت ارثی که حضرت از پیغمبر صلی الله علیه و آله بردند بیش از ارثی است که از همه انبیاء علیهم السلام گذشته بردند. فکر نمی‌کنم برسم آن را در این چند شبی که این جلسه برپاست توضیح بدهم، چون آیات مهمی از قرآن مجید را باید بخوانم. دقایق آن آیات را بیان بکنم، تا معلوم شود ارث عظیمی که حضرت از پیغمبر برده چه بوده.

هفت حقیقت در وجود حضرت ابراهیم علیه السلام و آثار آن‌ها

اما ابراهیم علیه السلام، آیه‌ای را که در دهه عاشورا مطرح کردم و آخرهای سوره نحل است، این بود: «کان ابراهیم» «امه» یک، «قانتا لله» دو، «حنیفا» سه، «وماکان من المشرکین»^۲ چهار، «شاکرا لانعمه» پنج، «اجتباها» شش، «وهدهاه الی صراط مستقیم»^۳ هفت. در آیه بعد پروردگار آثار و نتیجه این حقایق را بیان می‌کند، «وآتیناه فی الدنیا حسنة وانه فی الآخرة لمن الصالحین»^۴. این آیه سوم «آتیناه فی الدنیا حسنه» است. ملاحظه می‌کنید عربی خیلی کلماتش الف و لام دارد اما در این آیه در قرآن کریم، «حسنة» الف و لام ندارد،

۱. کامل الزیارات، ابن قولویه، جعفر بن محمد، النص، ص ۵۲، ح ۱۱.

۲. نحل: ۱۲۰: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ».

۳. نحل: ۱۲۱: «شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».

۴. نحل: ۱۲۲.



چون حسنه الف و لام ندارد اشاره به چیز خاصی نیست، اگر به حقیقت خاصی اشاره بود الف و لام داشت. لغت بی الف و لام را عرب نکره می‌گویند، لغت الف و لام دار را هم معرفه می‌گویند.

حسنة اول حضرت ابراهیم علیه السلام

پروردگار می‌فرماید در دنیا به ابراهیم علیه السلام به خاطر این ارزش‌هایی که داشت حسنه دادم، به عبارت دیگر همه خوبی‌ها را دادم، همسر خوبی مثل ساره، که یک دانه فرزند برای ابراهیم علیه السلام آورد و پیغمبر شد، واقعا این خوبی برای ما قابل ارزیابی است؟ ما می‌توانیم ارزیابی بکنیم که این خوبی چه آثار و نتایج داشته؟ چی بوده؟ ما فقط می‌توانیم حسنه را معنی بکنیم، که یک حسنه همسری مانند ساره بوده که از این ساره یک پسر به نام اسحاق علیه السلام به دنیا آمده، بچه این اسحاق علیه السلام هم که یعقوب علیه السلام است و پیغمبر شد، نوه ساره است، بچه یعقوب علیه السلام، حضرت یوسف علیه السلام، هم پیغمبر شد که بخشی از قرآن مجید بیان ارزش‌های یوسف است. پروردگار نزدیک صد و یازده آیه در قرآن درباره یوسف علیه السلام مطلب دارد و باز از نسل همین خانم از طریق بچه‌های دیگر یعقوب این پیغمبران به وجود آمدند: یونس، یحیی، زکریا، عیسی ابن مریم، و انبیاء دیگر. ذوالکفل، الیسع، لوط علیه السلام، تا جایی که من یادم است این‌ها انبیایی هستند که کل ریشه‌شان حضرت ساره است، این یک حسنه خدا در دنیا است.

تفاوت ارزش‌ها و نعمات

معلوم می‌شود که پروردگار عالم ارزش‌ها را مجانی به بندگانش نمی‌دهد، اما هوا را به همه موجودات زنده مجانی داده، نور خورشید را به همه موجودات زنده مجانی داده، مومنین دارند از نور خورشید بهره می‌برند، کفار هم دارند بهره می‌برند، هر دو دارند از هوا بهره می‌برند، هر دو دارند از روئیدنی‌ها بهره می‌برند، هر دو دارند از خوراکی‌ها بهره می‌برند، اما ارزش‌ها مجانی داده نمی‌شود، به قول مشهورترین شاعر کشورمان:

نابرده رنج^۱ گنج میسر نمی‌شود مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

ثمره ارزش‌های معنوی

در ارزش‌های معنوی که انسان به یک چهره پاک، وارسته، کامل، پخته، جامع، و با منفعت تبدیل می‌شود خدا پاداش‌های عظیم دنیایی می‌دهد، حالا آخرتش را که خودتان می‌توانید در سوره الرحمن، واقعه، دهر، تبارک، و جزء بیست و نهم و سی‌ام قرآن مجید ببینید، این‌ها مزدهای آخرتی است، حالا دنیای ابراهیم را دارد می‌گوید که به خاطر به دست آوردن این ارزش‌هایی که در دو آیه قبل بیان شد^۲ و او به دنبال این هفت ارزش رفت، کوشید، زحمت کشید، به دست آورد «وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»، در دنیا به او حسنه داده‌ایم. یک حسنه‌اش همسرش ساره بوده، این یک نیکی بوده، یک خوبی بوده، یک اجر زیبا بوده که خدا به ابراهیم علیه السلام داده. از این زن پیغمبری مثل اسحاق علیه السلام به دنیا می‌آید، نوه‌ای مثل یعقوب علیه السلام، نبیره‌ای مثل یوسف علیه السلام، از بچه‌های دیگر یعقوب علیه السلام تمام انبیاء بعد از یوسف علیه السلام به دنیا آمدند، تا حضرت مسیح علیه السلام که در زمان مسیح علیه السلام سه تا پیغمبر برای مردم کار کردند: مسیح، زکریا و یحیی علیه السلام. این در ذهن مبارکتان باشد می‌خواهم حسنه را خیلی خوب دریافت بکنید می‌توانید هم دریافت بکنید.

اشراف ارواح اموات به دنیا

من این روایت را در کتاب‌های مختلف دیدم، در ضمن هم شب جمعه است، شما را به یاد پدر و مادرهایتان هم بیندازم، امام باقر علیه السلام می‌فرماید: شب‌های جمعه پدر و مادرها به

۱. کاری نکردی زحمتی نکشیدی، ندویدی، رنجی نبردی کوششی نکردی، درسی نخواندی، خدمتی به عباد خدا نکردی، پروردگار را عبادت نکردی، این‌ها همه می‌شود نابرده رنج.

۲. نحل: ۱۲۰ «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ».

نحل: ۱۲۱ «شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ إِجْتِبَاءً وَ هِدَاةً إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ».



بچه‌هایشان مشرف هستند و گاهی هم روحشان از بچه‌ها گلایه می‌کند که چرا برای ما کاری نمی‌کنید، چرا یاد ما نیستید، چرا یک کار خیری برای ما انجام نمی‌دهید، این اشراف ارواح اموات در روایاتمان است، بدن‌هایشان اشرافی ندارد، بدن‌ها از بین رفته ولی خودشان که از بین نرفتند، در یک عالمی بین دنیا و بین آخرت هستند که خدا اسم آن عالم را در قرآن برزخ گذاشته، عالمی بین دنیا و آخرت است، ارواح نابود نیستند، وجود دارند.

خاطره ای از اشراف اموات به دنیا

همین امسال بود نه سال گذشته، دو روز به دعای عرفه مانده بود که بنا بود من بخوانم، واقعا عجیب است، این روایات ما خیلی فوق العاده است، این اشراف ارواح پدران و مادرانمان یک حقیقت است، دو روز به دعای عرفه مانده بود، من شب بدون اینکه در فکرم باشد پدرم را خواب دیدم، دیدم با یک کت شلوار نو و قیمتی روی یک پله نشسته، رفتم جلو سلام کردم، جواب داد، گفتم بابا به دنیا برگشتی؟ گفت نه، گفتم پس چطور من دارم می‌بینم؟ من که در دنیا هستم، شما که خارج از دنیا هستید، از دنیا رفتید، گفت نه، من برگشتم، گفتم پس چطور در دنیا دیده می‌شوید؟ فرمودند اجازه گرفتم برای شرکت در دعای عرفه بیایم و بروم، این اشراف آنهاست. چطور مرده فهمیده پسرش دو روز دیگر می‌خواهد عرفه بخواند؟ امام باقر علیه السلام می‌گوید می‌فهمند، خبر دارند.

روایت امیرالمومنین علیه السلام در باب آگاهی اموات به دنیا

در نهج البلاغه امیرالمومنین علیه السلام دارد: «انما ينتظر باولکم آخرکم»^۱ آن‌هایی که از خانواده شما مردند در انتظار رفتن شما هستند، یعنی می‌دانند شما در دنیا هستید و یک روزی باید بمیرید، چشمشان به در برزخ است که دخترشان، پسرشان، نوه‌شان، دامادشان، عروسشان کی می‌آید، این گفتار امیرالمومنین علیه السلام است که به اوضاع برزخ و قیامت آگاه

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۱.



است، «انما» به معنی قطعا است، یعنی بی برو و برگرد، «ینتظر اولکم باخرکم» می فهمند شما هستید، درجا روز مرگتان را می فهمند که شما از دنیا رفتید. مردم دنیا بیشترشان خیال می کنند آدمی که مرد، مرد، رابطه به کل قطع شد، ولی اینجور نیست، تمام جهان به هم پیوسته است، این را دیگر خود خارجی ها هم می گویند، رابطه قابل قطع شدن نیست.

مرحوم صدوق، یکی از راویان احادیث اولیاء خدا

حالا روایت رسول خدا ﷺ را گوش بدهیم، خیلی ها از بزرگان دین ما این روایت را نقل کردند، معلوم می شود روایت صحیح است، چون آنهایی هم که نقل کردند آدمهای کمی نیستند، خیلی در علم، در تقوا، در عمل آدمهای قوی هستند، مثل «مرحوم صدوق» که بهش رئیس محدثین می گویند. در هزار و دویست سال پیش ایشان آدم خیلی عجیبی بوده، در عین اینکه از قم به ری آمده، بعد به بغداد رفته، دو بار از اینجا به بخارا رفته و برگشته، در آن جاده ها سه چهار هزار کیلومتر رفته و برگشته، برای اینکه از دهان عالمی که علوم اهل بیت پیششان بوده روایت بشنود و یادداشت کند، نتیجه سفرهای قم به ری، ری به بغداد، بغداد به ری، ری به بخارا، برگشتن به ری، دوباره از ری به بخارا رفتن، دوباره برگشتن، سیصد جلد کتاب شده. کتاب هایش را اگر نگاه کنید تمام صفحاتش اینجوری شروع شده: قال رسول الله، قال الباقر، قال علی ابن موسی الرضا، تمام صفحات سیصد جلدش روایات ائمه است، جالب است بعضی از این جلدهایش را شیعیانی که در امریکا زندگی می کنند و بعضی هایشان هم ایرانی نیستند در آنجا چاپ کردند، مثل اینکه در لندن یک عالمی زندگی می کند، شیعه است، در کمربند کفر پانصد جلد کتاب راجع به ابی عبدالله علیه السلام نوشته، صد و سی چهل تا چاپ شده، بقیش هم دارد برای چاپ شدن تدوین می شود، شما نمی دانید برای حفظ این فرهنگ دارند چه جانی می کنند و چه جانی کردند، این را امثال او نقل می کنند.



روایت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله

پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند از یک قبرستانی رد شوند، نوشتند چه قبرستانی بوده است، به آن چند نفری که با ایشان بودند فرمودند: عجله کنید، سریع رد شدند، دو سه روز بعد مسیرشان باز از کنار آن قبرستان بود، قدم‌هایشان را خیلی آهسته کردند، رد شدند، یک کسی به رسول خدا گفت یا رسول الله سه چهار روز قبل ما به اینجا رسیدیم، شما به قدم‌هایتان سرعت دادید، به ما هم گفتید دنبال من تند بیاید، امروز که برگشتیم، خودتان خیلی آهسته حرکت کردید، به ما هم گفتید آهسته بیاید، داستانی است؟ فرمودند بله، وقتی که قرآن مجید می‌گوید پیغمبر را معراج بردم و عجایب خلقتم را نشان دادم، وقتی خدا می‌گوید پیغمبر فرشتگان را می‌دید، معلوم است چشمی که خدا به پیغمبر صلی الله علیه و آله داده پشت پرده این دنیا را هم می‌دیده، برزخ را می‌دیده، فرمودند سه روز قبل که آمدیم از اینجا رد شویم، روح یکی از مرده‌های این قبرستان را دیدم، در یک عذاب سختی است، تحمل نیاوردم، مگر عذاب چقدر سخت است؟ که پیغمبر با آن عظمت روحی تحمل نکرده، خیلی سخت است، ﴿وَلَكِنْ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾^۱ خیلی سخت است. فرمود امروز که آمدیم برگردیم باز روح مرده یکی از همین قبرستان را دیدم، دیدم راحت است، آزاد است، عذاب ندارد، از جبرئیل پرسیدم، گفتم سه روز پیش این میت روحش در عذاب بود، فرمود یا رسول الله در گرو کارهای بدش بود. کارهای بد خودش آتش است، در دهه قبل همینجا این را توضیح مفصلی دادم، که چگونه خود عمل آتش است، خود عمل نعمت بهشت است، حسنه است، ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً﴾^۲ امروز که برگشتیم آزاد بود، چرا؟ عذابش در گرو کارهای بد بود، الان آزادیش برای چیه؟ گفت: یا رسول الله از این میت یک بچه پنج شش ساله به جا مانده بود، امروز او را به مکتب بردند، اولین چیزی که معلم به این بچه یاد داد بسم الله الرحمن الرحيم بود.

۱. حج: ۲.

۲. بقره: ۲۰۱.

خاموش شدن عذاب انسان غیر کافر

معلوم می‌شود این مرده کافر نبوده، کاملاً رابطه‌اش با خدا قطع نبود، آنی که به کل رابطه‌اش با خدا قطع است دشمن است، منکر است، حقایق، فرمان‌ها، قرآن، انبیاء علیهم‌السلام را قبول ندارد، هیچی عذابش را خاموش نمی‌کند، ولی آنی که رابطه‌اش قطع نشده امکان خاموش شدن عذابش هست؛ مثلاً اگر یک رباخور بمیرد، قرآن به رباخور وعده آتش قطعی داده، همان وقتی که می‌میرد روحش در عذاب قرار می‌گیرد، اما اگر بچه‌هایش ببینند دفترهایش را باز کنند، ببینند در این چهل سال از مردم چقدر پول ربا گرفته، همه را ببرند پس بدهند آن‌هایی هم که مردند به ورثه‌هایشان بدهند، عذاب از آن میت برداشته می‌شود.

خاطره‌ای از خاموش شدن عذاب انسان غیر کافر

من بچه بودم، هشت نه ساله بودم، در محل ما یک کسی بود، رباخور خیلی قوی بود. از بس قدرت رباخوری او بالا بود، مردم محل ما او را به یک حیوان درنده تشبیه می‌کردند، حالا من اسم نبرم. حدود هشتاد سالش شد، مرد. دو تا پسر ازش ماند، بعد که من طلبه شدم و یواش یواش تابستان‌ها از قم به تهران برای منبر می‌آمدم، حالا تعطیلات قم یا به محرم یا به ماه رمضان می‌خورد، این دو تا پسرش به پای منبر من می‌آمدند، این‌ها نشستند تمام دفترهای بابا را ورق زدند، حساب کردند، پنجاه سال پدرشان ربا گرفته، آدرس‌ها هم در دفتر بود، چون خودش می‌رفت رباها را جمع می‌کرد؛ آنوقت که تلفن همراه، حساب بانکی و کارت‌های و این‌ها نبود، به در خانه بدهکارها می‌رفت ربای پولش را می‌گرفت. دوتایی نشستند تمام را حساب کردند، داداش‌ها رفتند یا در مغازه‌ها یا در خانه‌ها می‌رفتند یا اگر کسی به شهرستان رفته بود به شهرستان می‌رفتند، در طول پنجاه سال کل اضافه‌هایی که از مردم گرفته بود را پرداخت کردند و رضایت طلبیدند.

اثر گذاری اولاد در وجود پدر و مادر

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: اولادها می‌توانند پدر و مادرهایی که معذبند را نجات بدهند، این رحمت پروردگار است که راه را برای آزادی بندگان باز گذاشته، ولو بعد از مردن آن‌ها



باشد، ولی بچه خوب می‌خواهد که این پدر دچار شده به عذاب راه، نجات بدهد، طبق روایاتمان بچه در وجود پدر و مادر اثرگذار است و حتی طبق سوره یس ﴿وَنُكْتَبُ مَا قَدَّمُوا وَأَثَرَهُمْ﴾ هر چی را قبل از مردن تان فرستادید و هر خوبی یا بدی که بعد از مردن تان بماند پایتان حساب می‌شود. دستگاه پروردگار خیلی عجیب است، چقدر خوب است که اوضاع هستی و انسان را بدانید.

ادامه روایت رسوا اکرم

پیغمبر فرمود این بچه شش هفت ساله‌اش را به مدرسه بردند، اولین مطلبی که معلم به بچه یاد داد بسم الله الرحمن الرحیم بود، تا بچه گفت بسم الله الرحمن الرحیم خدا فرمود این بچه‌ای که من را دارد به رحمانیت و رحیمیت می‌خواند، من حیا می‌کنم پدرش را در عذاب نگه دارم، عذاب را بردارید. تا می‌توانید برای پدر و مادرهای از دنیا رفته خوبی بفرستید، اگر هم زنده هستند که دست و پایشان را ببوسید، اگر هم دلشان را رنجاندید حتما عذرخواهی کنید.

بازگشت به موضوع اصلی

به اصل مطلب برگردم، خداوند در سه آیه از سوره نمل هفت ارزش برای ابراهیم بیان می‌کند. ارزش‌هایی که به دست آورده نه اینکه اجباری بهش دادند، کار کرده، خداوند به مزد این‌هایی که کار کرد و به دست آورد می‌گوید: ﴿وَأَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً﴾^۲ من هم هر چی خوبی بوده در دنیا بهش دادم، یکیش زن خوب است که ساره است، بچه این زن اسحاق است که پیغمبر است. نوه پسر اسحاق یعقوب پیغمبر، نبیره این زن یوسف، بقیه انبیاء تا عیسی از اولاد یعقوب علیه السلام به دنیا آمدند. چقدر از این بچه‌ها و از این زن، گیر

۱. یس: ۱۲.

۲. نحل: ۱۲۲.

ابراهیم می‌آید. می‌توانید حساب کنید؟ اگر یک دانه بسم الله الرحمن الرحیم عذاب یک مرده را برداشت یک خانمی که اقلا دو سه هزار پیغمبر از وجودش به وجود آمده، می‌دانید فردای قیامت چند تا پیغمبر دور این مادرند؟ این یک حسنه است. ولی حسنه‌ای که ما نمی‌توانیم ارزیابی بکنیم اصلا نمی‌توانیم شعاعش را ببینیم، خیلی گسترده است.

حسنة دوم حضرت ابراهیم علیه السلام

اما حسنه دیگر هاجر است، چه خانمی است، شما می‌دانید سعی صفا و مروه در حج یادگار قدم‌های هاجر است؟ می‌دانید خدا صفا و مروه را می‌گوید **إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ** می‌دانید بنیان این هفت طوف در صفا و مروه یادگار این زن است؟ چقدر با اخلاص، برای خدا، برای اسماعیل علیه السلام شیرخواره به دنبال آب رفته و آمده، که این رفت و آمد را خدا تا قیامت جزو عبادات قرار داده، آن وقت پسر این زن اسماعیل علیه السلام است که پیغمبر شده، از نسل اسماعیل علیه السلام چه به وجود آمد؟ از نسل اسحاق علیه السلام که شنیدید چند صد پیغمبر به دنیا آمد، از نسل هاجر چهارده معصوم علیهم السلام به دنیا آمدند که افضل بر تمام نسل ساره هستند، پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نسل این هاجر است، امیرالمومنین علیه السلام، صدیقه کبری علیها السلام نسل هاجر است، یازده امام نسل هاجر هستند، دوازدهمی هم که زنده است، می‌آید و عدالت را بر سراسر جهان حاکم می‌کند. ایشان هم از نسل هاجر است؛ شما فکر کنید از پیغمبر و زهرا و علی و یازده امام علیهم السلام، خدا چه در پرونده ابراهیم منتقل می‌کند.

من که نسبت به معنی **«آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً»** بهت زده هستم، واقعا بهت زده هستم، من دو تا دختر دارم، شما بعضی‌هایتان دختر دارید، این روایت را گوش بدهید، دختری در دامن پدری در حد خودش پاک، پاکدامن، نمازخوان، روزه‌گیر به وجود می‌آید، پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید این پدر وقتی می‌میرد این دختر تا چند سال در دنیا زنده است؟ ممکن است بعد از پدرش شصت سال زنده باشد، مادر یکی از رفقای من که مادر شهید هم هست الان



نود و سه سالش است، پدر این خانم نود و سه ساله کی مرده؟ هفتاد سال پیش. پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید بعد از مرگ این پدر تا زمانی که این دختر زنده است صد سال، هشتاد سال، شصت سال زنده است، پروردگار هر شبانه روزی که بر عمر این دختر می گذرد ثواب یک سال عبادت در نامه عمل پدر ثبت می کند، گرچه پدر مرده باشد، حالا ببینید ابراهیم از همسر اولش ساره، از همسر دومش هاجر، چه دارد گیرش می آید. هنوز هم جریان دارد، چون نسل ابراهیم علیه السلام هنوز در دنیا هستند، عظیم ترینشان امام عصر علیه السلام است. هر چه مرجع و گوینده و نویسنده و مدرس و سید در این هزار و پانصد ساله به دنیا آمده همه از نسل اسماعیل علیه السلام هستند، ببینید چه گیر آن مادر و این پدر می آید.

حسنة سوم به حضرت ابراهیم

یک حسنة دیگر که به ابراهیم علیه السلام دادم این بود که راهنماییش کردم کعبه را بسازد، مسجد الحرام را درست بکند، از زمان ابراهیم علیه السلام تا حالا هر کسی به حج رفته ثوابش را خدا به ابراهیم علیه السلام هم می دهد. این مزد معنویت انسان است. این مزد به دست آوردن ارزشها، مزد عرق ریختن برای خوب شدن، برای کار خوب کردن است. حالا به ابراهیم علیه السلام به اندازه گنجایش ابراهیم علیه السلام مزد دادند، به من و شما هم به اندازه گنجایش خودمان مزد می دهند، انشالله فردا شب همین سه آیه را دنبال می کنم، دانه دانه را کامل توضیح می دهم و یک چنین ارزش هایی را ابی عبدالله علیه السلام از ابراهیم علیه السلام به ارث برده.

مفهوم ارث بردن امام حسین علیه السلام از حضرت ابراهیم علیه السلام

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللّٰهِ» خانمی مثل ام لیلا علیه السلام، خانمی مثل حضرت رباب علیه السلام، اولادی مثل علی اکبر علیه السلام که مقام عصمت دارد، اولادی مثل علی اصغر علیه السلام که امثال پنجاه و شش کشور را تکان داد، حادثه کربلا، نه تا امام از نسل ابی عبدالله علیه السلام هستند. ببینید خدا در پرونده امام حسین چه می نویسد؟ این معنی ارث بردن از ابراهیم علیه السلام است.

روضه حضرت زینب علیها السلام

خانم‌ها، دخترها و بچه‌ها دیدند عمه بزرگوارشان با قدم‌های آهسته، با یک دنیا وقار، دارد به یک نقطه‌ای حرکت می‌کند. اینقدر با ادب هستند که نمی‌پرسند عمه کجا می‌روی؟ چکار داری؟ صبر کردند ببینند عمه کجا دارد می‌رود، چکار دارد، چرا قدم‌های آهسته برمی‌دارد؟ چون خود زینب کبری علیها السلام از پیغمبر شنیده هر کسی یک قدم به طرف زیارت حسین من بردارد برای آن یک قدم ثواب نود حج و عمره قبول شده در نامه عملش ثبت می‌شود، بر فرض برادران و خواهران، اگر از عمه می‌پرسیدند کجا می‌روی؟ چی کار داری؟ می‌دانید به بچه‌ها، به دخترها به خواهرها چه جواب می‌داد؟

گلی گم کرده‌ام می‌جویم او را به هر گل می‌رسم می‌بویم او را

اگر ما نتوانستیم پیاده به زیارتت بیاییم خدا به ما دوتا چشم داده میتونه برات اشک بریزه. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: گریه بر حسین ما سبب شفاعت و رحمت و مغفرت است.

اگر پیدا کنم زیبا گلم را به آب دیدگاه می‌شویم او را

دیدند زینب کبری علیها السلام در یک نقطه نشست، دیدند داره نیزه‌ها و شمشیر شکسته‌ها را کنار می‌زند، زیر بغل یک بدن قطعه قطعه رو گرفت آورد روی دامن گذاشت، به پیغمبر صلی الله علیه و آله رو کرد گفت: «صَلَّى عَلَيْكَ مَلِكُ السَّمَاءِ، هَذَا حَسِينٌ بِالْعَرَاءِ، مُرْمَلٌ بِالِدِّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ»^۱



جلسه دوم

انسان بالاتر از ملائکه، پست تر از

حیوانات

مقدمه بحث

کلام در ارث‌بری حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام از پنج پیغمبر اولوالعزم، یک پیغمبر غیر اولوالعزم و وجود مبارک امیرالمومنین علیه‌السلام بود.

ظرفیت بالای وجود انسان

اینکه یک نفر بتواند تمام سرمایه‌های وجودی و ارزشی پنج پیغمبر از انبیاء اولوالعزم و یک پیغمبر غیر اولوالعزم و امیرالمومنین علیه‌السلام را به ارث ببرد، نشان‌دهنده گنجایش وجود انسان است و ظرفیت بالایی که در بین همه موجودات پروردگار به انسان عنایت کرده است. یک ظرفیتی که حتی از ظرفیت و گنجایش فرشتگان مقرب خدا هم بیشتر است. امام هشتم علیه‌السلام یک روایت فوق‌العاده مهمی دارند، این روایات یک روایاتی است که با آیات قرآن هماهنگ است، همین روایتی را که برایتان از حضرت رضا علیه‌السلام می‌خوانم با آیات دو سوره هماهنگ است: یکی سوره مبارکه بقره در جزء اول قرآن، دیگری سوره مبارکه بینه، در جزء آخر قرآن است، خداوند در سوره بقره می‌فرماید: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾!

حقیقت اسماء

«الْأَسْمَاءُ» در این آیه به معنی الفاظ نیست. معنی آیه این نیست که خدا اسم خورشید، ماه، مریخ، خربزه، سیب زمینی، پیاز، انار و گیلاس را یاد آدم داد، اینقدر آیه محدود نیست.

۱. بقره: ۳۱.



یک سلسله الفاظ مادی نیست، «الْأَسْمَاءُ» در اینجا به معنای حقایق موجودات است، دلیل هم دارم، دلیلش این است که پروردگار وقتی ظرف وجود آدم را از علم پر کرد و به ملائکه خبر داد «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» همین آیات سوره بقره است، به فرشتگان فرمود: «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ»^۱. که همین اسم جمع اشاره «هَؤُلَاءِ» دلیل بر این است که این اسماء الفاظ نبوده، بلکه حقایق است.

آدمیان از ملائکه برترند

به ملائکه فرمود «أَنْبِئُونِي» این علمی که به آدم دادم، این حقایقی که به آدم تعلیم کردم شما به من خبر بدهید چیه؟ فرشتگان الهی به پروردگار عرض کردند: «لَا عَلِمْنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا»^۲، ما غیر از مقدار علمی که خودت بهمان یاد دادی چیز دیگری نمی‌دانیم، این خیلی فوق العاده است. «لَا عَلِمْنَا» فرشتگانی که امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید عقل محض هستند، حیوانات شهوت محض هستند، آدمیان ترکیبی از عقل و شهوت هستند، که البته حضرت می‌فرماید «فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ»^۳ آنی که پیروز بر خواسته‌های نامشروعش است و هیچ وقت اسیر شکم و شهوت و غرائض و متاع قرار نمی‌گیرد، نه اینکه شکم را به کار نگیرد، خدا فرموده «وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ»^۴ من بدنی به شما ندادم که غذا نخورید، اگر آدم غذا نخورد به بدنش ضربه بخورد حرام است، اگر یک دکتر دانشمند بگوید روزه گرفتن برای شما ضرر قابل توجه دارد، این گرسنگی کشیدن حرام است، نه اینکه آدم بخواند از ملائکه بالاتر بشود نخورد، ازدواج نکند، لذت نبرد. این که امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: «فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ

۱. بقره: ۳۱.

۲. بقره: ۳۲.

۳. بحار الانوار، ج ۶۰ ص ۲۹۹.

۴. انبیاء: ۸.



خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ» آنی که معنویت، حقیقت، خردورزی بر شهواتش پیروز است به معنی این است که شهواتش، خواسته‌هایش، شکمش، امیالش، غرائضش، ارتش عقل هستند، زیرمجموعه این عنصر روحانی و ملکوتی هستند، تمام کارهایش عاقلانه است، خوردنش، زن گرفتنش، نگاه کردنش، گوش دادنش، لذت بردنش، معاشرتش، کسب و کارش همه عاقلانه است، آن عقلی که نور، از دین نازل شده خدا، می‌گیرد.

خاطره کسی که از فرشتگان برتر بود

این آدم هر کسی می‌خواهد باشد، باربر، معلم، مهندس، بنا، کارگر باشد، بالاتر از ملائکه است. من در دوره عمر خودم، حالا نه در شهرهای دوردست، در خود تهران، کسانی را دیدم که وضعشان به من نشان می‌داد این‌ها از فرشتگان خدا برتر هستند، شکم، شهوت، چشم، گوش داشتند ولی در پاکی کامل می‌زیستند، من پیششان می‌رفتم، آن‌ها به پیش من می‌آمدند، در پاکی کامل بودند. یک آقایی بود باربر بود، در منطقه خیابان شاپور و منیریه بار می‌برد، با دوشش، سرش، پشتش بار مردم را می‌برد، صدایش می‌کردند این یک پیت حلب روغن و پنیر و این چند تا گونی برنج را به این آدرس ببر تحویل بده، پول هم بهش می‌دادند، زندگیش در قناعت بود، مطلقاً به اسراف آلوده نبود. نه ماه حمالی می‌کرد، سالی یک بار هم من را به نهار دعوت می‌کرد، حالا در ادامه می‌گویم او برای چی سالی یک بار را دعوت می‌کرد. نه ماه حمالی و باربری می‌کرد، درآمدش به خاطر قناعتش اضافه می‌آمد، تهران هم آن وقت هیچ خانهای گازکشی نبود، اصلاً به تهران گاز نیامده بود. هیچ جای تهران گازکشی نبود؛ نفت و گاز ما را انگلیس و امریکا روز روشن می‌دزدیدند و دولت‌های آن زمان هم اجازه می‌دادند بدزدند و ببرند.

ثروتمندان تهران که من دیده بودم بخاری نفتی داشتند، من با آن‌ها سروکاری نداشتم، پدرم چون بازاری بود با این‌ها معامله داشت، گاهی عیدها با این همکارهای تاجرش دید و بازدید داشت، ما هم بچه بودیم ما را هم با خودش می‌برد، بخاری داشتند اما بخاری نفتی بود. اینکه بخاری نفتی داشتند دیگر خیلی امروزی زندگی می‌کردند. از خیابان انقلاب به



پایین بیشتر مردم زمستان کرسی داشتند، برای روشن نگه داشتن کرسی خاک ذغال و گوله‌ای که از خاک ذغال در خانه درست می‌کردند این کارشان بود.

این باربر نه ماه باربری می‌کرد. به خاطر قناعت در زندگی پولش اضافه می‌آمد، کل پول اضافه را خاک ذغال و گوله می‌خرید و به مردم مستحق و فقیر می‌داد، این کارش بود، تمام لباس‌های بدنش را هم خودش می‌دوخت، اصلا پارچه خارجی مصرف نمی‌کرد، من فرهنگ او را می‌گویم، به خودم و شما کار ندارم، ممکن است این عباى من یا پارچه من، یا پالتوی من خارجی باشد؛ من فرهنگ او را می‌گویم نه به عنوان ایراد به مردم بگویم، من ایرادی ندارم، مطلقا پارچه خارجی مصرف نمی‌کرد، می‌گفت این پارچه‌ها یا ساخت یهود است یا ساخت مسیحی‌ها و یا ساخت لائیک‌هاست من آن را نمی‌پوشم، چون نور ندارد. حالا اوحتما یک چیزهایی می‌دیده که می‌گفته نور ندارد، لباس‌هایش همه پارچه‌های بافت ایران بود، پارچه‌هایی که خانم‌ها در کاشان یا یزد با آن بافندگی‌های چوبی می‌بافتند، آن‌ها را می‌خرید خودش هم می‌دوخت و می‌پوشید، کفش‌هایش هم با کهنه‌های تقریبا استخوان‌دار درست می‌کرد. نمی‌دانم چرا زیر طاق هم نمی‌خوابید، من نمی‌پرسیدم، آدم فضولی نبودم، من خودم را همیشه شاگرد نگه می‌داشتم؛ الان هم شاگرد هستم. خیلی به یادگیری علاقه دارم، یا یادگیری علم یا سبک زندگی رفیق‌های خدا. من یادم است گاهی صبح‌های زمستان و تابستان تهران که از خواب بیدار می‌شدیم، از کوچه‌مان نمی‌توانستیم به خیابان بیاییم ولی آن‌هایی که در کوچه نشسته بودند با بیل از زیر برف تونل درست می‌کردند که رد بشوند، آن برف در تهران هر سال بود، ایشان در حیاط می‌خوابید، یک لحاف با پارچه‌های ضد آب درست کرده بود که وقتی برف و باران می‌آید خیس نشود، دلیل این کار را نمی‌دانم. آن سال یک بار هم که من را دعوت می‌کرد روزی بود که بعد از نهار می‌خواست به مشهد برود، چون سالی یک بار حتما به مشهد می‌رفت. من به خانه‌اش می‌رفتم، نهار که تمام می‌شد خداحافظی می‌کرد. من آن وقت بیست و دو سه سالم بود. خودم هم واقعا تا حالا نفهمیدم که این آدم چرا به من علاقه داشت که حتما باید آن روز را نهار پیشش می‌بودم. بعد از ظهر هم خداحافظی



می‌کرد. او می‌رفت، من هم به خیابان خراسان خانه پدر و مادرم می‌آمدم. آن وقت طلبه قم بودم، از خانه تا حرم حضرت رضا راه می‌افتاد و بیست و هشت روز، در این کوهستان‌ها و دره‌ها و صخره‌ها پیاده می‌رفت. شب هم خانه کسی نمی‌رفت، در دهات‌ها بیرون می‌خوابید، ولی دهاتی‌ها دورش جمع می‌شدند، حمد و سوره‌شان را درست می‌کرد، مسئله می‌گفت، حرام و حلال می‌گفت، راهنمایی می‌کرد، می‌گفت من اگر بخواهم با ماشین بروم از این تجارت عظیم الهی بی‌بهره می‌شوم، به چهار نفر مسئله یاد می‌دهم، حلال و حرام خدا را یاد می‌دهم، هدایتشان می‌کنم، از مشهد هم دوباره پیاده برمی‌گشت، اسمش هم زیباترین اسم عالم، حسین بود. همین اسمی که بیست و چهار میلیون نفر را دارد دنبال خودش می‌کشد، یک بار فقط من ازش پرسیدم بهش گفتم حاج حسین شما سفر مشهدت بین تیر و مرداد است، مسیری که از جاده قدیم بین شاهرود و سبزوار می‌روی تقریباً دویست و چهل کیلومتر است، کویر است، در آن کویر می‌گویند هم مار کشنده هم رتیل و هم عقرب زیاد است، شما هم که زیر طاق نمی‌خوابی در این بیابان شب‌ها چی کار می‌کنی؟ بیدار می‌مانی مار و رتیل و عقرب نزنند؟ خیلی آرام می‌گفت، انگار در دنیا هیچ خبری از زیان و ضرر وجود ندارد، که درست است بیابان پر از رتیل است، پر از عقرب است، پر از مار است، شب‌ها هم که در آن گرما من چیزی رویم نمی‌اندازم، چون یک ساعت به نماز صبح بیدار بود و حالا یا تهران یا در بیابان بود با پروردگار عشقی داشت، اصلاً آدم می‌خواست با تماشای عبادت این، حال این، گریه این روحش از بدنش پرواز بکند.

می‌گفت اما من طبق قرآن که گفته **﴿وَجَعَلْنَا قَوْمَكَ سُبَّانًا﴾**^۱ خواب را برای شما تمدد اعصاب و رفع خستگی قرار دادم، شب را بیدار نمی‌مانم، می‌خوابم، یک ساعت مانده به نماز صبح که بیدار می‌شوم می‌بینم دو سه تا رتیل، چهار پنج تا عقرب، دو سه تا مار روی سینه و بغل من آمدند و آن‌ها هم مطابق با خواب من خوابیدند، دارند استراحت می‌کنند،

۱. نبأ: ۹.

من که بیدار می‌شوم به پایین می‌آیند راهشان را می‌گیرند و می‌روند، گفتم در این چند سالی که این کویر را می‌روی و می‌آیی، هیچ کدام تو را نزدند؟ گفت آن‌ها با محرم کاری ندارند؛ بیشتر هم توضیح نداد. این‌ها نباید از ملائکه بالاتر باشند؟

دلیل برتری انسان از ملائکه

ملائکه شکم ندارند که بنده خالص خدا هستند، شهوت ندارند، غریزه ندارند، امیال ندارند، امیرالمومنین علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه می‌فرماید: ذات ملائکه در تسخیر عبادت پروردگار است، ولی ذات ما که در تسخیر عبادت نیست، ما سر دو راهی هستیم، خدا ما را دعوت می‌کند شیطان هم دعوت می‌کند، انبیا دعوت می‌کنند، غریزه جنسی هم دعوت می‌کند، ائمه دعوت می‌کنند، امیال هم دعوت می‌کنند، اگر من به توفیق پروردگار این قدرت‌های پر کشش شکم و شهوت و امیال را دفع کنم و بهشان بگویم اگر دعوتتان عقلی است، آن هم عقلی که تابع دین خداست، من به دعوتتان گوش می‌دهم، اگر غریزه جنسی من، مرا به اختیار کردن همسر دعوت می‌کند، حالا غریزه دختر شدیدا دعوتش می‌کند که شوهر کن، غریزه جوان شدیدا دعوتش می‌کند زن بگیر، این یک دعوت عاقلانه‌ای است و من گوش می‌دهم. ای شکم اگر دعوت تو به خوردن است خوردن مطلق یعنی من را پر کن، برایت هم مهم نباشد که من را از چی پر کنی، هیچ مهم نباشد، گوشت خوک است من را پر کن، عرق است من را پر کن، مشروب دیگری است من را پر کن، لقمه ربا است من را پر کن، لقمه رشوه است من را پر کن، لقمه اختلاس است، غصب است، دزدی است، کم فروشی است، مال مردم‌خوری است، من را پر کن، اگر دعوت شکم من که خیلی هم پر جاذبه است این باشد و من به شکم بگویم من چون عمله و عبد پروردگار هستم، نمی‌توانم به دعوت مطلق تو گوش بدهم، اما در باطن تو یک دعوت از من هست مبنی بر اینکه برو زحمت بکش، از راه حلال پول دریاور، بهترین نان سنگگ، بهترین پنیر، بهترین کره مربا، بهترین گوشت گوسفند را بخر به من بده، چشم، اما من آن دعوت را گوش نمی‌دهم، من در آن ناحیه وارد نمی‌شوم، چون من نمک‌خور خدا هستم، اهل نمکدان شکستن نیستم، من اصلا نمک به حرامی بلد نیستم.



کسی که این نیروی قوی شکم را در دعوت مطلق که می‌گوید همه چیز بخور را رد می‌کند، ولی دعوت طبیعی انسانی را اجابت می‌کند که می‌گوید گشنه هستم نان حلال به من بده چشم، تشنه هستم، فقط آشامیدنی حلال به من بده، چشم، یا شهوت دعوتش می‌کند می‌گوید من لذت مطلق می‌خواهم، زنا است، به من بخوران، گناه بالاتر از زناست در حلق من بریز، گناه بین زنا و گناه بالاتر است در حلق من بریز، لمس بدن نامحرم است در حلق من بریز، بوسیدن نامحرم است در حلق من بریز، می‌گوییم نه، من نمک به حرام نیستم، این شهوت را خدا به من داده، صاحبش او است، مالک واقعی غریزه جنسی من حضرت رب العالمین است، و او راضی نیست ملکش را آلوده و نجس کنم، نمی‌کنم. این که امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید این انسان از فرشتگان برتر است، حشش است که برتر باشد، چرا نباشد؟

انسان پست‌تر از حیوان

اما آنی که عقل وصل شده به دین خدا را کنار گذاشته، گوشش فقط شنوای دعوت بی در و پیکر و مطلق شکم، شهوت، بدن و غرائز است، امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید، از هر حیوانی پست‌تر است، چرا نباشد؟ «فَمَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبُهَائِمِ» پست‌تر از حیوان است، حیوان باز یک قانون و قاعده‌ای دارد که رعایت بکند اما این جنس دوبا هیچ قاعده و قانونی را رعایت نمی‌کند، بدتر از این حیوانات است. خدمتتان می‌گوییم من افراد «خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ» را در دوران جوانیم دیدم، چون خیلی بیشتر با مردم در ارتباط بودم؛ دیگر وقتی کار درسی و نوشتنیم گسترده‌تر شد، بالاجبار از بیشتر مردم تنها ماندم و نمی‌گوییم «خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ» هنوز در این مردم نیست، قطعاً هست. نمی‌شود نباشد؛ چون پروردگار عالم بر تمام اصناف دنیا حجت دارد، نمی‌شود نداشته باشد، اگر حجت نداشته باشد فردای قیامت بدکاران معذورند، می‌گویند به ما نرسید که ما آدم خوبی نشدیم، اما پروردگار عالم برای همه جهان حجت قرار داده.



خاطره از حجت داشتن همه انسان‌ها

من در انگلیس، در لندن، گفتم اول مغرب بروم یک جا نماز جماعت بخوانم، یک جا هم بود، نماز جماعت بود، یک هفتاد هشتاد نفری حدوداً صد نفری آنجا نماز جماعت می‌خواندند. یک عالم وارسته هم برایشان نماز می‌خواند که درس خوانده نجف بود و اصالتاً ایرانی بود. من آمدم در صف دوم سوم ایستادم، یک نفر بغل دستم بود، امام جماعت که حمد و سوره می‌خواند، ماموم نباید بخواند، در نتیجه ما هم سکوت بودیم، اما من دیدم این بغل دستیم گاهی در حمد و سوره‌ای که امام دارد می‌خواند یک ناله ویژه‌ای می‌زند و حس می‌کردم از پهنای صورتش اشک می‌ریخت، چون با من زاویه داشت می‌شد نصف صورتش را ببینم. بعد که به رکوع رفت، رکوع این آدم داستانی بود، سجده این آدم که داستان دیگری بود، بعد من بعد از نماز از یکی پرسیدم، گفتند هر شب به نماز می‌آید، مقیم انگلستان هم هست، سال‌هاست اینجا زندگی می‌کند. آدم در کمر بند کفر، در کمر بند زنان نیمه عریان، در کمر بند کافه‌ها و کاباره‌ها هم می‌تواند اینجوری باشد. اگر پیر بود به من می‌گفتید ما هم اگر پیر بودیم مثل او بودیم اما او پیر هم نبود، هنوز غرائز زنده، شکم زنده و بدن زنده داشت. گفتند اهل همینجاست، سالیان درازی است اینجا زندگی می‌کند و من در دلم گفتم حداقل برای مسلمان‌های کشورهایی که انگلیس هستند، ایرانی و غیر ایرانی فرقی ندارد، هر شب در کاباره هستند، هر شب در زنا هستند، هر شب در عرق هستند، هر شب در ورق هستند، این آدم حجت خداست.

انقلاب افراد در یک شب و کمتر از آن

جناب بی‌دین، جناب لات، جناب عرقخور، جناب قمه‌کش چه عیبی دارد؟ به کجایت برمی‌خورد اگر یک شب هم در یک سال یک بار به این جلسات به ما مردم یک سری بزنید، چه عیبی دارد؟ خیلی‌ها یک شب یک سر زدند از اولیاء الهی شدند. مگر حرابن‌یزید ده سال کلاس دین دید؟ یا ده سال کلاس امام‌شناسی دید؟ یا پانزده سال دانشگاه معارف درس خواند؟ یا بیست سال علوم انسانی را طی کرد؟ حرابن‌یزید تا روز عاشورا جزء افراد



بدترین طبقه دوزخ، طبقه هفتم جهنم بود، پنج دقیقه، شاید هم پنج دقیقه کمتر، به عقل وصل شد، فکر کرد من برای چی دارم با حسین ابن علی علیه السلام می‌جنگم؟ من برای چی برای کشتن او و یارانش آمدم؟ بر فرض او را کشتم، یارانش را هم کشتم و درجه من را به سرتیپی ارتقا دادند، حقوق من را هم دو برابر کردند، الان که شصت سالم است بعد از کشته شدن ابی‌عبدالله علیه السلام، من چقدر دیگر در دنیا زنده هستم؟ بعد از ابی‌عبدالله علیه السلام چند کیلو برنج، چند کیلو شکر، چند کیلو روغن، چند کیلو نان تافتون، چند کیلو نخود و لوبیا، چند متر پارچه می‌خواهم مصرف بکنم؟ تازه ده سال هم نمی‌ماند، چون دو سال نشده گیر مختار می‌افتاد او را تکه تکه می‌کردند، بعد گفت: اگر من بایستم امام شهید شود، قیامت من را به دادگاه ببرند، قاضی دادگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد، به من بگویند جرم جگرگوشه من چی بود که او را به کشتن محکوم کردی؟ من جوابی ندارم بدهم. به پسرش علی گفت بیا این‌ها را رها کنیم به پیش ابی‌عبدالله علیه السلام برویم، پسرش گفت بابا تو جلوی ابی‌عبدالله علیه السلام را گرفتی و او را گیر این گرگ‌ها انداختی، حسین علیه السلام تو را راه می‌دهد؟ گفت پسر من جوانی، حسین علیه السلام را نشناختی، یک بار آن هم در جلسه شب عاشورای ابی‌عبدالله علیه السلام نبود، در سخنرانی‌های ابی‌عبدالله علیه السلام نبود، یک بار، دو سه دقیقه به منبر عقل خودش گوش داد، یعنی مستمع عقل خودش بود، به یکی از اولیاء خدا، حرابن‌یزید تبدیل شد. مگر در زیارت دسته جمعی شهدای کربلا نمی‌گوییم «السلام علیکم یا اولیاء الله و آجباؤه» مگر جزء اولیا خدا نشد؟ شد.

خاطره‌ی استاد از منقلب شدن یک لات

من در این پنجاه سال، نیم قرن که منبر می‌روم از این مشتری‌ها زیاد به تورم خورده. یک شهری من را دعوت کردند، نمی‌دانم شب دوم یا سوم بود، ده شب بود. از منبر پایین آمدم، یک آدم با ادب سنگین و رنگینی بعد از منبر پیش من آمد، گفت که آقا من در این

۱. زیارت نامه شهدای کربلا.

شهر مطب دارم، خیلی هم سرم شلوغ است، از شب اولی که شما برای منبر به اینجا آمدی از دهات‌های اینجا که دویست سیصد پارچه آبادی است به مطب من می‌آیند، من هر شب چهار تا مریض‌ها را سوار می‌کنم پای منبر می‌آورم بهشان هم می‌گویم من می‌رسانم، می‌دانم ماشین نیست این را به آن ده می‌برم، آن ده پیاده‌شان می‌کنم. فردا شب چهار تا دیگر را می‌آورم، گفت من برای ساختن یار خدا بیشتر از این زورم نمی‌رسد. من که علوم معارف را ندارم، نمی‌دانم، من که بلد نیستم منبر بروم، حداقل می‌گویم مریض‌هایم را بیاورم این‌ها یک تکانی بخورند، حالا اگر در حرام، در کار زشت، در گناه هستند من همین کار را می‌توانم بکنم. بعد به من گفت: یک لاتی در این شهر است، البته کاسب است، مال مردم‌خور نیست، درآمدش هم خوب است، ولی هیچی از مسائل الهی نمی‌داند، خیلی هم با آخوندها مخالف است، در این جلسات هم پا نمی‌گذارد، دیروز عصر به مطب من آمده بود، من بهش گفتم که یک شب بیا به روضه برویم، بنا به تعبیر اهل همان شهر، اگر مسجد و اگر مردم و اگر آن روضه‌خوان را نپسندیدی، دو تا مشت در کله من دکتر بزن، بگو غلط کردی من را به آنجا بردی، اگر هم نپسندیدی که خودت ماشین گرانقیمت داری، هر شب بیا، گفت نه من نمی‌آیم. گفتم فردا بعد از ظهر عصرانه قبل از اینکه مریض‌ها بیایند به مطب دعوتش کن، من هم می‌آیم، بگذار ناگهان همدیگر را ببینیم. یک وقت نگویی به مطبم آخوند می‌آید، ممکن است بهت بد و بیراه بگوید، نیاید، گفت نه نمی‌گویم.

زنگ زد بهش و دعوتش کرد. گفت قبل از اینکه مریض‌ها بیایند یک نیم ساعتی بیا می‌خواهم بستنی بهت بدهم، می‌خواهم شربت بهت بدهم، شیرینی و میوه بدهم، گفت می‌آیم. آدمی هم که به خوردن علاقه دارد، وقتی دعوتش کنی می‌آید. آمد، من هم پنج دقیقه بعد رفتم، تا در مطب را باز کردم یک هیكل خیلی جالبی با سیل خیلی پرپشت دیدم. چشمش که به من افتاد چشم‌هایش برگشت، خیلی ناراحت شد، من جلو رفتم، از روی صندلی بلند شد، سلام کردم، بغلش کردم، بوسیدمش، نشست. من زبان لات‌ها را خوب می‌فهمم، رفتار و کردارشان را هم خوب بلدم، به قول پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با بچه بچه



شو، من با خودش لات شدم، دید من جزء خودشان هستم، نباید از من بدش بیاید، خیلی هم از این ملاقات خوشحال و شاد شد. بعد از آن تلخی تمام شد، خداحافظی کردم، آمدم، اصلا هم دعوتش نکردم که پای منبر من بیا، ولی وقتی من بیرون می‌آیم به دکتر می‌گویم این کی بود؟ می‌گوید در شهر ما شب‌ها منبر می‌رود. کجا؟ فلان مسجد، گفت امشب من می‌آیم. من هم از روی منبر آخر جمعیت دیدمش، چون خیلی هم شلوغ بود، ولی دیدمش که گاهی به من خیره می‌شد، گاهی هم سرش را پایین می‌انداخت، در روضه دیدم دارد گریه می‌کند، فردا شب آمد، با آن دکتر سلام و علیک کرد و بعد از منبر رفت و به دکتر گفته بود من نمی‌دانم اگر این را به صرف شام به خانه‌مان دعوت بکنم لقمه ما را می‌خورد؟ گفته بود من نمیدانم، ازش پرسم. دکتر به من گفت این خیلی دوست دارد شام برویم خانه‌اش، می‌آیی؟ گفتم حتما، فردا شب بگو می‌آیم، واقعا وقتی که خدا به کسی نگاه رحمت بیندازد چی کارش می‌کند! نه منبر، نه من، نه برخوردار من، بلکه خدا او را منقلب می‌کند، قرآن به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾^۱ هدایت کردن و دستگیری کار تو نیست، تو فرستاده من هستی که حرف‌های من را بزنی «وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» من هستم که دارم بندگانم را هدایت می‌کنم، هیچ آخوندی نباید به خودش ببندد که من این آقا را توبه دادم، تو کی هستی؟ من این آقا را هدایت دادم به تو چه؟ قرآن می‌گوید هدایت مربوط به من است، به پیغمبر ﷺ مربوط نیست، اگر دو هزار تا مثل تو را روی هم بگذارند انگشت کوچک رسول خدا ﷺ هم نمی‌شوید.

رفتم، صد نفر را دعوت کرده بود، هر چی اتاق داشت سفره انداخته بود. من به دکتر گفتم من فکر کردم خودم و تو هستیم، گفت: نه، این به من گفت من به احترام این آقا صد تا را دعوت کردم، فردا شب بعد از منبر، امام جمعه شهر گفت امروز یک اتفاق عجیبی افتاد، یک آدم با سواد، ملایم، نرم، غیرافراطی، با اخلاقی بود که او هم من را به آن شهر دعوت کرده بود. گفتم چه اتفاقی افتاده؟ گفت یک لات سبیل از بناگوش دررفته به دفتر من آمد،

۱. قصص: ۵۶.

گفت که آقا خرج این ده شب روضه چقدر می‌شود؟ گفتم فعلا نمی‌دانم، چقدر می‌خواهی به این آقا بدهی؟ گفت این آقا اصلا با من حرفی از پول نزده، آن را هم نمی‌دانم که خودم چقدر تصمیم بگیرم بدهم، واقعا نمی‌دانم. گفت دسته چک را درآورد جلوی من گذاشت، گفت در این شهر به اندازه ده سال کامل قند، چایی، اتوبوس، مینی بوس، برای آوردن و بردن مردم، پول مداح، پول قاری، پول واعظ، را نقد به من بگو، امضا کنم بدهم، گفتم من نمی‌دانم که ایشان حالا پول بگیرد یا نه، چقدر هم باید بهش بدهم، فردا خبرت می‌کنم. به من گفت، گفت چی کارکنم؟ من در نوشتن چک عجله نکردم، گفتم اگر پیشت آمد بهش بگو وجود مبارک سیدالشهداء علیه السلام امسال را خودش گردانده و تامین کرده، اگر بنا شد سال دیگر ایشان بیاید و اجازه داد، من خرج ده ساله را با ارزش گران شدن جنس و پول ماشین و مینی بوس و مردم را آوردن را می‌پرسم بهت می‌گویم، که سال دیگر هم این امام جمعه تنها پشت ماشین بود، داشت برای عروسی به تهران می‌آمد، در راه چپ کرد واز دنیا رفت، من هم دیگر از رفتن به آنجا محروم شدم، اگر آدم یک بار بیاید چرا به اولیای خدا تبدیل نشود؟ چرا حر نشود؟ چرا برای قیامتش کارگر نشود؟ انسان طبق آیه‌ای که اول منبر خواندم گنجایشش از فرشتگان، جن و همه موجودات بیشتر است، ولی اکثر مردم یا به این گنجایش آگاه نیستند یا قدرشناس این گنجایش نیستند.

روایت حضرت رضا علیه السلام

حالا روایت حضرت رضا علیه السلام را بشنوید که وسط منبر گفتم راجع به گنجایش انسان است، همه گنجایش داریم، گنجایش شانس نیست، اصلا آن را داریم، بهمان دادند، امام هشتم علیه السلام می‌فرماید: من از پدرم موسی‌بن‌جعفر علیه السلام، پدرم از امام صادق علیه السلام، ایشان از پدرش امام باقر علیه السلام، ایشان از زین‌العابدین علیه السلام، ایشان از امام حسین علیه السلام، حضرت حسین علیه السلام از امیرالمومنین علیه السلام، امیرالمومنین علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرد: «فان المومن» مومن کسی است که جلوی دعوت‌های ناباب شکم، شهوت، بدن و لذت‌ها ایستاده، به شکم می‌گوید با حلال جواب می‌دهم، به شهوت می‌گوید با ازدواج جواب می‌دهم، به بدن



می‌گوید با لذت‌های مشروع جواب می‌دهم، من عمله خدا هستم، پیغمبر ﷺ فرمود این آدم که مومن است «مَثَلُ الْمُؤْمِنِ كَمَثَلِ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ أَعْظَمُ حُرْمَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أَكْرَمُ عَلَيْهِ مِنْ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ مُؤْمِنٍ تَائِبٍ وَ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ. مثل مؤمن مثل ملک مقرب است، و حرمت و احترام مؤمن نزد خدا از ملک مقرب نیز بیشتر است، و هیچ چیزی نزد خدا از مرد و زن توبه کننده محبوبتر نیست.»^۱ این گنجایش است. این کم نیست؟ هم در سوره بینه هم در سوره بقره گنجایش ما را گفته: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾^۲، بندگان مومن من که دارای عمل صالح هستند، بیکار نیستند، فقط ایمان خالی نیست، از تمام موجودات زنده‌ای که آفریدم، بهترینند.

ارث‌بری دیگر انسان‌ها از ارزش‌ها در طول ابی‌عبدالله ﷺ

بازگشت به بحث اصلی

به اول منبر برگردم، «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ»^۳ در زیارت وارث می‌گوید: حسین ﷺ وارث تمام ارزش‌های آدم، پنج پیغمبر اولوالعزم و امیرالمومنین ﷺ بود. حسین هر چی ارزش در این هفت نفر بود را به ارث برد، بی‌کم و زیاد همه را به ارث برد، کم نگذاشت، این ارث‌بری ابی‌عبدالله دلیل بر گنجایش انسان است؛ چون امام حسین ﷺ فرشته که نبود، جزء انسان‌ها بود، وجود ابی‌عبدالله ﷺ به ما نشان می‌دهد ما در حد خودمان چقدر گنجایش داریم، آن هم در حد حسین بودنش چقدر گنجایش دارد، حالا یک سوال! آیا من هم می‌توانم در طول ابی‌عبدالله ﷺ ارث‌بر ارزش‌ها بشوم؟ قرآن در سوره فاطر در یک آیه جواب می‌دهد: آری تک تک شما می‌توانید در حد خودتان

۱. صحیفة الإمام الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۴۶.

۲. بینه: ۷.

۳. زیارت وارث.

ارث بر ارزش‌ها باشید. انشالله خدا لطف کند، توفیق بدهد، فردا شب آیه را برایتان می‌خوانم، ارث‌بری ابی‌عبدالله علیه السلام در هفت قسمت از ابراهیم علیه السلام که در آیات سوره نحل است را هم برایتان توضیح می‌دهم.

من خودم هم پنجاه سال است حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام را نشناختم، چون اینقدر وجود ایشان گسترده است که اصلاً در عقل مثل ما گنجایش ندارد، آدم باید یک حقیقتی را در درون خودش لمس کند، بعد به مردم بگوید. هر چی درباره ابی‌عبدالله علیه السلام گفتم خیلی محدود بوده و گاهی استفاده از بعضی روایات آن هم ظاهر روایات نه باطن روایات بوده، دیشب یک روایت برایتان گفتم که اهل تسنن هم نقل کردند، راوی هم عایشه است، که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر یک قدم به طرف زیارت حسین علیه السلام بردارد ثواب نود حج و عمره قبول شده را دارد، امشب هم یک روایت بگویم.

شما از نوجوانی‌تان مسئله معراج را شنیدید، مسئله معراج در قرآن آیه دارد، به عبارت دیگر این یک حقیقت قطعی است که پیغمبر را از سطح کره زمین به عالم ملکوت بردند ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا﴾^۱ آن وقت این روایت را بشنوید که در کتاب کامل الزیارات است. کتابی که از صفحه اول تا آخرش هزار و دویست سال است یک فقیه، یک مدرس، یک مرجع تقلید نتوانست به روایاتش یک ایراد بگیرد، بتن آرمه^۲ است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: حسین علیه السلام گودال را برای ملکوتیان به معراج تبدیل کرد، آن‌ها از عالم بالا به طرف گودال به عنوان رفتن به معراج آمدند، این را شما درک می‌کنید، من که درک نمی‌کنم. به بیان دیگر یک معراج از عالم پایین به بالاست یک معراج از عالم بالا به پایین است، گودال نسبت به ملکوت عالم بالا شده، ملکوت نسبت به گودال عالم پایین شده، آنجا زمین شده، گودال آسمان شده و معراج ملکوتیان است

۱. اسراء: ۱.

۲. بتن مسلح یا بتن آرمه به بتن مسلح شده با میلگرد گفته می‌شود.



روضه حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام

در این گودال از همه جای بدن دارد خون می‌رود. هر نفسی که می‌کشید از این زخم‌ها خون بیرون می‌زد، در این معراج چکار کرد؟ من این شش هفت سفری که کربلا رفتم گودال را ندیدم، نگذاشتند ببینم، چون اینقدر در حرم منقلب بودم که داشتم می‌مردم. آمدم به طرف گودال بروم بچه‌هام و دوستان من را بیرون کشیدند، نمی‌دانم وضع گودال الان چطور است. نمی‌دانم آن وقت که امام در گودال افتاده بود، خدا جان زینب را نگه داشت که کنار گودال جان ندهد، صورت خون‌آلودش را روی خاک گذاشت، یک طرف صحرا هفتاد بدن قطعه قطعه جلوی چشمش بود، آن هم کسانی که در عالم نظیر نداشتند، یک طرف قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام افتاده بود، یک طرف علی اکبر علیه‌السلام یک طرف قاسم علیه‌السلام کنار دستش عبدالله پسر امام مجتبی علیه‌السلام در گودال افتاده بود، این‌ها را با چشمش می‌دید، با گوشش هم صدای ناله هشتاد و چهار زن و بچه را می‌شنید، بین دیدن این بدن‌ها و شنیدن آن ناله‌ها صورت را روی خاک گذاشت «الهی رضا بقضائک، تسلیم لامرک لا معبود لی سواک» این جمله را هم خودش از پدرش در دعای کمیل زیاد شنیده بود «یا غیاث المستغیثین» گرم مناجات بود که صدای خواهر را شنید، حسین علیه‌السلام من، یک بار دیگر من را نگاه کن.

جلسه سوم

ارث‌بری انسان‌ها از ارزش‌ها

زیارت وارث

در زیارت وارث که زیارتی ویژه حضرت سیدالشهدا علیه السلام است و متن این زیارت تدوین امام معصوم است. بعد از شهادت حضرت این زیارت نظام داده شده و پر از لطائف و دقائق و حقایق است. وقتی که یک نفر با پای علم، با چشم عقل، وارد این عرصه با عظمت معنوی می شود واقعا حس می کند کنار دریای بی ساحلی قرار گرفته است، یک زیارت ساده و معمولی نیست.

پیام زیارت وارث

زیارت نشان می دهد که حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام گنجایش ارث بردن تمام کمالات پنج پیغمبر اولوالعزم، یک پیغمبر اولوالعزم مانند حضرت آدم، و امیرالمومنین علیه السلام را داشته. کمالات و ارزش های هفت انسان برگزیده پروردگار را، به ارث برده است.

گنجایش و ظرفیت و استعداد انسان

خود همین مسئله نشان دهنده گنجایش و ظرفیت و استعداد انسان است، بالاخره ما می دانیم حضرت سیدالشهدا علیه السلام فرشته که نبودند، از جنس غیر آدمیان هم در عالم ملک و ملکوت نبودند، وجود مقدس او انسان بوده، از فرزندان حضرت آدم است و وضع معنوی او نشان می دهد که کلا، انسان، نه آن یک نفر، دارای یک گنجایش خاص است، دارای



یک ظرفیت خاص است، دارای یک استعداد ویژه است، انسان به معنی کلی انسان است، ولی طبق آیات قرآن انسان‌ها در ظرفیت، در گنجایش، بنا بر حکمت الهیه متفاوت هستند و اگر این تفاوت نبود جهان آدمیت و انسانیت گردشی نداشت. این اراده پروردگار بوده که ظرفیت‌ها را مختلف خلق بکند.

قابل قیاس نبودن انسانها

اما این را باید توجه داشت که هر انسانی جدای از دیگر انسان‌ها برای خودش ظرفیتش ظرفیت کاملی است، نیازی ندارد که این انسان را با انسان دیگر بسنجیم و بعد بگوییم این انسان از نظر ظرفیت نقص دارد؛ چون از آیات قرآن استفاده می‌شود پروردگار موجود ناقص خلق نکرده، خودش موجود ناقصی را خلق نکرده، مگر اینکه این نقص را یک علت دیگری به وجود بیاورد.

علت نواقص انسانها

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله طبق آیات قرآن از شراب‌خوری منع کردند و فرمودند: خوردن مست‌کننده‌ها حرام است، حرامش هم معلوم است، چون در همین علم جدید ثابت شده نه در علم قدیم که آدم‌هایی که مشروبات الکلی می‌خورند این مشروبات در نسلشان اثر نامطلوب می‌گذارد. به خصوص در شکل‌گیری بدنشان، کله بزرگتر از حد معین می‌شود، یا بچه لمس می‌شود یا نقص دیگری پیدا می‌کند، این کار پروردگار نیست، این کار آن‌هایی است که در مسیر خلقت انسان هستند مثل پدر، یا مادر. اما اگر پدر و مادر سالم باشند، خوراک سالمی داشته باشند، آدم‌های با اخلاقی باشند، نقصی در نوزادشان به وجود نخواهد آمد، این هم یک مسئله ثابتی است و قطعی است.

اهمیت خوراک و معلم در تربیت انسان

شما در قرآن مجید، در همان آیات اول سوره آل عمران اگر دقت کنید، وقتی خداوند مسئله وجود مریم را مطرح می‌کند قبل از مریم پدر و مادرش را مطرح می‌کند، بعد از به



وجود آمدن مریم، خوراک و معلمش را مطرح می‌کند، نمی‌دانم شماها که اهل قرائت قرآن هستید، مخصوصا در ماه مبارک رمضان، در آیات آل عمران این مسئله را دقت فرمودید؟ مثلا درباره پدر مریم می‌گوید که «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ» آل عمران ریشه‌شان خود عمران است ﴿وَآلَ عِمْرَانَ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ﴾^۱ اصطفی به معنی انتخاب است، به بیان دیگر می‌گوید عمران به خاطر ارزش‌های وجودی انتخاب شده من است. این پدر مریم علیها السلام است.

درباره مادر مریم علیها السلام می‌گوید: این مادر، یک مادر به تمام معنا پاکدامن، خداپسند، مومن، تسلیم پروردگار، اهل عبادت بود، این دو طرف وجود مریم، پدر مادر او هستند، و اما درباره اطعام مریم، در آیات بعد می‌گوید: «كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا» زکریا خودش یک پیغمبر است و قوم و خویش نزدیک مریم هم بود، وقتی وارد محل عبادت مریم می‌شد می‌دید یک سفره غذای ویژه کنار مریم است، پیغمبر خدا با دیدن آن نوع غذا وادار به پرسش شد «أَنَّى لَكِ هَذَا» این غذای تو از کجاست؟ مریم جواب می‌داد «قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» سفره این را مستقیما خدا برای من پهن کرده و برای اینکه تعجب زکریا را برطرف کند می‌فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۲. پس این بچه پاکترین غذا را هم خورده. اما معلم او: قرآن مجید می‌گوید ﴿وَآتَيْنَاهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَلَّمَهَا زَكَرِيَّا﴾^۳ سرپرستی تربیتی مریم علیها السلام را زکریا بر عهده گرفت و مریم علیها السلام را نیکو رشد داد.

سبب نقص پدیده‌ها عوامل زمینی است

همه موجودات بی‌نقص به وجود می‌آیند. اگر نقصی در موجودی دیده شود عامل نقص زمینی است نه آسمانی. عرض کردم این مطلب ثابت شده، حالا شاید در قدیم خیلی

۱. آل عمران: ۳۳.

۲. آل عمران: ۳۷.

۳. آل عمران: ۳۷.

نمی‌توانستند اثبات بکنند مگر مختصر. ولی الان دیگر ثابت و قطعی است، یک مسئله مسلم علمی است، خدا خودش کامل است، آنچه از او صادر می‌شود به تناسب کمالش کامل است، اگر در پدیده‌ای نقصی هست سبب آن زمینی است و هیچ ربطی به پروردگار عالم ندارد.

خدا تمام انسان‌ها را، هر کدامشان را در حد خودشان نیکو، «أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ» آفریده، این سند قرآنی دارد «قَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ» کلمه انسان عام است، یا به قول دانشمندان علم منطق که یک علم یونانی است، انسان کلی طبیعی است که افراد کثیری بی‌عدد زیرمجموعه این کلی هستند، یک دختر که به دنیا می‌آید همان کلمه انسان روی این دختر می‌آید یک پسر که به دنیا می‌آید به او انسان می‌گویند، می‌گوید «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»^۱ ما انسان را در نیکوترین وضع اعتدال آفریدیم.

همه انسان‌ها کاملند

در یک آیه دیگر می‌گوید «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ»^۲ نه فقط انسان، بلکه ما خلقت کل شیء را نیکو قرار دادیم، اصلاً قابل تصور نیست که عیبی، نقصی، از پروردگار عالم صادر شود. عیب از کسی صادر می‌شود که خودش عیب دارد، نقص از کسی صادر می‌شود که خودش نقص دارد، برای چی پروردگار کامل آفریده ناقص بیافریند؟ برای چی آفریده عیب‌دار بیافریند؟ همه کاملند ولی باید توجه داشت که باید کمال این انسان را به تنهایی نگاه کنیم، ظرفیتش با انسان دیگر مقایسه نکنیم، چون اگر وارد این مقایسه شویم پس میلیون‌ها انسان از نظر ظرفیت کمبود دارند. به ما هم به هیچ عنوان اجازه این مقایسه را ندادند.

مریم کبری علیها السلام در گنجایش انسانی خودش کامل است، صدیقه کبری علیها السلام هم کامل است، زینب کبری هم کامل است، نباید این‌ها را با هم مقایسه کرد، هر کدام را باید به عنوان

۱. تین: ۴.

۲. سجده: ۷.

یک موجود کامل الهی نگاه کرد، ولی آنی که مهم است این است که تمام انسان‌ها دارای ظرفیت و گنجایش مخصوص به خودشان هستند.

هیچ انسانی را جز به اندازه گنجایشش به چیزی تکلیف نمی‌کنند

جالب است که خدا در قرآن مجید می‌فرماید: هیچ انسانی را جز به اندازه گنجایشش به چیزی تکلیف نمی‌کنیم ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾^۱ و سعه به معنی گنجایش و ظرفیت است. هیچ وقت نمی‌آیند به ما بگویند بر شما واجب است نمازی مثل نماز علی علیه السلام را بخوانید، اصلاً بر ما آن نماز واجب نیست چون در ظرفیت ما نیست، در گنجایش ما نیست، ما رساله فقها را که باز می‌کنیم می‌بینیم در رساله نوشتند: شکایات بر سه قسم است. در رساله نوشتند اگر در نماز صبح شک بکنید که رکعت اول یا دوم هستیم ولی ذهنت به جایی نرسد که بالاخره اول یا دوم است نماز باطل است، باید نماز را ببری، اگر در نماز مغرب در عدد رکعات شک بکنی شک باطل است، نماز را باطل می‌کند، اما اگر در نماز چهار رکعتی ظهر و عصر و عشا بعد از سجده که می‌خواهم نماز را ادامه بدهم شک کنم رکعت سوم بود یا رکعت چهارم، الان از سجده بلند شدم، گیر کردم یادم رفته، نمی‌دانم، تردید دارم که رکعت چهارم است بعد از سجده به این تردید افتادم پس تشهد را بخوانم از نماز بیرون بروم؟ یقین پیدا نمی‌کنم، یا رکعت سوم است بلند شوم چهارمی را بخوانم؟ یقین پیدا نمی‌کنم. فقه اهل بیت علیهم السلام می‌گوید در ذهنت بگو نماز رکعت چهارم است، تشهد را بخوان. اگر چهارمی بوده که نماز درست است. اگر رکعت سوم بوده، من دارم بهت می‌گویم بنا را به رکعت چهارم بگذار، تشهد بخوان، سلامت که تمام شد رویت را اینور آنور نکن، بلند شو یک رکعت نماز بخوان، بدون سوره توحید، فقط سوره حمد را با رکوع و دو تا سجده و تشهد بخوان، یا همین را دو رکعت نشسته بخوان. اگر یک رکعت از نماز را نخوانده باشی این یک رکعت ایستاده یا این دو رکعت نشسته نقص نماز را

۱. بقره: ۲۸۶.

برطرف می کند، خداوند نمازت را چهار رکعت حساب می کند اما آیا امیرالمومنین علیه السلام هم در شصت و سه سال عمرش در نمازهایش در عدد رکعاتش شک کرد؟ ابداء.

تکلیف ما لا یطاق

شکیات را برابر با گنجایش ما درست کردند، چون پروردگار به ظرفیت ما عالم بوده، می دانسته در نماز دچار شک می شویم، می دانسته ما گاهی یادمان می رود نماز ظهرمان را بخوانیم، عمدی نداریم یادمان رفت، حالا فردا یادمان آمد، باید قضا را بخوانیم اما آیا هیچ اتفاق افتاد که امیرالمومنین علیه السلام نماز واجب را یادش برود؟ ابداء، پس اگر به ما امر بشود که باید نمازت از نظر کیفیت هم وزن نماز علی علیه السلام بکنی این تکلیف ما لا یطاق می شود. این نماز در طاقت و گنجایش من نیست و یک ویژگی حکیم این است که به بندگانش تکلیف ما لا یطاق نمی کند، همیشه تکلیف با طاقت برابر است. این که می گویند اسلام آسان است آسانی برای همین است که تکلیف برابر با گنجایش است، این آسانی اسلام است،

انسان های معمولی هم می توانند ارزش های ارزش داران را به

ارث ببرند

این مقدمه را شنیدید که حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام با ارث بردنشان از هفت انسان کامل، پنج پیغمبر اولوالعزم، حضرت آدم شش تا، امیرالمومنین علیه السلام هفت تا، نشان دادند تمام انسان ها دارای گنجایش هستند، نه اینکه حالا آمده باشند اعلام کرده باشند، علنا چون ابی عبدالله علیه السلام جزء انسان هاست، فرزند آدم ابوالبشر است، این ویژگی هایی که در این انسان است به تفاوت گنجایش ها در بقیه انسان ها هم هست، روی این حساب، جواب این سوال معلوم است آیا ما مردها، خانم ها، جوان ها، متوسط ها، پیرمرد ها، خانم های مسن، شهری، دهاتی، باسواد امروزی، باسواد معمولی، باسواد مکتبی قدرت دارند ارزش های ارزش داران را به ارث ببرند؟ جواب مثبت است، بله قدرت دارند.



در قیامت عذر انسانی که ارزش‌ها را به ارث نبرد پذیرفته نمی‌شود

وقتی یک فردشان که ابی‌عبدالله علیه السلام است از هفت انسان کامل کمالات را به ارث برده، یک فرد دیگر انسان هم می‌تواند ارث‌بر کمالات باشد، پس کل انسان‌ها از زمان آدم تا روز قیامت گنجایش ارث بردن کمالات کمال‌داران عالم را دارند. حالا اگر کسی این ارث را نبرد که دستور هم داریم این ارث را ببرد قیامت به خاطر خالی بودن ظرف وجودش از ارزش‌ها جوابی برای خدا دارد یا ندارد؟ ندارد، عذر قابل قبولی پیش پروردگار دارد یا ندارد؟ نه ندارد، حالا من آیه را می‌خوانم، این آیه را عنایت کنید. قیامت به آن گروهی که کم هم نیستند، اکثریت اهل محشر هستند، به آن اکثریتی که می‌خواهند به خاطر نداشتن، کم داشتن، خالی بودن ظرفیت از ارزش‌ها از پروردگار عذرخواهی بکنند خطاب می‌رسد: «لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ» دهانتان را به عذرخواهی باز نکنید، چون قبول نمی‌کنم چی می‌خواهید به من بگویید. می‌خواهید بگویید به ما عقل ندادی؟ که دادم، فطرت، مایه‌ای که به طرف خدا کشش دارد ندادی؟ که دادم، بدن قوی ندادم؟ که دادم، اعضا و جوارح سالم ندادم؟ عنایت کردم، انبیا برایتان نفرستادم که فرستادم، چی می‌خواهید به من بگویید که در مسئله پر کردن ظرفیت‌تان از ارزش‌ها چی کم گذاشتم؟ من که هیچی کم نگذاشتم پس چرا می‌خواهید برای عذرخواهی دهان باز کنید؟ قبل از اینکه عذر بخواهید من نهی می‌کنم ﴿لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ﴾^۱ اینجا قیامت است و جای عذرخواهی نیست.

آیه سوره فاطر

ما خیلی از ارزش‌ها یا همه ارزش‌ها را مطابق با گنجایش خودمان می‌توانیم ارث ببریم. حالا این آیه را که در سوره فاطر است ببینید. بسیار آیه مهم و فوق‌العاده‌ای است و این آیه بالاترین تایید مقدمه‌ای است که امشب برایتان گفتم. این مقدمه را شاید کمتر شنیدید یا بعضی‌هایتان نشنیدید، کلام خدا در قرآن است که می‌فرماید: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ

۱. تحریم: ۷.

إِصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» این یک بخش آیه «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»^۱ خیلی آیه با عظمت، پر بار و سنگینی است. می‌گوید بندگان من لیاقت ارث‌بری دارند، «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» به الفاظ آیه دقت می‌کنید، این حرف خداست، وجود مقدسی که ما را آفریده، ما را ساخته، ما را خلق کرده، که هیچ راهی هم برای انکارش نداریم، این هفت میلیارد جمعیت زنده جهان و مرده‌های قبل و زنده‌های آینده نمی‌توانند یک دانه دلیل علمی و عقلی بیاورند برای اینکه عالم خدا ندارد، فقط می‌گویند ندارد. ندارد که حرف نشد، دلیل بیاور که عالم خدا و صاحب ندارد، دلیل بیاور، آنی که می‌گوید عالم خدا دارد به تعداد موجودات عالم در دستش دلیل است. من یک دانه را برایتان بگویم، که این یک دانه برای احدی در گذشته قابل انکار نبوده، الان هم نیست، در آینده هم نخواهد بود. اولاً این مطلب را قبل از انیشتین، چهارصد سال پیش، صدرالمتهین شیرازی مفصل با دویست سیصد صفحه مطالب علمی ثابت کرده، که خودش اسم این قاعده را حرکت جوهری گذاشته، انیشتین آمد گفت: نسبت چندم، او به نظرش رسید این نسبت چندم است که خیلی هم در کره زمین سر و صدا کرد ولی ریشه بحث را صدرالمتهین داشت، جهان مطلقاً موجود ساکن ندارد. تمام مردم ایران وقتی کوه‌ها را می‌بینند که سرپا ایستاده، یکی از آیاتی که سخت می‌شود درکش کرد این آیه است: «وَتَرَى الْجِبَالَ» کل کوه‌های کره زمین را می‌بینید «تَحْسِبُهَا جَامِدَةً» فکر و خیال می‌کنید جامد است، ایستایی دارد، مثل عنصر سیال نیست که از لیوان بریزی حرکت بکند، خیال می‌کنی کل کوه‌های جهان ایستایی دارند؟ اصلاً حرکت ندارد «وَهِيَ تَمُرُّ مَرًّا السَّحَابِ» اما یک حرکت ابر مانند دارند، وقتی که آسمان تهران کل ابر است و جایی روزنه ندارد، ما هر جا بایستیم نگاه بکنیم، فکر می‌کنیم ابر، ایستایی دارد، ساکن است، در حالی که ابر با اینکه باران دارد می‌ریزد ولی از روی آسمان تهران در حرکت است، چون کل فضا ابر است، ما حرکت را نمی‌بینیم.

﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً﴾^۱ اما ایستایی ندارد «وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ» در عالم موجود بی حرکت نیست، حتی مرده هم به طرف خاک شدن در حرکت است، جنازه‌ها هم ایستایی ندارند. آن‌ها هم برای خاک شدن در حرکتند، کل وجود ما حرکت محض است، ما خون‌مان جریان دارد، سلول‌ها همه فعالیت دارند، پوست ما حرکت دارد، موی ما حرکت دارد، ناخن‌های ما که به قول ما روح در آن‌ها نیست حرکت دارد، حرکت در کل موجودات عالم ذاتی موجودات است؛ اگر ذاتی باشد باید این حرکت ماندگار باشد. در این حرکت ذاتی هیچ تغییری دیگر صورت نگیرد ولی کل دانشمندان غرب شرق، مسلمان، غیر مسلمان، ثابت کردند که هر حرکتی محرک دارد. اصلاً حرکت بی‌محرک در عالم وجود خارجی ندارد، این که تمام جهان در حرکت است، محرک دارد، حالا کمونیست‌های قبل اسمش را محرک گذاشته بودند ولی انبیاء علیهم‌السلام گفتند اسمش محرک نیست، اسمش ماده ازلی و ابدی نیست، اسمش الله است، رب است، رحیم است، غفور است، ودود است. پروردگار عالم محرک کل موجودات آفرینش است. اثبات خدا که عالم خدا دارد با همین پنج دقیقه‌ای که شنیدید امکان دارد. حالا در کل عباد خدا خصلت ارث‌بری آفریده شده، «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ» کلمه وراثت، وارث، ما قرآن مجید را به عنوان عنصری که بندگان ما به ارث ببرند عطا کردیم، خیلی آیه مهمی است، به معنی اینکه خانم‌ها، دخترها، جوان‌ها، پسرها، پیرمردها خانم‌های مسن، وزیر، وکیل، رئیس، شرقی، غربی، برای تو گنجایش ارث‌بری از کمالات را به اندازه خودت قرار دادم.

حالت بندگان در ارث بردن ارزش‌ها

یکی از آن‌هایی که می‌توانی ارث ببری، قرآن است که تمام کمالات اعتقادی و اخلاقی و عملی در این قرآن تدوین شده. بعد پروردگاری که ما را خلق کرده و آفریده در ابتدای جمله بعد گلایه می‌کند، در دو جمله بعد تعریف می‌کند، می‌گوید این بندگان من در این ارث بردن که ظرفیت ارث بردن قرآن را دارند سه دسته شدند:

۱. نمل: ۸۸.

دسته اول. این‌ها را حالا بیرونشان بکند تا به آن دو تا دسته‌ای که در عرصه هستند برسد ﴿فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ﴾^۱ یک عده‌ای در کنار قرآن من به خودشان ستمکار شدند، کسی نمی‌تواند به من ستم بکند، کسی به آفرینش من نمی‌تواند ستم بکند، اگر ستمکاری ستم کرد به خودش ستم کرده.

سعدی یک شعری دارد، این مضمون یک روایت امیرالمومنین علیه السلام است.

پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد در گردن او بماند و بر ما بگذشت

ما درد یک چک را که به ستم بهمان زدند چشیدیم و تمام شد، ما درد یک شلاق را چشیدیم و تمام شد، ما درد خوردن دو میلیون و سه میلیون پولمان را چشیدیم و تمام شد، درد ستم از ما گذشت ولی اصل ستم در پرونده ستمکار ماند، برای اینکه در قیامت در دادگاه الهی محاکمه بشود.

حالا یک مشت ستمکار جمع شدند هفتاد و دو نفر از عزیزترین عباد خدا را کشتند. درد شمشیر و تیر و تیر سه شعبه و نیزه و تشنگی از آن‌ها گذشت، همان نصف روزی که کشته شدند، اما به محض اینکه شهید شدند همه دردهایی که ستمکارها تحمیل کردند گذشت، اما هزار و پانصد سال است این ستم در پرونده آن‌ها مانده «اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد»^۲ تا «و آخر تابع له علی ذالک» این ستم روز عاشورا تا روز قیامت در پرونده سی هزار نفر و یزید و بنی امیه مانده، قیامت هم آن ستمکاری به صورت طبقه هفتم جهنم ظهور می‌کند و امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: اسیر دوزخ آزادی ندارد «و لا یفکُّ أسیرها»^۳ بنابراین ظالم خیال نکند به مردم ظلم کرده بلکه به خودش ظلم کرده. خیال نکند کسی را به درد آورده خودش را به درد آورده، در برابر این ارث با عظمت بی‌نظیر من که قرآن است، گروهی از بندگان من به خودشان ستمکار شدند.

۱. فاطر: ۳۳.

۲. فرازی از زیارت عاشورا.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۵ ص ۲۱۲.

﴿فِيهِمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ﴾^۱ اصلا سراغ قرآن نیامدند، اصلا این قرآن را به ارث نبردند با اینکه لیاقت به ارث بردن را داشتند، گنجایشش را داشتند، می‌توانستند یک مرد و زن قرآنی، با ایمان، با اخلاق، دارای کار خیر و عمل صالح شوند، در این آیه خیلی برای من جالب است، خداوند در قرآن در آخرین آیه سوره حج به کل بندگان می‌گوید: ﴿وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ﴾^۲ فقط تا زنده هستید کار خیر بکنید، چون گنجایشش را دارید، چون می‌توانید «وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ» کار خیر بکنید، قدرتش را دارید، استطاعتش را دارید، یک عده از بندگان اصلا سراغ قرآن نیامدند، این کتاب من را به ارث نبردند، اهل نماز نشدند، به خودشان ظلم کردند، اهل کار خیر نشدند، به خودشان ظلم کردند، اهل صفا و صمیمیت و صداقت نشدند، به خودشان ظلم کردند، درست زن و بچه‌داری نکردند که من طرحش را در قرآن داده بودم به خودشان ظلم کردند، خانم‌هایی درست شوهرداری و بچه‌داری نکردند، به خودشان ظلم کردند، با اینکه در قرآن گفته بودم حرام‌ها چیست کاسب حرام‌خور شدند و به خودشان ظلم کردند، پس می‌توانستند قرآن را به ارث ببرند و قرآنی بشوند «مِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ» به خود ستم کردند.

این به خود ستم کرده‌ها در اگر تا پیرمردی بمانند، در پیرمردی خیلی وضع خرابی خواهند داشت، خدا از قول آن‌ها نقل می‌کند، حالا نمی‌آیند به ما بگویند ولی خودشان در خلوت خودشان آخرش به این نتیجه می‌رسند که ﴿خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾^۳

خاطره از شخصی که به خودش ظلم کرده بود

من در یک بیمارستانی بالای سر یک مریضی رفتم. اصلا این مریض را ندیده بودم و او را نمی‌شناختم. وقت داشتم به بیمارستان‌ها سر می‌زدم، بالای سر مریض‌های غریبه

۱. فاطر: ۳۳.

۲. حج: ۷۷.

۳. حج: ۱۱.

می‌رفتم، سوال می‌کردم اگر پول دوا و نسخه نداشتند، شهرستانی بودند، زن و بچه‌شان می‌خواهند برای عیادت بیایند، برایشان جا بگیرم، یک وقتی از این کارها می‌کردم، الان دیگر خیلی فرصتم کم شده و به خصوص این تفسیر قرآن تمام وقت من را گرفته. بالای سر یک مریض هشتاد ساله رفتم. مرتب داشت با ناراحتی به خودش بد می‌گفت، من ابتدا فکر کردم روانی است، چون مرتب بی اینکه تعطیل بکند به خودش فحش می‌داد، من سلام کردم جواب من را داد، دیدم روانی و دیوانه نیست، بهش گفتم پیرمرد الان که وقت مصرف کردن زبان در فحش نیست، الان وقت هزینه کردن زبان در ذکر خداست لا اله الا الله بگو، الله اکبر بگو، گفت نمی‌گویم، گفتم پس سکوت کن، فحش نده، گفت چون حقم است فحش بخورم، کسی نیست فحشم بدهد، خودم به خودم فحش می‌دهم. گفتم چرا؟ گفت من چهل پنجاه سال جوانی و عمر متوسطم را فقط در ظلم به مردم گذراندم، از هیچ آزاری در حق هیچ کس فروگذار نکردم، حقم است به خودم بد بگویم. گفتم زن و بچه و نوه و دامادت چی؟ گفت من را دور انداختند و رفتند. من لیاقت ندارم کسی به دیدنم بیاید، «خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ» من هر کاری کردم به جای فحش یک لا اله الا الله بگوید نگفت. این ظلم به نفس است که تمام سرمایه‌های وجودی خودم را تباه کنم. عقلم را هزینه قرآن، حلال و حرام، مسائل انسانی و اخلاقی نکنم. این ظلم است، این یک گروه از بندگان من هستند.

گروه دوم. «وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ» یک عده از بندگان من میانه‌رو هستند، بنده من هستند، اهل عبادتند، اهل کار خیرند، اهل خوبی هستند، اما نه در درجات خیلی بالا. ولی در یک حدی قرآن من را به ارث بردند، مردمی هستند که قبولشان دارند، امضایشان هم می‌کنند، در قیامت هم بهشت را به رویشان باز می‌کنند، این‌هایی هستند که گنجایش محدود دارند مثل من و شما.

گروه سوم. «وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ» کسانی هستند که در مسابقه خوبی‌ها، چه عبادت خدا، چه خدمت به مردم از همه برنده‌تر هستند، سابق به معنی پیش افتاده است. مسابقه، برد، به معنی از همه برده شده است، این را سابق می‌گویند. «وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ



ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ» که من فکر می‌کنم «ذَلِكَ» به همان قرآن برگردد. این ارثی که برای شما قرار دادم و همتان هم گنجایش ارث‌بری دارید این فضل کبیر من به شما بندگانم است. غافل نشوید، فراموشکار نشوید، یادتان نرود.

روضه

دیشب و شب جمعه به مناسبت هر دو شب من ذکر مصیبت خواندم، علاقه دارم این هشت شبی که باقی مانده، مصائب را از کوفه شروع بکنم تا برگشتن اهل بیت به کربلا در اربعین اول برسم، حالا امشب آنی که در نظر گرفتم برایتان بخوانم که یکی از مواقع و جاهای بسیار بسیار رنج‌آور برای اهل بیت علیهم‌السلام بود کنار بازار کوفه بود، پدرشان امیرالمومنین علیه‌السلام یک روزی در کوفه حاکم کل مملکت بود، حالا دست‌هایشان را به طناب بستند، ناموس خدا و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمومنین علیه‌السلام را به اسارت گرفتند. زنان، دختران، بچه‌های کوچک میان محمل‌های تخته‌ای همه را سر بازار کوفه در میدان‌گاه آوردند که ملت بیایند این‌ها را تماشا کنند. خیلی سخت است، ما نمی‌توانیم تصور بکنیم که مردم نامحرم برای تماشای ناموس خدا جمع بشوند. در این گیر و دار رنج‌آور یک مرتبه سر ابی‌عبدالله علیه‌السلام را از بالای نیزه روبروی محمل خواهر آوردند.

نماین شد سر شاه شهیدان	به نوک نیزه چون خورشید تابان
هزاران سر پنهان در نهانش	یکی لبخند بودی بردهانش
رخش بر روی خاکستر نهاده	همه هستی به راه دوست داده
گهی چشمش به سوی خواهران بود	نگاهش گاهی در آسمان بود
همی می‌داد خواهر را بشارت	ز ابرو بودش با زینب اشارت
به پیمان تو هم امیدوارم	که من بر عهد خود، بست استوارم
چه شد پیشانی از مهمل شکستی	تو پیمان شکیبایی ببستی

گفت همیشه سر من سالم باشه اما سر خون آلود تو بالای نیزه باشه. چنان سر رو به چوبه ی مهمل زد که قافله وقتی حرکت کرد قطره قطره خون سر زینب علیه‌السلام از چوب مهمل روی زمین ریخت.



جلسه چهارم

ظرفیت داشتن انسان برای

ارث‌بری ارزش‌ها

کلامی از حضرت ابی‌عباس علیه السلام در تأیید ارث بری انسان‌ها از ارزش‌ها

از اینکه وجود مبارک حضرت حسین علیه السلام از پنج پیغمبر اولوالعزم و یک پیغمبر غیر اولوالعزم و امیرالمومنین علیه السلام همه کمالات و ارزش‌ها را به ارث بردند نشان می‌دهد که همه انسان‌ها لیاقت ارث بردن از منابع کمالات، ارزش‌ها، عقاید، اخلاق حسنه، ایمان، و روش الهی را دارند. چرا که حضرت سیدالشهداء علیه السلام انسان است و خداوند متعال به همه انسان‌ها در حد خودشان لیاقت داده، استعداد داده، ظرفیت داده، و در این زمینه احدی را استثناء نکرده. یک مطلب خیلی مهمی از خود حضرت برای اثبات این مسئله برایتان نقل بکنم، امام از مکه به عراق که می‌آمدند اعلام کردند «لکم». «لکم» به معنی این است که شما مردم، من برایتان سرمشق هستم، «لکم فی اسوة»^۱

وقتی وجود مبارکشان از هفت منبع عظیم الهی ارث بردند، طبق فرمایش خودشان این ارث‌بری‌شان برای ما سرمشق است، پند است، درس است، بیدارباش است، هشدار است، پس کسی نمی‌تواند با توجه به آیات و معارف الهیه و این فرمایش امام بگوید من ظرفیت انتقال ارزش‌ها را به وجود خودم ندارم. ظرفیت هست، بیشتر مردم ارزش‌ها را انتقال نمی‌دهند. نه اینکه استعداد و گنجایش نباشد، هست، ولی اغلب مردم جهان کاری به نفع خودشان، به نفع رشدشان، به نفع کمالشان، برای تامین سعادت دنیا و آخرتشان انجام نمی‌دهند.

۱. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۳.

شخصیت و جایگاه ابن سینا

این را برایتان عرض می‌کنم که بدانید هیچ انسانی بی‌گنجایش نیست، هیچ انسانی از انتقال کمالات و ارزش‌ها به سوی خودش ناتوان نیست. یک مطلب بسیار مهمی است که می‌خواهم بگویم، یک روزی ابن سینا شیخ الرئیس^۱ این مغز متفکر و دانشمند کم نظیری که بعد از هزار سال هنوز دارد برای علم و عالم حرف مثبت می‌زند، هنوز افکار درستی را از خودش دارد ارائه می‌دهد، هنوز در شرق و غرب کتاب قانونش، تنبیهاتش، اشاراتش، مورد مطالعه دانشمندان است، کتاب شفاء او، معلوم می‌شود که این یک انسان ویژه و فوق العاده‌ای بوده و با اینکه هزار سال از زمان او گذشته کتاب‌هایش هنوز دارد چاپ می‌شود، هم مورد استفاده عالمان علوم روز است هم مورد استفاده حوزه‌های علمیه مسلمان‌هاست. الان هم قم هر روز حرفش هست. هر روز کتاب‌هایش مخصوصاً کتاب اشارات او درس داده می‌شود.

داستانی از ابن سینا

آدم فوق العاده‌ای بوده، داستان را خودش تعریف می‌کند، می‌گوید من داشتم در بازار همدان می‌رفتم، در بازار سرپوشیده به مغازه یک آهنگر رسیدم، کوره آهنش کاملاً کار می‌کرد، روشن و شعله‌ور بود، شاگردش هم داشت به این آتش می‌دمید، مشغول ساختن

۱. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا (۳۷۰-۴۲۸ق)، بزرگ‌ترین فیلسوف مشایی و پزشک نامدار ایران در جهان اسلام بود. وی در ۱۰ سالگی همه قرآن و بسیاری از مباحث ادبی را فراگرفت. در ۱۸ سالگی در منطق، طبیعیات (علوم طبیعی) و ریاضیات چیره دست بود. آنگاه به الهیات روی آورد و به خواندن کتاب مابعدالطبیعه ارسطو پرداخت. نظام فلسفی ابن سینا، به طور کلی و به ویژه از لحاظ برخی اصول آن، ژرف‌ترین و ماندنی‌ترین تأثیر را بر تفکر فلسفی اسلامی پس از وی و نیز بر فلسفه اروپایی سده‌های میانه داشته است. وی در ساختار تفکر مشایی نوآوری‌هایی می‌کند، نکات مبهم تفکر ارسطو را روشن می‌سازد، گاه بر آن می‌افزاید، و سرانجام می‌کوشد که به باری عناصری از اندیشه‌های افلاطونی و نوافلاطونی نظام فلسفی نوینی بنیاد نهد؛ اما رویدادهای زندگانی به ویژه مرگ زودرسش، کوشش‌های او را ناتمام گذاشت.



ابزار، بیل، کلنگ، تیشه، و چاقو بود. یک نوجوان کهنه‌پوش و پابرنه آمد به این استاد آهنگر گفت: استاد من، من را فرستاده گفته یک گل آتش به من بده، من ببرم که ما هم کوره خودمان را روشن بکنیم.

صاحب مغازه بهش گفت که اوستای تو فکرش نرسید یک خاک اندازی، یک کپه بیلی، یک قطعه آهن محدبی، مقعری بهت بدهد که من دو سه تا گل آتش زغال سنگ در آن بگذارم برایش ببری؟ گفت: چرا، اوستای من باشعور است، من نخواستم خاک انداز و یک قطعه آهن بگیرم. دست برد و مشتش را پر از خاکستر کرد، گفت: دو تا گل آتش را روی این خاکسترها بگذار، مغازه ما هم نزدیک است، من می‌برم به اوستایم می‌دهم، ابن سینا می‌گوید: من وقتی تیزهوشی این بچه را در مسئله آتش، خاکستر و حمل آتش روی این خاکستر دیدم به مغازش برگشتم، دنبالش آمدم. وارد مغازه آهنگری اوستایم شد، من وارد مغازه شدم. به آهنگر گفتم که من شیخ الرئیس ابن سینا هستم، ممکن است این شاگردت را به من بدهی من او را ببرم بهش علم یاد بدهم؟ گفت من از طرف خودم حرفی ندارم، باید پدر فقیر و ندار این بچه هم رضایت بدهد که از پیش من به پیش تو بیاید و درس بخواند. پدر هم راضی شد و این به پیش ابن سینا آمد، ابن سینا شروع کرد به او درس داد. این هوش و گنجایش و ظرفیت این بچه شاگرد آهنگر او را به یکی از فلاسفه بزرگ جهان به نام بهمن‌یار تبدیل کرد.

جایگاه ملاصدرا

مهمترین کتاب فلسفه ما در کشورمان نه جلد اسفار صدرالمتألهین شیرازی^۱ است. به عبارت دیگر هنوز بعد از چهارصد سال از نظر علمی، روی دست این کتاب، کتابی نوشته نشده

۱. صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی (متوفی ۱۰۵۰ ق) مشهور به ملاصدرا فیلسوف، عارف شیعی و بنیانگذار مکتب فلسفی حکمت متعالیه به عنوان سومین مکتب مهم فلسفی در جهان اسلام. وی به صدرالحکما و صدر المتألهین نیز معروف است. او نظام فلسفی خود را در مهمترین کتاب خود الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة معروف به اسفار تبیین کرد. پس از او سنت عقلانی شیعه تحت تأثیر آموزه‌های وی قرار گرفت و فیلسوفان متعددی از جمله ملاهادی سبزواری، آقا علی مدرس ←

است. حضرت امام که خودش شاگرد مکتب ملاصدرا بوده و یک بار در سخنرانشان فرمودند: «ملا صدرا و ما ادراك ملا صدرا»، من خودم این را شنیدم، فرمودند ما یک ملا صدرايي می‌گوییم شما چه می‌دانید ملاصدرا کیه؟ صدرالمتهین شیرازی که در زمان خود ما یک رساله نوشته شد، که به نام دو فیلسوف شرق و غرب ملاصدرا و انیشتین بوده. من آن رساله را دارم، اصلا این کتاب نشان‌دهنده معجزه علمی ملاصدرا و انیشتین است. از اول تا آخر کتاب بین افکار چهارصد سال پیش ملاصدرا و انیشتین مقایسه شده و معلوم شده که ملاصدرا چهارصد سال قبل برای این زمان بوده چون تمام آراء و افکارش به انیشتین نزدیک است. البته ملا صدرا در گوشه مسجد و گوشه خانه خودش در کهک قم این کتاب‌های عظیم را به وجود آورد ولی انیشتین دانشگاه در اختیارش بود، ابزار علمی بود، ریاضیات امروز بود، دوربین‌های نجومی بود، انیشتین با ابزار این علم را پیدا کرد، ملاصدرا با شب، عبادت، حال، تقوا، پاکدامنی، زحمت سنگین در خواندن و کشف کردن این علم را پیدا کرد.

جایگاه بهمن یار

ملاصدرا در این اسفار نه جلدی، برای اینکه حرف‌ها و آراء خودش را پیش خردمندان و دانشمندان به کرسی بنشانند از مطالب این بچه شاگرد آهنگر تایید می‌آورد، در کتابش نقل قول از کتاب با عظمت "التحصیل" این شاگرد آهنگر زیاد است، صحبت شرق هم نیست، من با اطلاع برایتان می‌گویم در دانشگاه‌های کانادا در بحث فلسفه شرق و غرب افکار بهمن یار درس داده می‌شود. این ظرفیت و گنجایش انسان است.

قابل پذیرش نبودن عذر بندگان در قیامت

این است که پروردگار عالم اصلا اراده ندارد که روز قیامت نمی‌توانم، نمی‌توانستم، نشد، نمی‌شد، میسر نبود را قبول بکند، چون پروردگار عالم انسان را توانا آفریده، انسان را با

زنوزی و علامه طباطبایی به شرح اندیشه‌های او پرداختند. اصالت وجود اساس مکتب فکری اوست و نظریه‌اش درباره چگونگی معاد جسمانی مناقشاتی برانگیخته است



ظرفیت آفریده، انسان را با گنجایش آفریده، انسان را با استعداد آفریده همه این حرف‌ها مردود است.

ماجرای مُصَعَب و جایگاه او

شما کار انبیا را ببینید که از بت‌پرست، لات، عرقخور، چاقوکش، غارتگر و قاتل چه انسان‌هایی را ساخته! پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ از مردم مکه که بدترین مردم آن روزگار بودند مصعب ابن عمیر را ساخت که در سن بیست و هشت سالگی در جنگ احد شهید شد. قبرش کنار قبر حضرت حمزه است. پیغمبر ﷺ یک روز این جوان را نگاه کرد به مردم فرمود: «رَجُلٌ قَدْ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ»^۱ این انسانی است، نگفت جوان، گفت «هذا رجل» این انسان با عظمتی است، که خود پروردگار دلش را برای پذیرش ایمان درجه بالا روشن کرده.

پدر و مادرش هم بت‌پرست و آدم‌های بدی بودند، پدر و مادرش هم با او خوب نبودند، ولی به مدینه مهاجرت کرد. تک پسر خانواده هم بود، بالاخره پدر و مادر دلشان خیلی تنگ شد، پدر به برادرش گفت: برو مدینه بچه من را به مکه برگردان، عمویش به مدینه خدمت پیغمبر ﷺ آمد، گفت: آقا پدر و مادر این از فراق این به تنگ آمدند، به جان آمدند، این برادرزاده من را بده با خودم برگردانم، حضرت فرمود از خودش بپرس، برگشت گفت عموجان بیا به مکه برویم، گفت: عمو من بنده پروردگارم، تصمیم‌گیری برای من با خداوند است، من بنده هستم او بگوید مدینه بمان می‌مانم، بگوید به دامن پدر و مادر مشرک بت‌پرست کافرت برگرد، برمی‌گردم، جبرئیل نازل شد، به خدا کوه تحملش را ندارد به پیغمبر ﷺ گفت: یا رسول الله خدای مهربان می‌فرماید: مصعب برای من است، در دامن کفر و شرک نرود، به عمویش گفت برگرد، این گنجایش است. آدم تا این حد گنجایش توحید را دارد که به خاطر شرک پدر و مادر حاضر نیست در خانه آلوده پیش پدر

۱. تنبیه الخواطر، ج ۱، ص ۱۵۴.

و مادر آلوده برود. خودش هم نیست که حاضر نیست، می‌گوید هر چی پروردگار عالم
برایم تصمیم بگیرد.

پیغمبر اکرم ﷺ در بین کافران و مشرکان و بت‌پرستان یک همچین کسی را ساخته، این
گنجایش نیست؟ این ظرفیت نیست؟ این یک مطلبی بود که من با لطف خدا از زیارت وارث
استفاده کردم که امام حسین ﷺ جزء انسان‌های عالم است، فرزند آدم و حواء ﷺ است،
وقتی این انسان گنجایش دارد معلوم می‌شود همه بچه‌های آدم و حواء ﷺ تا قیامت
گنجایش دارند ولی گنجایش‌ها به اندازه خود انسان است، گنجایش‌ها همه به اندازه هم
نیست. گنجایش دارد ارزش‌ها را به ارث ببرد.

جایگاه شیخ طوسی رحمته الله علیه

امروز بعد از نماز مغرب و عشاء به یکی از مهمترین کتاب‌های شیعه "امالی شیخ طوسی"
مراجعه کردم که شیخ هفتاد جلد کتاب زنده دارد، هر روز هم در قم و نجف در درس‌های
رده بالا اسم شیخ و آرائش و افکارش را می‌برند، من یک روز داشتم از کنار درس یکی از
مراجع تقلید رد می‌شدم، گفتم بینم کیفیت درس این مرجع چگونه است، آن وقت هنوز
نرفته بودم قم بمانم، الان سه سال است به قم رفتم، این مرجع تقلید در بحث فقهی تا نام
عالم بزرگ شیعه را برد از روی منبر به احترام او بلند شد، و گفت: «رزقنا الله شفاعته» خدا
شفاعت این مرد بزرگ را روزی ما هم بکند. به عبارت دیگر حد شیخ به شاهراه وصل است.
مرحوم آیت الله العظمی بروجردی^۱ در تمام درس شانزده ساله قم و سی ساله بروجردشان

۱. سید حسین طباطبائی بروجردی (۱۲۹۲ق-۱۳۸۰ق)، ۱۲۵۴ش-۱۳۴۰ش) از مراجع تقلید شیعه که هفده
سال زعمیه حوزه علمیه قم و پانزده سال مرجع عام شیعیان جهان بود. آیت الله بروجردی از شاگردان
آخوند خراسانی بود که بعد از بازگشت از نجف در بروجرد ساکن شد. چند سال پس از درگذشت
عبدالکریم حائری یزدی به دعوت مراجع سه گانه (حجت، خوانساری، صدر) به قم آمد و ریاست حوزه
علمیه قم را بر عهده گرفت. پس از درگذشت سید ابوالحسن اصفهانی، بروجردی مهم‌ترین مرجع شیعیان
بود و در دهه ۱۳۳۰ش مرجع عام شیعیان محسوب می‌شد. در دوران آیت الله بروجردی حوزه علمیه قم



ابتدا به شیخ طوسی^۱ نظر داشتند، که ببینند او چه می‌گوید، او از روایت چی درک کرده، او از آیه قرآن چی فهمیده، بعد نوبت را به خودشان می‌دادند، ببینید بندگی این است.

مشکل انسان‌ها در عدم رشد با وجود داشتن ظرفیت

حضرت سیدالشهدا^{علیه السلام} یک مسئله‌ای را که از ابراهیم به صورت جامع و کامل به ارث بردند «قانتا لله» بود، به معنی اینکه عبادت دائم، بی‌قطع شدن، خالص و پاک برای خدا را به ارث برد، ما می‌توانیم عبادت ابراهیم را با کیفیتی که خدا نقل می‌کند در حد گنجایش خودمان به ارث ببریم. چرا نمی‌توانیم به ارث ببریم؟ مگه ما چه مان است؟ مگر گنجایش ما خیلی کم است؟ مگر استعداد ما از بهمن‌یار کمتر است؟ مگر ظرفیت ما از بچه پدر مادر مشرکی مثل مصعب ابن عمیر کمتر است؟ هیچ کمتر نیست، حال ما کمتر است، حرکت ما کمتر است، حوصله ما کمتر است، این کمتر کمتری‌ها هم تقصیر خودمان است.

خاطره استاد از دکتر عارفی

امشب قبل از اذان، تلویزیون در کانال چهار، با این دانشمند و استاد بزرگ بسیار متدین و با کرامت، آقای دکتر عارفی که از دوستان من هم است داشت مصاحبه می‌کرد، از بین تخصص‌های مختلفی که گرفته بوده حدود چهار تا را من شنیدم، دیر باز کردم، چهار تخصص بالا در کشورهای خارجی بود، که دکتر مخصوص امام هم بود. حتی تا لحظه فوت امام هم کنار امام بود. یک مطلبی که ایشان گفت من از هیچ کس جز آیت الله العظمی بروجردی این مطلب را خبر نداشتم، این دومیش بود. ایشان به مصاحبه‌کننده

→

گسترش و تعداد طلاب افزایش زیادی یافت. با حمایت‌های ایشان آثار حدیثی و فقهی متعددی احیاء و منتشر شد. مجموعه بزرگ جامع احادیث الشیعه تحت نظر او تدوین شد.

۱. محمد بن حسن طوسی معروف به شیخ طوسی، شیخ الطایفه و شیخ، از علمای ایرانی شیعه در قرون چهارم و پنجم هجری قمری بود. او معاصر سلطان محمود غزنوی، حکومت آل بویه، شیخ صدوق، فردوسی، شیخ مفید، ابن سینا، ابوریحان بیرونی و سید مرتضی بوده است

گفت: من از ابتدای ورود به زندگی و تحصیل یک لحظه تا امشب، عمرم را ضایع نکردم، گفت: وقتی از دانشگاه، از مطب، از دیدن بیماران به خانه می‌روم باید یازده بخوابم، این شب زود خوابیدن عادت پیغمبر ﷺ و ائمه ؑ بوده، باید یازده بخوابم، اما اول ساعت را نگاه می‌کنم، می‌بینم بیست دقیقه تا یازده وقت دارم، کتاب جدید طبی را برمی‌دارم دقیقا تا ساعت یازده می‌خوانم، یادداشت‌هایی هم که باید بردارم برمی‌دارم، یک لحظه عمرم را ضایع نکردم. ما گنجایشش را داریم اما ضایع کننده عمر هستیم، گنجایشش را داریم اما تنبل هستیم، گنجایشش را داریم اما بی‌حوصله هستیم، گنجایشش را داریم اما بیشتر لذت‌گرا هستیم. خواب بیشتر، تفریح بیشتر، بگو بخند بیشتر داریم، درست است اهل گناه نیستیم ولی بیشتر مردم اهل ضایع کردن عمر هستند.

ماجرای ازدواج صفیه با پیغمبر اکرم ﷺ

می‌توانیم عبادت او را به ارث ببریم؟ بله، در حد گنجایش خودمان می‌توانیم به ارث ببریم، "کتاب امالی" را که نگاه می‌کردم دیدم شیخ طوسی یک روایتی را از ائمه ؑ نقل می‌کند، من خیلی تعجب کردم، من در ذهنم بود که یکی از همسران پیغمبر ﷺ نامش صفیه است، ولی شرح حال این زن را اصلا نمی‌دانم، خب دو سه تا از خانم‌های پیغمبر ﷺ را همه ما می‌شناسیم و در هر صورت می‌شناسیم، پدر صفیه حی ابن اخطب بود، حی ابن اخطب از یهودیان قوی شجاع جنگجوی منطقه خیبر بود، در جنگ با پیغمبر اکرم ﷺ هم به شدت پافشاری داشت که پیغمبر ﷺ را بکشد، امیرالمومنین ؑ را بکشد، زورش نرسید خودش در جنگ کشته شد. شوهر صفیه، کنانه، یهودی بسیار متعصبی بود. او هم در جنگ کشته شد، عمویش هم در جنگ کشته شد، برادرش هم در جنگ خیبر کشته شد. چند تا کشته داد؟ پدر و شوهر و عمو و برادر، یک خانم چهار تا داغ سنگین داشت، این چهار تا آشغال نبودند، چهره‌های معروفی بودند، شجاع، جنگجو، قوی و اهل تورات بودند. صفیه در جنگ خیبر با یک عده‌ای دیگر اسیر شد، این‌ها را به مدینه آوردند، می‌خواهم عبادت را برایتان بگویم که ما گنجایشش را داریم اما یک خرده بی‌حالیم، پیغمبر اکرم ﷺ معمولا



دوست داشتند به دختران و زنانی که اسیر می‌شوند و از خانواده‌های معتبری هستند، احترام بگذارند و آن‌ها را آزاد بکنند، مثل جنگی که بین مدینه و قبیله طی اتفاق افتاد، دختر حاتم اسیر شد. به محض اینکه او را به مسجد آوردند پیغمبر ﷺ به مسلمان‌ها گفتند: حق‌تان را در این جنگ ببخشید، من هم می‌بخشم، دختر حاتم آزاد بشود. آن دختر به برادرش نوشت: عدی این آدم شاه نیست، این آدم قلدر نیست، این آدم خیلی با معنویت است، این آدم خیلی با کرامت است، بیخود گذاشتی فرار کردی و به شام رفتی، به مدینه برگرد و این آدم را ببین که چه انسان والایی است! عدی آمد و مسلمان شد و سه تا پسرش هم در جنگ صفین در رکاب امیرالمومنین علیه السلام شهید شدند.

که معاویه یک بار او را دید، گفت: علی علیه السلام بچه‌هایت را به کشتن داد؟ گفت بچه‌های من را علی علیه السلام به کشتن نداد تو به کشتن دادی، گفت حالا پدر سه تا شهید هستی، ناراحت نیستی سه تا جوانت کشته شدند؟ گفت: خیلی ناراحتم که چرا در جنگ با تو بی‌کرامت و بی‌غیرت خودم شهید نشدم؟ گفت: ناراحتم اما نه برای اینکه سه تا شهید دادم، بلکه برای اینکه چرا خودم روزیم نبود در کنار امیرالمومنین علیه السلام شهید بشوم.

صفیه آزاد شد. به پیغمبر صلی الله علیه و آله پیشنهاد ازدواج داد، بالاخره دید پیغمبر صلی الله علیه و آله جامع کمالات، اخلاق، ارزش، آقایی، بزرگواری، عدالت، کرامت است، گفت: من پیشنهاد می‌دهم که همسر شما بشوم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خودت دلت می‌خواهد؟ قرآن هم به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته بود اگر زنی خودش خواست با تو ازدواج کند، بپذیر. البته این ازدواج‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله هم فلسفه‌های مهمی دارد که تا حالا روی منبرها بیان نشده، غیر از حضرت خدیجه، بقیه همسرانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله داشتند، هیچکدام دختر نبودند، یا شوهر مرده بودند یا از شوهر به خاطر شرک و کفر جدا شده بودند، اما هیچکدام از پیغمبر صلی الله علیه و آله کوچکتر نبودند، همشان هم قبیله‌دار بودند. ازدواج پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن روزگار غربت اسلام، به نفع اسلام بود، چون قبائل از دامادشان تعصب طرفداری داشتند ازدواج کردند.

به این شخص، بنده خدا می‌گویند. این خانم چه کار ممتازی کرد که من می‌گویم به این می‌گویند بندگان خدا؟ این متن روایت است که یک روز به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت از بین

خانم‌هایی که در مدینه بودند، خدیجه کبری هم که از دنیا رفته بود، گفت: آقا من غیر از خانم‌های شما هستم، من یک زنی هستم که پدرم شوهرم، عمویم، برادرم، به دست تو کشته شده، کارت در راه حق بوده، من نباید غصه آن چهار تا را بخورم، می‌خواستند با تو نجات دهند، اما یک مسئله بسیار مهمی که دغدغه من است این است: یا رسول الله مرگ حق است، بعد از مردن شما اگر من زنده بمانم تکلیفم بعد از تو مراجعه به کیست؟ دینم را از کی بگیرم؟ آخرتم را با کی آباد کنم؟ سعادت‌م را با کی تامین بکنم؟ بعد از تو به کی مراجعه بکنم؟ باریک الله، این بندگی دل است، نه بندگی بدن، این بندگی روح است نه بندگی دست و پا، این بندگی عقل است، آدم باید آنجور بنده باشد. گفت بعد از شما تکلیف ما مراجعه به کیست؟ پیغمبر دست مبارکش را روی شانه علی علیه السلام گذاشتند، فرمودند: بعد از مردن من تکلیف شما در دین، دنیا، آخرت، علی ابن ابی طالب علیه السلام است، این بندگی است.

بندگی چه کسی را بکنیم؟

حالا کی را بندگی کنیم؟ گوش بدهید من دو تا آیه بسیار مهم از سوره مبارکه مومن در جزء بیست و سوم قرآن برایتان بخوانم. آیه شصت و چهار و شصت و پنجاه سوره غافر است، اسم دیگر سوره غافر، سوره مومن است، کی را بندگی کنیم؟ «اللهُ الَّذِي» خدایی را که «جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا» با اینکه دیگر برای شماها ثابت است قرآن دارد این مسئله را که زمین متحرک است بیان می‌کند. زمین دو تا حرکت هم دارد، به هیچ جا تکیه ندارد، حرکتش در فضا است. یک حرکت به دور خودش است که شب و روز را پدید می‌آید، یک حرکت هم دور خورشید است که چهار فصل را به وجود می‌آورد، حدودا اگر یادم باشد زمین ثانیه‌ای هفت کیلومتر سرعت دارد، شما حرکت دورانی دور خودش را حساب بکنید، یک دانه عدس را روی یک دانه توپ فوتبال یا والیبال بگذارید و نگه دارید، حالا آرام آرام توپ را دور خودش بگردانید، به محض اینکه چند میلیمتر توپ گشت، عدس می‌افتد، زمین دارد ثانیه‌ای هفت کیلومتر به دور خورشید می‌چرخد، شبانه روز هم یک بار در بیست و چهار ساعت دور خودش می‌چرخد، می‌گوید در قرآن دارم خدایی را بهتان معرفی



می‌کنم که زمین را برای شما قرارگاه محل استقرار آفرید، دور خودش می‌گردد هیچکدامتان در فضا پرت نمی‌شوید، دور خورشید می‌گردد حس نمی‌کنید، شما الان حس می‌کنید سوار ماشین زمین هستید؟ نه، دور خودش می‌گردد با کله همه در فضا می‌ریزید؟ نه، الان این طرف در افریقا، در آسیا، اقیانوس اطلس، اقیانوس هند، اقیانوس آرام، در جاهای دیگر، زمین دارد دور خودش می‌گردد، چطور این آب‌ها در فضا خالی نمی‌شود؟ الان در مشرق، دریای عمان، دریای هند، بیست و چهار ساعت زمین با این دریاها می‌چرخد، به آنور می‌رود، دوباره به اینور می‌آید، چرا آب‌ها در فضا نمی‌ریزد؟ «اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا» قرار به معنی مستقر، محل امن است، محلی که نمی‌لرزاند، شما را تکان نمی‌دهد، در فضا پرتتان نمی‌کند، این یک کار خدا است.

«وَالسَّمَاءَ بِنَاءً» آسمان را، سقفی محکم و استوار بالای سر شما قرار داد، میلیاردها سیاره وجود دارد، از زمان پدرتان ادم تا حالا نیفتاده یک دانه‌اش روی کله شما انسان‌ها نیفتاده است. آن بالا محکم است، «وَصَوَّرَكُم» این سومی است، «فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ» قلم نقاشی من، در رحم مادر در تاریکی سوم، قیافه پدر و مادرتان را با هم قاطی کرد و شما را در آن تاریکی شکل‌بندی کرد، شما در عالم هیچ نقاشی را سراغ دارید که بتواند در تاریکی تابلوی کمال‌الملک یا تابلوی بهزاد یا تابلوی پیکاسو را بکشد؟ نه نمی‌شود.

ولی بعد از تاریکی اول شکم مادر یک تاریکی دیگر هست، بعد از این تاریکی هم یک تاریکی دیگر هست، قیافه ماها را که مخلوطی از قیافه پدر و مادر است در آنجا نقاشی کرده است و ما به این شکل شدیم، «وَصَوَّرَكُم فَأَحْسَنَ صُورَتَكُمْ»، همتان را هم خوشگل آفریدم، این که شما می‌گویید فلانی بدگل است، دروغ است. چشم شما بیمار است، من اصلاً بدگل خلق نکردم، همه خوشگل هستند.

«وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ» در شکم شما فقط جنس پاکیزه خلق کردم، سبزیجات بی‌سم، میوه‌جات پر ویتامین، گوشت‌های حلال، چهارپایان و ماهیان دریا را روی شما کردم.



کثافت روزی شما نکردم «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ» خدای شما این است «فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»^۱ این غیر از آیه «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۲ است. «فَتَبَارَكَ اللَّهُ» خجسته، مبارک، پرسود، پرمفعت است پروردگار جهانیان. «فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» این خدای شماست. «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» زنده پایداری که معبود حقی جز او وجود ندارد «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» بیاپید این خدا را خالصانه عبادت کنید، «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۳ این آخر آیه است، خودش می گوید تمام ستایش ها شایسته پروردگار جهانیان است که همش زیبا کار کرده، زمین را زیبا، آسمان ها را زیبا، شما را زیبا خلق کرده، آنی که زیباکار است شایسته ستایش است، حمد به معنی شکر نیست، به معنی تعریف کردن ستایش است. این خدا را عبادت کنید. اگر من زمین را قرارگاه شما قرار ندادم کی قرار داده؟ آدرس او را بدهید، اگر آسمان را بالای سر شما بنای محکمی قرار ندادم کی قرار داده؟ آدرس او را بدهید، اگر در سه تاریک خانه رحم مادر من قیافه تان را نقاشی نکردم کی کرده؟ عبادت این خدا را بکنید. ابراهیم به خدا معرفت کامل داشت که آنجور عبادت کرد، امام حسین علیه السلام معرفت کامل داشت که عبادت ابراهیم را به ارث برد، همش هم عبادت خالصانه، عاشقانه، عبادت با دوام حتی در گودال قتلگاه بود.

روضه حضرت اباعبدالله علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام در گودال

این مناجات گودالش است که مرحوم حکیم الهی^۴ استاد من به شعر درآورده،
گفت الیها ملکا داورا پادشها ذوالکرما یاورا
در رهت ای شاهد زیبای من شمع صفت سوخت سراپای من

۱. «غافر: ۶۴: اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوْرَكُمْ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيْبَاتِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ
فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»

۲. مومنون: ۱۴.

۳. غافر: ۶۵.

۴. حکیم الهی آیه الله میرزا مهدی الهی قمشه ای.



جلسه چهارم / ظرفیت داشتن انسان برای ارث‌بری ارزش‌ها

ای سر من در طلب روی تو بر سر نی ره سپر کوی تو
خوش به تماشای جمال آدم غرقه دریای وصال آدم
تشنه لبم تشنه دریای تو «لا» یم و آینه والای تو
تشنه به معراج شعور آدم بر لب دریای وجود آدم
راه تو پویند یتیمان من^۱ کوی تو جوید سروسامان من
نقش همه جلوه نقاش شد سر هو الله ز من فاش شد

گرم مناجات بود دید صدای خواهر می‌آید، دارد به عمر سعد می‌گوید: یابن سعد! ایقتل ابوعبدالله علیه السلام؟ می‌خواهند حسین علیه السلام من را بکشند، می‌خواهند سر از بدن حسین علیه السلام من جدا بکنند، و انت تنظر الیه، تو داری نگاه می‌کنی؟ صورتش را برگرداند. شمر وارد گودال شد، خیلی طول نکشید که زینب کبری دید صدای تکبیر بلند شد. برگشت نگاه کرد، دید سر بریده را بالای نیزه زده‌اند.



۱. تنها هم نیامدم.

جلسہ پنجم

قائد، ارشد حضرت ابراہیم علیہ السلام

قنوت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام

یکی از ویژگی‌های حضرت ابراهیم که ابی عبدالله الحسین عَلَيْهِ السَّلَام آن را کامل و جامع به ارث برد، قنوت ابراهیم بود. قنوتی که در آیه شریفه سوره نحل است، لله بود، به معنی اینکه در کمال خلوص بود، و ابراهیم در انجام قنوتش ادا به چیزی، به کسی، و حتی به پادشاه نظری نداشت.

عبادت اغلب مردم

البته قرآن مجید که دین را برای مردم آسان گرفته می‌فرماید: اگر انسانی خدا را به خاطر ترس یا امید عبادت بکند عیبی ندارد، همانطور که بیشتر مردم عبادت‌کننده در طول تاریخ عبادتشان بر همین مبنای ترس و طمع بوده ولی در عبادت انسان‌هایی مثل ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام ترس و طمع دخالتی نداشته، به عبارت دیگر به تحریک ترس یا به تحریک طمع خدا را عبادت نکردند. اما اغلب مردم بر همین اساس خدا را عبادت می‌کنند. فکر می‌کنم نود درصد از ما هم که درس دینی خواندیم و تا اندازه‌ای به آیات و روایات وارد هستیم، عبادات ما هم متکی به ترس و امید است، کم داریم کسی که عبادتش فقط لله باشد، ذره‌ای ترس، امید، در عبادتش دیده نشود، با تکیه به ترس عبادت می‌کند، ترس از چی؟ ترس از اینکه قیامت دچار دوزخ نشود، بالاخره آنی که عبادت می‌کند خدا را باور کرده، نبوت را باور کرده، معاد را باور کرده، بهشت و دوزخ را باور کرده و همین باورها او را وارد



عرصه عبادت کرده، خدا را باور کرده، نه فقط خود خدا، بلکه اوامر خدا را هم باور کرده، نهی‌های خدا را هم باور کرده و خدا را باید همین‌گونه باور کرد؛ به عبارت دیگر خدا را باید با فرمان‌هایش و با نواهی او باور کرد. اگر انسان بگوید من خدا را قبول دارم ولی کاری به کار امر، نهی، خواسته‌ها، قرآنش، انبیائش و احکامش ندارم، این توحید نیست؛ این خداپاوری همان خداپاوری حیوانات است.

خداپاوری حیوانات

قرآن مجید صریحا می‌گوید: کل موجودات زنده خدا را قبول دارند ولی مکلف نیستند به معنی اینکه متوجه اوامر و نواهی خدا نیست، شامل حال آنها نیست، این توحید حیوانی است. توحید حیوانات در حد حیوان بودن خودشان یک توحید درستی است، در این زمینه هم آیات کمی نداریم، یکی از آن آیات را من برای نمونه بخوانم.

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾^۱ این علم کل موجودات آسمانی و زمینی به پروردگار عالم است. ببینید می‌گوید: «ما في السَّمَاوَاتِ» هر چی در عالم بالا هست. از بالای سر ما تا اعماق آسمان‌ها را عالم بالا می‌گویند که تا حالا کشف نشده. در این عالم بالا چقدر پرنده است؟ کسی نمی‌داند، چقدر جنبنده هست؟ کسی نمی‌داند، چقدر موجودات ذره‌بینی هست؟ کسی نمی‌داند.

روایت امام رضا علیه السلام

شمار موجودات هم شمار عجیبی است اگر به این کتاب‌های علمی جدید مراجعه کنید، واقعا آدم را بهت‌زده می‌کند. همه جا موجودات غیر قابل رویت هست، تاریخ این روایت تقریبا هزار و سیصد سال پیش است، روایت گفتار وجود مبارک حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه السلام است. حالا در تمام جهان آب لوله‌کشی آمده، زمان حضرت هیچ جا آب لوله‌کشی نبود،



مردم یا کنار قنات‌ها زندگی می‌کردند و ده و بخش درست می‌کردند، یا کنار رودها یا رودخانه‌ها یا دریاها زندگی می‌کردند، باید یک جایی زندگی می‌کردند که به آب دسترسی داشته باشند، امام هشتم نهی کردند که هیچگاه در آب چشمه، رود، رودخانه، کنار دریا دستشویی نکنید، چرا؟ حضرت می‌فرماید: خدا در قرآن خودش را لطیف معرفی می‌کند ﴿إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾ حضرت می‌فرماید معنای لطیف بودن خدا این است که یک موجودات بسیار دقیق ذره‌بینی زنده وجود دارد که این‌ها در آب هم زندگی می‌کنند، دستشویی شما باعث کشته شدن آن‌ها می‌شود و به هویت آب لطمه می‌زند. این حرف‌ها برای قبل از جناب پاستور است، پاستور حدود دویست و خرده‌ای سال از زندگیش یا کمتر گذشته، اینقدر در جهان غربی‌ها صدا بلند کردند که موجودات ذره‌بینی اثرگذار در وضع طبیعت یا میوه‌ها یا گوشت‌ها را پاستور کشف کرد، اسمش را هم میکروب، ویروس گذاشت. حرف امام هشتم حداقل هزار سال قبل از پاستور است که پروردگار لطیف است، به عبارت دیگر خدایی که آفریننده دقیق‌ترین و ریزترین موجوداتی است که با چشم دیده نمی‌شوند، حق ندارید این‌ها را آزار دهید، این دین است، خیلی حرف است.

موارد جواز جنگ از دیدگاه دین

دین کجا راضی شده به کسی تلنگر زده شود؟ هیچ‌جا، دین فقط یک جا اجازه تلنگر زدن داده، آنجایی است که دشمن با مردم مومن ابتدای به جنگ کند، اما اگر دشمنی وارد جنگ نشد اسلام کجا گفته وارد جنگ شو؟ هیچ‌جا، کجا فرموده؟ تمام جهاد انبیاء علیهم السلام دفاعی بوده، هیچ وقت زودتر بلند نشدند به یک کشور کافری که در آرامش بوده و امنیت بوده و مردم زندگی می‌کردند حمله بکنند، دیگران کردند، سقیفه بی‌اجازه قرآن و روایات پیغمبر صلی الله علیه و آله به ایران حمله کردند، بی‌اجازه قرآن و روایات به عراق، شام، مصر و فلسطین حمله کردند، بعد از مرگ پیغمبر این‌ها به چه دلیل، به چه اجازه، به چه مجوز شرعی حمله

کردند؟ اصل حمله‌شان باطل بوده. گاهی می‌گویند چه حقی به گردن ایران دارد که اسلام را به ایران آورد، کدام اسلام را آورد؟ جنگ را به ایران آورد. اسلام پیغمبر که در وجود علی علیه السلام و زهرا علیها السلام و طبق گفته امام هشتم علیه السلام دوازده نفر بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله مانده بود که سیزدهمی نداشت، به تدریج مومن واقعی اضافه شد که شمار بسیار زیاد این مومنین در روز عاشورا بود که غیر از امام، هفتاد و یکی بودند. امام باقر علیه السلام می‌گوید: در زمان خود امیرالمومنین علیه السلام شمار مومنین واقعی به چهل نفر نمی‌رسید، اوج جمعیت ایمانی در کربلا بوده است. به چه مجوزی به مردمی که نمی‌خواستند به شما حمله کنند حمله کردید؟ بعد هم هر چی بود غارت کردید، اصلاً خود این غارت به چه اجازه، به چه مجوز، به چه دلیل قرآنی، به چه دلیل شرعی بود؟ این‌ها را بیشتر مردم نمی‌دانند، بیشتر مردم چون احکام الهی را نمی‌دانند قضاوتشان هم قضاوت نادرست است، قضاوت‌های کمی بر مبنای دلیل و استدلال و علم است.

خاطره شیخ بهایی

شیخ بهایی^۱ یک چهره برجسته از علمای بزرگ جهان است نه از علمای اسلام، این مرد یک مرد جهانی است، این مرد استاد ریاضی، استاد نجوم، استاد حکمت، استاد عرفان، استاد فلسفه، استاد روانشناسی، استاد جامعه‌شناسی بوده، کتاب‌هایش نشان می‌دهد. ایشان به یکی از شاگردانش گفت: به قضاوت عموم هیچ وقت تکیه نکن. نگو قضاوت عامه راست است، نگو درست است، خدا به تو عقل داده، فکر داده، چیزی را که عامه پخش

۱. محمد بن عزالدین حسین (۹۵۳ق-۱۰۳۱ق) متخلص به بهائی و معروف به شیخ بهائی و بهاء‌الدین عاملی، فقیه، محدث، حکیم و ریاضیدان شیعه عصر صفوی بود. شیخ بهائی بیش از ۱۰۰ کتاب در زمینه‌های مختلف تألیف کرده است. جامع عباسی و اربعین از جمله آثار اوست. آثاری نیز در معماری بر جای گذاشته که منارجنبان اصفهان، تقسیم زاینده‌رود اصفهان، گنبد مسجد امام اصفهان و نقشه حصار نجف، از آن جمله است. وی سفرهای بسیاری به نقاط مختلف دنیا کرد و سفر مشهوری نیز همراه شاه عباس صفوی با پای پیاده به مشهد داشته است. او مقام شیخ الاسلامی بالاترین منصب رسمی دینی در حکومت صفویه را بر عهده داشت.



می‌کنند خودت به تنهایی به سراغ حق یا باطل بودنش برو، برو بفهم که اینی که مردم دارند در حق کسی می‌گویند حق است یا دروغ؟ بعد گفت حالا با من بیا، من برایت ثابت کنم که قضاوت عامه پایه و اساسی ندارد.

گفت صبح زود که هنوز مردم از خانه بیرون نیامدند دنبال من بیا، در یک منطقه وسیع اصفهان هم شیخ را با آن لباس خاص خودش می‌شناختند، همه او را می‌دیدند، شکل عمامه‌اش، لباسش، عبایش، کوتاهی لباس، متوسط بودن لباس، رنگ لباس، را همه می‌دانستند، همه نشان می‌داد شیخ بهایی است، هیچ کس از خانه‌ها بیرون نیامده شاگردش را سر یک چهارراهی که وقتی کار شروع می‌شد جمعیت زیادی از آنجا به اطراف پخش می‌شدند آورد، عمامه‌اش را برداشت و سر چهارراه گذاشت. به شاگردش گفت به خانه برویم صبحانه بخوریم، تا یازده دوازده هم نمی‌آئیم. یازده دوازده به شاگردش گفت برو ببین به سر عمامه من چی آمده، شاگرد آمد، دید عمامه در همان نقطه است، ولی مردمی که می‌آیندو می‌روند می‌ایستند می‌گویند این عمامه شیخ بهایی است! این عجب کافری بوده که زمین دهان باز کرده او را برده! یک عده این را می‌گویند که این در پنهان عجب زناکاری بوده! گناهِش اینقدر سنگین شده که زمین او را پایین برده، این هم عمامه‌اش است، ده جور علیه شیخ که پاک بود، الهی بود، بزرگ بود، عابد بود، عارف بود حرف درآوردند. آدمی بود که شش ماه قبل از مردنش تمام کارهایش را تعطیل کرد، از خانه دیگر در نمی‌آمد و فقط مشغول گریه عبادت، و حال بود. اگر هم یک آدم خیلی خصوصی به پیشش می‌آمد می‌گفت: چرا در نمی‌آیی؟ می‌گفت به من خبر دادند شش ماه بیشتر در دنیا وقت نداری، من سر شش ماه می‌میرم، سر شش ماه هم مرد. این قضاوت عامه در حق ایشان بود. بعد به شاگردش گفت در حق هر کسی هر چی می‌گویند، قرآن در یک آیه می‌گوید باید خودت علم پیدا کنی، علم پیدا کردن هم گاهی محال است.

راه اثبات گناه زنا در دین

مثلا در این واتساپ‌ها پخش می‌شود فلانی زنا کرده، پروردگار عالم اثبات زنا را معلق به این قانون کرده اگر خودت با چشم خودت یک نفر هستی، و نفر دوم، سوم، چهارم، که هر

چهار تا عادل باشید، عادل به معنی اینکه فسقی نداشته باشید، گناهی نداشته باشید، دروغی نداشته باشید، چهار تا عادل واقعی الهی مسلک باید با چشمشان ببینند که این مرد و زن زنا کردند، انجام گرفتن کار زنا را هم باید ببینند، نه اینکه دو نفر بدنشان را به هم لمس کردند و کنار کشیدند، باید اصل عمل زنا را این چهار تا ببینند. اگر چهار تا بیرون آمدند و گفتند این مرد و این زن زنا کرده، برای قاضی حجت است. حالا ببینیم همین الان در این همه فساد شدید کدام مرد و زن حاضرند جلوی چهار تا اهل حال، اهل گریه، اهل اربعین، اهل نماز شب، بگویند شما یک ده دقیقه بشینید ما را تماشا بکنید ما می‌خواهیم زنا بکنیم؟ اولاً کدام عادل می‌رود و زن و مرد نامحرم را نگاه می‌کند؟ اصلاً برای عادل نگاه کردن به نامحرم حرام است، او که نمی‌رود، پس زنا چگونه ثابت می‌شود؟ قابل اثبات نیست مگر خود زن و مرد بیایند به قاضی بگویند ما این کار را کردیم آن هم نه در یک جلسه این کار امکان پذیر نیست، در یک جلسه هم قاضی نمی‌تواند قبول کند، در دو جلسه هم نمی‌تواند قبول کند، در جلسه سوم اگر اقرار کردند برای قاضی قابل قبول است. حالا کدام زن و مرد نامحرم بلند می‌شوند دست همدیگر را می‌گیرند، به دادگستری پیش قاضی می‌روند و بگویند ما زنا کردیم؟ خدا برای حفظ آبروی بندگان اثبات زنا را به محال تعلیق کرده.

پس چطوری در این تلفن‌های همراه یک مرتبه ده جور گناه را برای ده نفر پخش می‌کنند؟ خود اینکه یک جوانی، یک مردی، یک زنی، یک گناهی را که به کسی بستند در یک تلفن همراهی ببیند، این را به ده تا دیگر از رفیق‌هایش و قوم و خویش‌هایش منتقل بکند این انتقال را در سوره نور می‌گوید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ﴾^۱ فاحشه به معنی بدکاری و بدعملی است، کسانی که عمل بدی را، حالا یا دروغ یا راست، فرقی نمی‌کند، هر عمل بد مردی یا زنی را، در بین مردم، یا با نوشته یا با زبان یا با واتساپ پخش بکنند «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» من در

قیامت برای این پخش کنندگان عذاب بسیار دردناکی قرار دادم. گناه بی‌لذت، زدن دو تا دکمه برای مردم چه لذتی دارد؟ چه سودی دارد؟ حالا پخش گناهی هم که اتفاق افتاده حرام است، در تلویزیون هم حرام است، در زیرنویس تلویزیون هم حرام است. حالا که پخش کردند من می‌گویم وگرنه گفتنش حرام است، حالا یک دکتری یا دیوانه شده یا به عمد یا به غیرعمد در تبریز یا یک جای دیگر زهر ریخته خانمش یا مادر خانمش یا دو تا دیگر را کشته، چه نیازی دارد این کار زشت در تلویزیون، در زیرنویس پخش شود؟ این که عمل حرامی است، همه مردم مدام دغدغه پیدا می‌کنند، اضطراب پیدا می‌کنند، با این کار اعتماد مردم به یک مشت دانشمندان طب، دکترا متدین، خراب می‌شود، مردم بدبین می‌شوند، آبروی آبروداران ریخته می‌شود، این حرام است. اگر به قرآن عمل نشود جامعه از این بدتر می‌شود، اشاعه فحشا بدتر می‌شود، فساد بدتر می‌شود.

انواع توحید

الف. توحید حیوانات: یک توحید، توحید حیوانات است. حیوانات و غیر از حیوانات به شخص خدا اعتقاد دارند، چون در آیه شریفه حرف ما آمده، ما در عربی اسمش ضمیر موصول است، و ربط‌دهنده مطلبی به مطلبی است، ﴿يَسْبُحُ لِلَّهِ مَا﴾^۱ به معنی این است که هر چه «فی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» هر چه در زمین است تسبیح‌گوی خداست، اما نمی‌گوید برای خدا روزه می‌گیرد، حج می‌رود، زکات می‌دهد، خمس می‌دهد. خدا آن‌ها را به انجام اوامر و نواهی خودش مامور نکرده، حیوانات که زنا نمی‌کنند، حیوانات که عرق نمی‌خورند، حیوانات که اختلاس نمی‌کنند، حیوانات که ربا نمی‌خورند، حیوانات که به ماده‌شان ظلم نمی‌کنند، حیوانات که به بچه‌شان ظلم نمی‌کنند، حیوانات یک زندگی پاکی دارند، خدا را قبول دارند و گرفتار گناه هم نمی‌شوند که خدا نپه‌شان کند، مکلف هم نیستند که خدا به عبادت دعوتشان بکند. فقط توحید در ذات را قبول دارند.

۱. حشر: ۲۴.

ب. توحید انسان: اما انسان نمی‌تواند خدا را از قرآنش جدا کند، باید خدا را با انبیائش، با حلال و حرامش، با احکامش قبول بکند، این می‌شود توحید جامع، این می‌شود توحید کامل.

انواع عبادت

الف. عبادت از سر خوف و طمع: حالا این آدم گاهی عبادت می‌کند، فرمان خدا را می‌برد، اما الله فرمانبری می‌کند نه از ترس اینکه به جهنم برود، خدا را الله عبادت می‌کند نه به طمع بهشت، محرک عبادتش ترس از دوزخ و طمع به بهشت نیست، فقط خدا است. مومن همه چیز خدا را قبول دارد، قیامتش را قبول دارد، می‌داند قیامتش تقسیم به بهشت و جهنم است. حالا اگر بیاید خدا را عبادت کند، بگوید من برایت صورت روی خاک می‌گذارم، مکه هم می‌روم، روزه ماه رمضان را هم می‌گیرم، اگر کشاورز هستم زکاتم را می‌دهم، اگر شهری هستم خمس را می‌دهم که من را به جهنم نبری، بعد که من را به جهنم نبری در برابر این عبادت به من مزد بدهی و من را به بهشت ببری، این میشود ﴿خَوْفًا وَطَمَعًا﴾^۱ خدا اینقدر کریم و رحیم و مهربان و آقا و بزرگوار است که می‌گوید: اگر خوف و طمعاً عبادت کنی، قبول می‌کنم و تو را به جهنم نمی‌برم، در بهشت را هم به رویت نمی‌بندم، باشد، خوفاً عبادت کن، طمعاً عبادت کن، که معمولاً اکثر مردم هم عبادتشان بر مبنای خوف و طمع است ولی خدا قبول کرده. چه خدای خوبی است!

ب. عبادت بی خوف و طمع: اما یک عده‌ای هم عبادتشان بی‌خوف و بی‌طمع است. نه به خاطر ترس از دوزخ است و نه به خاطر طمع به بهشت است. این جمله نورانی ملکوتی الهیه برای امیرالمومنین علیه السلام است. که من همیشه من می‌گویم، به خودم هم می‌گویم، به دوستانم هم می‌گویم، می‌گویم اگر انبیا و ائمه حرف نزده بودند ما در کره زمین حرف خوب نداشتیم، هیچ کس بلد نبود حرف خوب بزند. من گاهی کلمات قصار دانشمندان خارجی را که می‌بینم یا این لغت‌نامه دهخدا یا فرهنگ معین را که می‌بینم، یا این نمونه مطالب کوتاه زیبا را که می‌بینم، می‌بینم نزدیک نود درصدش در سخن انبیاء و ائمه طاهرین علیهم السلام ریشه



دارد. من چهار جلد کتاب "امثال و حکم" دهخدا را چهل سال پیش خریدم، "دیوان سعدی" را من دوازده سیزده ساله بودم خریدم، "حافظ" را همینطور، بیشتر حرف‌های این‌ها به آیات و روایات متکی است، اگر این فرهنگ توحید و نبوت و امامت نبود اصلاً در عالم حرف خوب پیدا نمی‌شد. همین امروز داشتم نظر دانشمندان بزرگ جهان، مسیحی، یهودی، لائیک را راجع به قرآن می‌خواندم. بعضی‌هایشان نظر دادند که اگر کسی بخواهد آدم حسابی بشود باید قرآنی بشود. و بعضی‌هایشان هم بعد از دقت در قرآن مسلمان شدند. من امروز حرف‌های شاید سی نفرشان را داشتم بررسی می‌کردم که فقط درباره قرآن بود.

مثلاً یکیشان می‌گوید با فهم قرآن آدم می‌فهمد عالم خدا دارد، جهان براساس نظم است و هر چیزی حساب دقیق دارد. این حرف برای امیرالمومنین علیه السلام است: «الهی ما عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ»^۱ علی علیه السلام جهنم را با همین چشمش در همین دنیا می‌دید، اگر نمی‌دید که با من و شما فرقی نمی‌کرد، دوزخ برای ما الان عالم غیب است. قرآن به ما می‌گوید اگر می‌خواهی مومن بشوی ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾^۲ یک غیب خداست، یک غیب قیامت است، یک غیب بهشت است، یک غیب جهنم است، ما با اعتماد به قرآن جهنم را باور داریم، علی علیه السلام می‌دید و باور داشت، اگر نمی‌دید که با من و شما چه فرقی داشت؟ الهی آن هم جهنمی که او می‌دید آن هم جهنمی که می‌گوید «هذا» این جهنم «ما لَا تَقُومُ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»^۳ کل آسمان‌ها و زمین کشتش کشیدن بار جهنم را ندارند، او می‌دیده که گفته است. «الهی ما عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ» خدایا من برای ترس از آتش دوزخ تو را عبادت نمی‌کنم، محرک من ترس از دوزخ نیست، «و لَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ»، محرک من طمع در بهشت تو نیست، نه به خاطر اینکه بروم بهشت تو را عبادت می‌کنم، بهشت من را به عبادت وادار نکرده، «وَلَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ» من تو را شایسته بندگی دیدم که بندهات شدم، و عبادت می‌کنم.

۱. بحار الانوار، ج ۶۷ ص ۱۸۶.

۲. بقره: ۳.

۳. فرازی از دعای کمیل.

معنی اهل قنوت بودن ابراهیم علیه السلام

ابراهیم علیه السلام اهل قنوت بود، متن قرآن این است **﴿قَانِتًا لِلَّهِ﴾**^۱ همه حرف برادران سر این لام تنهاست، «ل» که روی کلمه الله آمده. «قانت، قنوت» به معنی عبادت مستمر است نه به معنی دست را روبه روی صورت گرفتن و **﴿رَبِّتَا آتِنَا﴾**^۲ خواندن. قنوت به معنی عبادت مستمر، اطاعت همواره، اطاعت قطع نشدنی است. حتی درحالیکه سالم هستیم عبادت می‌کنم، مریض هستیم عبادت می‌کنم، خیلی مریض هستیم عبادت می‌کنم. هر جوری که بدنم اقتضا بکند عبادت می‌کنم، در سلامت کامل می‌ایستم عبادت می‌کنم، در مریضی می‌نشینم عبادت می‌کنم، می‌خوابم، عبادت را ترک نمی‌کنم.

این معنی قنوت است که همواره و پیوسته است. ولی پروردگار می‌گوید این قنوت ابراهیم لله بود، برای نجات از دوزخ یا ورود به بهشت نبود. پرونده جهنم و بهشت را قاطی عبادت نمی‌کردند، بهشت را می‌دانستند که هست، یقین داشتند و می‌دانستند خدا مومن را وارد بهشت می‌کند. ولی به خاطر بهشت عبادت نمی‌کردند بلکه به خاطر خود خدا عبادت می‌کردند. اگر پروردگار اعلام می‌کرد که ابراهیم اصلاً ما از زمان تو آتش دوزخ را خاموش کردیم، دیگر هم روشن نمی‌کنیم، در بهشت را هم بستیم و آن را نابود کردیم، دیگر هم نمی‌سازیم، در عبادت ابراهیم هیچ فرقی نمی‌کرد؛ چون الله بود نه للدوزخ نه للجنة. اگر عبادت به خاطر این است که خدا من را به جهنم نبرد من را به بهشت ببرد، نود درصد از مردم، حتی ماهها، عبادت‌مان همین است. اگر الان اعلام بکند که بهشت رفت و جهنم هم نیست همین نود درصد هم دیگر برای نماز صبح بلند نمی‌شوند، می‌گویند جریمه‌ای که نداریم، مزدی هم که نداریم، اما اگر به امیرالمومنین علیه السلام اعلام می‌کرد دیگر جهنم و بهشت وجود ندارد، شب علی علیه السلام همان شب، نماز علی علیه السلام همان نماز، گریه علی علیه السلام هم همان گریه، حال علی علیه السلام همان حال بود.

۱. نحل: ۱۲۰.

۲. بقره: ۲۰۱.

داستانی از عبادت امیرالمومنین علیه السلام

این آقایی که یک شب عبادت علی علیه السلام را دیده جزء افرادی است که ما بهش ارادتی نداریم، جزء مخالفین است. می‌گوید من از سفر می‌آمدم. مدینه پر از باغ بود. من مدینه را تقریباً در چهل و پنج سال پیش دیده بودم، اصلاً آباد نبود. در مدینه خیلی کم خانه دو طبقه بود، مدینه همان اطراف حرم بود، بعدش دیگر تا قبا، تا اینطرف و آن طرف باغ شروع می‌شد. حاجی‌های دنیا آن زمان که حدود هفتاد هشتاد هزار نفر بودند جا نبود بروند، من یادم هست در سفر اولم از ایران کلا شانزده هزار تا حاجی آمده بود، با اینکه تعداد زیادی نبودند اما جا نبود که بروند، در باغ‌ها، باغ را اجاره می‌کردند، به درخت‌ها گونی می‌بستند که روزها آفتاب نخورند. الان مدینه و مکه را به پاریس تبدیل کردند و حج را از عبادت بودن به یک سیاحت تبدیل کردند.

آن زمان هم حالی داشتند، همانجایی که ما با مسافرهایمان بودیم مسافرها یک در میان شب‌ها تا صبح گریه می‌کردند، اما هفت هشت سال پیش یک سفر رفتم در منا، عرفات، مشعر، هیچ خبری از گریه نبود، خیلی عجیب است، وقتی از سفر، نیمه شب وارد مدینه می‌شود در این نخلستان می‌بیند یک نفر جگرسوز دارد ناله می‌کند، چراغ هم که نبود، بعد هم ناله‌اش خاموش شد، دیگر صدا نیامد، این بنده خدا دلش سوخت، پیش خودش گفت بروم ببینم کی بود؟ چه شده؟ دوا می‌خواهد؟ ناراحتی دارد؟ از لابلای چند تا درخت رد شد. یک خرده که چشمش به تاریکی عادت کرد، دید امیرالمومنین علیه السلام است. به قول کتاب‌ها مثل چوب خشک، بی‌حرکت، افتاده. چند سالش بود آن وقت؟ بیست و چهار پنج سالش بود، پیغمبر که از دنیا رفت امیرالمومنین علیه السلام سی سالش بود، گفت خیلی ناراحت شدم. آمدم در خانه حضرت زهرا علیها السلام را زدم، دیدم دختر پیغمبر علیها السلام هم بیدار است، آن هم در عبادت نیمه شب است، پشت در، در را باز نکرد، گفت کیه؟ گفتم ابودردا هستم، عیبی ندارد من یک خبر ناراحت‌کننده بهتان بدهم؟ زهرا علیها السلام فرمود نه، گنجایش این‌ها از جهان هم بیشتر بود، گفت چیه؟ گفتم من از سفری برگشتم، نیمه شب به مدینه رسیدم، صدای

حضرت سید الشهداء وارث ابراهیم خلیل الله

ناله جگرسوزی را از لابلای درخت‌ها شنیدم، بعد هم صدا خاموش شد. دنبال صدا رفتم، دیدم علی ابن ابیطالب علیه السلام است که از دنیا رفته بود. زهرا علیها السلام فرمود: الان وقت از دنیا رفتن علی علیه السلام نیست، هر شب چند بار بر اثر درک عظمت خدا به این حال می‌افتد. حالا اگر خدا به علی علیه السلام می‌گفت: جهنم و بهشت تعطیل است، واقعا شب علی علیه السلام هم تعطیل می‌شد؟ به جان خودش قسم نه. گریه‌اش تمام می‌شد؟ به خودش قسم نه. چون خودش اعلام کرد «الهی ما عبدتک طمعا فی جنتک، ولا خوفا من نارک، ولكن وجدتک أهلا للعبادة» من در عبادت، با خودت سروکار دارم نه به جهنم و نه به بهشت تو کار ندارم، خدا اسم این را «قائنا لله» گذاشته و ابی عبدالله علیه السلام این «قائنا لله» را از ابراهیم از آدم علیه السلام، از نوح علیه السلام، از موسی علیه السلام، از عیسی علیه السلام، از پیغمبر صلی الله علیه و آله، از امیرالمومنین علیه السلام به ارث برد.

مفهوم قائنا لله

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ»^۱ در زیارت اربعین است، ارث برد، دلیلش را هم باید برایتان بگویم. امام باقر علیه السلام به پروردگار می‌گوید: «بَدَلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ آ». «فَيْكَ» به معنی است که بین حسین ما و تو نه جهنم فاصله بود نه بهشت، خون قلبش را بذل کرد، صدقه نداد، انفاق نکرد، عطا نکرد، چون همه این‌ها عوض دارد، بذل به معنی مجانی بودن است، به معنی این است که بدون اینکه کمترین توقعی از تو داشته باشد خودش را با تو معامله کرد، بی توقع اجر و مزد با تو معامله کرد. این همان «قائنا لله» است.

روضه حضرت اباعبدالله علیه السلام در گودال و ذوالجنح

لذا وقتی از اسب می‌خواست بیفتد با این کلمات افتاد: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ» ببینید اصلا در این جملات صحبت جهنم و بهشت نیست، صحبت

۱. زیارت وارث.

۲. زیارت اربعین.

اجر و مزد نیست، صحبت خوف و طمع نیست، «بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهِ، وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ» خیلی عجیب است، من که حالیم نمی‌شود. یک بار دیگر دقت کنید چند بار کلمه الله در حرفش آمده، حساب بکنید همینجوری که از بالای زین دارد سرازیر می‌شود، دیگر قدرت سواری نداشت، بِسْمِ اللَّهِ یک بار، و وَاللَّهِ، وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ و وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ چهار بار کلمه الله تکرار شده، این به چه معنی است؟

حسین جان تحمل حرف‌های تو را کوه‌های عالم هم ندارند، از بس که بار معنویش سنگین است. جنگ در یک زمین مسطح بود، چرا اینقدر ماها برادران مداح گودال می‌گوییم؟ این گودال چه مسئله‌ای است؟ جنگ که در سطح صاف بوده، در گودال نبوده. امام وقتی که ان تیر سه شعبه را به قلبشان زدند تشنگی، داغ، گرسنگی طاقتشان را کم کرده بود، ذوالجناح دید ابی‌عبدالله علیه السلام دیگر طاقت ادامه سواری را ندارد، اسب هم بلند بود، خود این اسب تیزهوش دید اگر حضرت از بالای زین بیفتد روی زمین درد به درد اضافه می‌شود، سریع به یک گودال آمد، دو تا دستش را تا جایی که می‌شد جلو کشید، دو تا پایش را کشید، اینقدر دست و پایش را جلو و عقب کشید که ابی‌عبدالله علیه السلام را به زمین نزدیک بکند. مخصوصاً به درون گودال آمد که وقتی دست و پا را جلو عقب می‌کشد به دیوار گودال نزدیک باشد، یعنی امام در حال افتادن بتواند دو تا دستش را روی دیوار گودال بگذارد. این سی هزار نفر بدتر از هر حیوان بودند. یک حیوان در کربلا تحمل درد برای بدن ابی‌عبدالله علیه السلام را نکرد.

بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد
هوا ز باد مخالف چو قیرگون گردید عزیز فاطمه از اسب واژگون گردید

خوش به حال آن‌هایی که با پای برهنه دارند به طرف حرم می‌آیند.

تذکر: منبع روایت ابودردا یافت نشد

جلسه ششم

دعای در نسل، ویژگی حضرت

ابراهیم علیه السلام

مقدمه بحث

کلام در تفسیر زیارت بسیار پربار و پرمعنای وارث بود، که فکر می‌کنم تا امشب بیش از هشتاد جلسه درباره معانی و مفاهیم آسمانی این زیارت سخن گفته شده است. به این جمله رسیدیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللّٰهِ» بنا به توضیحاتی که امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام دادند فکر می‌کنم خود بحث خلیل الله یک بحث ده شب را بطلبد. فعلا آنچه که مورد بحث است این است که حضرت سیدالشهدا علیه السلام از ابراهیم چه ارثی بردند؟ که دو آیه مطرح کردند. در این دو آیه پروردگار عالم هفت سرمایه عظیم معنوی برای ابراهیم در سوره نحل بیان کرده که حضرت سیدالشهدا علیه السلام این هفت سرمایه را کامل و جامع از ابراهیم به ارث بردند. البته ابراهیم یکی از آن افرادی است که امام از او ارث بردند. در زیارت وارث پنج پیغمبر اولوالعزم، یک پیغمبر غیراولوالعزم و امیرالمومنین علیه السلام به عنوان کسانی هستند که حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام از آن‌ها ارث جامع و کامل بردند.

ظرفیت فرزندان بنی آدم در ارث‌بری از سرمایه‌داران عظیم معنوی

یک نکته‌ای که عرض کردم و از زیارت وارث استفاده می‌شود، که حتما فراموش نکردید، این است که ابی‌عبدالله علیه السلام جنسا جزء فرشتگان نبوده، جزء بنی آدم است. به معنی اینکه

۱. زیارت وارث.

یکی از فرزندان آدم و حواست. زیارت وارث نشان‌دهنده این است که کل فرزندان آدم و حوا این ظرفیت، این لیاقت، این شایستگی را دارند که در حد گنجایش و ظرفیت خودشان از سرمایه‌داران عظیم معنوی ارث ببرند. به این نکته مهم هم توجه فرمودید که ابی‌عبدالله علیه السلام بین مکه و مدینه اعلام کردند من برای همه شما در ایمان، در اخلاق، در جهاد، مخصوصا در این ارث‌بری، سرمشق هستم. شما می‌بینید من همه ارزش‌های هفت انسان والای ملکوتی را به ارث بردم، شما هم بیایید انسان‌های ارث‌بری شوید، نسبت به حضرت آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، پیغمبر علیه السلام، امیرالمومنین علیه السلام بی تفاوت نباشید، چون خدا بهتان ظرفیت داده، گنجایش داده، استعداد داده، اخلاق روحی داده. تک تک شما می‌توانید خودتان را تبدیل به یک ارث‌بر کنید. ببینید این بزرگواران در ایمانشان، در اخلاقشان، در عبادتشان، در خدمت‌شان به مردم حتی به بدها چگونه بودند، شما هم در حد خودتان همان کارها را انجام دهید. همان فضائل را، همان حقایق را به خودتان انتقال دهید، مثلا حالا ارزش‌های حضرت ابراهیم همین هفت حقیقتی که در سوره نحل بیان شده، نیست.

یکی از خصوصیات حضرت ابراهیم

شما در آیات سوره ابراهیم دقت بکنید، یکی از خصوصیات ابراهیم علیه السلام این بود که اسیر من نبود، به معنی اینکه در هیچ کاری از زندگیش من نگفت، هیچی را ویژه خودش نمی‌دانست، اخلاق ابراهیم علیه السلام، ما بود، همه بود، حالا بیان قرآن را ببینید، یکی از خلیات ایشان دعای بسیار پربار برای خودش و برای نسلش بود. همه نسلش را که ندید، ایشان از نسل خودش فقط دو تا پسرش، اسحاق و اسماعیل علیه السلام را دید. ظاهرا عمرش تمام شد و از این دو تا نوه ندید، فقط همین دو تا را دید، ولی در سوره ابراهیم علیه السلام هست که وقتی دعا کرد به کل نسلش تا روز قیامت دعا کرد، به معنی اینکه خدایا من رحمت تو را، لطف تو را، احسان تو را، کرامت تو را، نعمت تو را فقط برای خودم نمی‌خواهم، به عبارت دیگر اسیر من نبود، برای من، برای خودم، به خاطر من، به خاطر خودم نبود، حالا یک متن



دعایش، این بود. من ده پانزده تا دعا از ابراهیم در قرآن دیدم، یکیش این بوده. با توجه به اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله ما می فرماید: دعای خوب پدر و مادر گرچه بی دین باشند و مشرک باشند در حق اولادشان مستجاب است. این اراده پروردگار است، لطف و رحمت حضرت حق است که بنا گذاشته دعای پدر و مادر را در حق فرزندشان یا فرزندانشان مستجاب کند. فکر کنم بیشتر مردم ایران هم از این نکته بسیار باارزش غفلت دارند.

حدیث قدسی

یک روایتی را من دیدم که خیلی روایت جالبی است. از خدا متعال نقل شده: "اگر بنده من وضو نگیرد به من جفا کرده، بنده من اگر وضو بگیرد و نماز نخواند به من جفا کرده، بنده من اگر وضو بگیرد، نماز بخواند، سلام بدهد اما دعا نکند به من جفا کرده" تو آمدی ده دقیقه نماز خواندی و با من ارتباط برقرار کردی، بعد از سلام نمازت از من گدایی کن، از من بخواه، از من بطلب، پروردگار دعای بنده اش را دوست دارد، گدایی کردن بنده اش را دوست دارد، چون خزانه او که کم نمی آورد، به مردم زبان داده، می گوید من در دلم دعا می کنم، نه، خدا در قرآن فرموده با زبان دعا کن، من هم صدایت را دوست دارم. در ادامه روایت پروردگار می فرماید: "سلام نماز را داد و دعا کرد، اگر من خدا دعایش را مستجاب نکنم من به او جفا کردم" ولی من خدای جفاکاری نیستم. بنا هم گذاشته که دعای پدر و مادر را مستجاب کند. شما در قنوت نمازتان بعد از سلام نمازتان در حق خودتان، همسرتان، بچه هایتان نوه هایتان، نسلتان، و مردم دعا کنید، از دعا غفلت نداشته باشید. شما دعا را بفرست پیش پروردگار، او هر جایی که باید مستجاب کند مستجاب می کند.

تاثیر دعا در حق دیگران

روایت دارد در روز قیامت فرشتگان الهی که محاسبه گر هستند به یک آدم مومنی که اعمال خوب کم دارد و وزن اعمالش به بهشت نمی رسد می گویند: آقا جنابعالی نجات نداری، باید به جهنم بروی. در پیشگاه خدا هیچ مقاومتی نمی کند، ادب می کند، سرش را

پایین می‌اندازد و به طرف دوزخ می‌رود، وقتی می‌خواهد برود میلیون‌ها مرد و زن راهش را می‌بندند، می‌گویند ما نمی‌گذاریم به جهنم برود، فرشتگان می‌گویند به شما چه؟ «مالک یوم الدین» یک کسی دیگر است، چه ربطی به شما دارد که نمی‌گذارید او به جهنم برود؟ این جهنمی است باید به جهنم برود، اما آن مردمان می‌گویند ما نمی‌گذاریم، چرا؟ می‌گویند: خدایا این عادتش بوده که در وقت خواب، بیداری، راه رفتن، مغازه، این دعا را می‌گفته: «اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات»، از زبان دیگری هم دعا مستجاب است، خدایا این آدم آمرزش تو را برای ما میلیون‌ها مرد و زن خواسته، به گردن ما حق دارد، ما نمی‌گذاریم او به جهنم برود. خطاب می‌رسد: نگذارید، با خودتان او را بردارید و به بهشت ببرید. دعاها گاهی کارسازی‌های خیلی عجیبی دارد، البته باید توجه هم داشت که خدا نفرموده تا دعا کنی من مستجاب می‌کنم، استجاب دعا باید ظرفش و زمانش برسد، آدم نباید از طول زمان ناامید بشود.

خاطره استاد از مستجاب نشدن دعایش

من یک وقتی برای انجام یک مسئله‌ای وارد یک دعایی شدم، تنها هم وارد نشدم، به یک دو سه تا از اولیاء خدا هم گفتم که می‌دانستم دعایشان مستجاب است، آن‌ها هم به خاطر من وارد شدند، در احیاء دعا کردم، در مکه دعا کردم، در کمیل‌ها دعا کردم، در دعای عرفه دعا کردم، لابلای این همه اشک مردم و حال مردم یک سال شد، مستجاب نشد، دو سال مستجاب نشد. به ما هم گفتند ناامید نباشید، در قرآن به ما گفتند: «وَلَا تَيْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ» از رحمت خدا دلسرد و ناامید نشوید ﴿إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱ ناامید نمی‌شوند مگر آن‌هایی که کافرنند، مکه دیگر بهترین جا برای دعاست، آن هم در مسجد الحرام، کنار کعبه و در حرم حضرت رضا بهترین جا برای دعاست، آن وقت من کربلا نرفته بودم، در کمیل، در احیاء، در عرفه دعا می‌کردم، بالاخره چهارده سال طول



کشید و مستجاب شد. من نزدیک بود بد به دلم بگذرد، نزدیک بود، بد نگذشت، ولی بعد از چهارده سال، آنی که از پروردگار خواسته بودم تحقق پیدا کرد. بعد نشستم ارزیابی کردم که اگر سر سیزده سال مستجاب شده بود من حسابی ضرر کرده بودم، اگر پانزده سال می گذشت و مستجاب می شد من خیلی ضرر می کردم، اما کل منفعت این دعا ظرفش سر چهارده سال بود.

دعا برای داشتن نسل نمازخوان، اخلاق حضرت ابراهیم علیه السلام

این اخلاق ابراهیم علیه السلام بود: دعا برای خودش، برای زن و بچه اش، برای نوه و نبیره و نتیجه، برای نسلش تا روز قیامت. خدا هم که فرموده مستجاب می کنم و ضمانت داده اما وقتش را تعیین نکرده، یک دعایش این بود که خیلی دعای مهمی است، آن دعا که از دهان ابراهیم درآمد، تا همین الان مستجاب شده به معنی اینکه استجابتش جریان دارد، به عبارت دیگر اگر کل هفت میلیارد جمعیت کره زمین کافر بشوند هنوز از اولاد ابراهیم یک نفر هست که دعا در حقش مستجاب شده. آن یک نفر الان هست که وجود مبارک امام دوازدهم است. این دعای ابراهیم علیه السلام برای پنج هزار سال پیش یا بیشتر است، ما تاریخ دقیقی نداریم، ولی استجابتش جریان دارد. آن دعا چی بود؟ چقدر نسبت به این مسئله دغدغه و اضطراب داشته که دعا کرده: ﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ خدایا من و نسل من را تا قیامت اهل نماز قرار بده، که در ما بی نماز نباشد. خیلی درد است که نسل آدم بی نماز بشود، بی حجاب شود، عرفخور شود و آدم هم در حقشان کوتاهی کرده باشد. آن وقت در قیامت باید بار یک چند میلیون نفر هم بر گردن ما بیفتد که تو در حجاب بچه هایت کوتاهی کردی، در تربیت آنها کوتاهی کردی که بی تربیت شدند. بعد نوه هایت هم با این پدر و مادری که تو درست کردی بی تربیت شدند، بعد هم تو مردی اما دیگر از بعدی ها خبر نداشتی، آنها هم که بی دین شدند همه به گردن توست، بدون اینکه



از کیفر آنها کم شود. این آیه را در سوره یس خواندید: ﴿وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ﴾^۱ اینجور نیست که بعد از مردن تان پرونده تان را ببندم، اگر چیز خوبی یا بدی از شما بماند و جریان پیدا کند آنها را هم در پرونده شما می نویسم. برای نسلش و حتی برای خودش دغدغه نماز داشت. خودش که کل وجودش نماز بود اما باز هم نماز را برای خودش خواست ﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾^۲ این دعا، چه دعای زیبایی است که خدایا نسل من را وصل به خودت قرار بده، خدایا نسل من را بنده خودت قرار بده، خدایا نسل من را متکبر به احکامت قرار نده، نرم باشند، عبادت تو را بپذیرند و عبادت تو را انجام بدهند، سخت نباشند.

امام حسین علیه السلام دعا کردن را از ابراهیم به ارث برد

امام حسین علیه السلام دعا کردن را از ابراهیم به ارث برد، ولی ابی عبدالله علیه السلام در ارثی که از دعای ابراهیم برد غوغا کرد، در دعا پرونده را به عرش رساند، این دعای عرفه یادگار حضرت سیدالشهداء علیه السلام است. من یک بار به دوستانم گفتم انگار می کنی خدا تمام اولیائش را، از زمان آدم تا قیامت یک جا جمع کرده، به اینها پیشنهاد کرده بهترین دعا را در این عالم از خودتان انشا کنید و ابی عبدالله علیه السلام در انشا کردن دعای عرفه مسابقه را از همه برده. ما که عرفه خوان نیستیم.

خاطره ای از دوست عرفه خوان استاد

من یک رفیق داشتم در ایران او عرفه خوان بود، اما ما پنجاه سال است که اصلا به عرفه خواندن و به کمیل خواندن آنها نرسیدیم. او با من خیلی رفیق بود، خیلی انسان بود، وقتی می خواست عرفه بخواند حتما باید مثل ابی عبدالله علیه السلام به بیابان می رفت. حتما باید

۱. یس: ۱۲.

۲. ابراهیم: ۴۰.



به روی تپه می‌رفت. دیگر خانواده‌اش خبر داشتند سه چهار تا را به دنبالش می‌فرستادند، می‌گفت: برای چی می‌آید؟ می‌گفتند آقا اجازه بده ما از دعا یک بهره‌ای ببریم اما برای این نبود، چون در اوج دعا بارها اتفاق افتاده بود که از آن حال طبیعی خارج شده بود و به مدهوشی رسیده بود نه به بیهوشی. بیهوشی با مدهوشی فرق می‌کند، آن‌ها مواظب بودند که در اوج مدهوشی خودش را از بالای بلندی پایین نیندازد و از دنیا برود. این ارث را ابی‌عبدالله علیه السلام نه از یک نفر بلکه از پنج تا پیغمبر اولوالعزم، حضرت آدم و امیرالمومنین علیه السلام به ارث برده. بعد خودش آمده گفته: من برای همه شما سرمشق هستم، این را همه، سنی و شیعه، نوشتند، «لکم فی اسوة»^۱ به معنی اینکه شما هم بیایید مثل من ارث بر بشوید، ارث ببرید.

نمونه مهربانی حضرت ابراهیم علیه السلام

انبیاء علیهم السلام حرفشان راست بود، شما هم حرف راست را ارث ببرید، انبیاء علیهم السلام منبع مهربانی بودند شما هم بیایید مهربانی را از آن‌ها به ارث ببرید. اصلاً پروردگار عالم در قرآن درباره ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: در اوج مهربانی بود. نشانه مهربانی چی بود؟ این در متن قرآن است، قصه نیست، داستان بیرون از قرآن نیست، وقتی چشمش به فرشتگانی افتاد که به خانه‌اش آمدند برای اینکه به همسرش ساره بشارت بدهند که تو اولاددار می‌شوی، ساره هم خیلی تعجب کرد، چون ساره سنش نزدیک نود سال بود، ابراهیم نزدیک صد سال بود، فوق العاده شگفت‌زده شد، گفت من بچه‌دار بشوم؟ من نود سالم است، هشتاد سالم است. گفتند خدا اراده فرموده در این سن بچه‌دار بشوی، یک پسر بهت می‌دهد که اسمش اسحاق است ﴿وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبُ﴾^۲ بعد از این پسر هم یک نوه بهت می‌دهد که اسمش یعقوب است که حالا ساره آن نوه را ندید. بعد فرشتگان به ابراهیم گفتند: ما

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۰۳.

۲. هود: ۷۱.

می‌خواهیم برویم، گفت کجا می‌روید؟ گفتند: ما از طرف پروردگار ماموریت داریم منطقه قوم لوط را به خاطر همجنس‌بازی زیر و رو کنیم، کاری که الان در اروپا، اول در انگلیس الان هم در همه اروپا و امریکا قانونی کردند، زیر شهر را بالا بیاوریم اینوری کنیم، روی شهر را زیر ببریم و سنگ‌های بسیار سفت و قوی را مثل باران به مردم شهر ببارانیم، قران می‌گوید: ابراهیم گفت نمی‌شود از این جریمه برای این قوم گذشت کنید؟ به امید اینکه شاید توبه کنند دلسوز بود. گفتند: ابراهیم بر اراده خدا گذشته که امشب همه را نابود بکنیم، دیگر برو و برگرد ندارد، به معنی اینکه دلسوزی حتی برای بدترین آدم‌ها را از ابراهیم ارث ببرید چه برسد به خانم‌تان، بچه‌تان، نوه‌تان. محبت هزینه کنید، هزینه کردن محبت خیلی کار می‌کند.

رفتار ائمه علیهم‌السلام با دشمنانشان

این ائمه ما برای دشمنانشان عجیب محبت هزینه کردند، خیلی از دشمن‌ها هم برگشتند، دوست شدند، آدم حسابی شدند، حالا بعضی‌هایشان بیماری تکبر باطنشان شدید بوده دوست نشدند، به حالت دشمنی باقی ماندند اما خیلی‌ها هم بر اثر موج محبت ائمه طاهرین برگشتند و از گناه کناره‌گیری کردند، توبه کردند.

خاطره استاد از دیدار با فردی که ادعای دین فهمی داشت

من این روایت را دیدم، دیدم دو سه تا فکل کراواتی در مقاله‌شان این روایت را رد کردند، اما تخصص رد و قبول روایت برای آن‌ها نیست. آن کسی که در قم، بیست سال، بیست و پنج سال، درایه خوانده که یک رشته مهمی است، رجال خوانده، او تخصص دارد که بگوید این روایت درست است یا نادرست است، بگوید این روایت از ائمه صادر شده یا صادر نشده، خیلی زشت است در کار تخصصی، غیرمتخصص دخالت بکند. یک وقت کسی را پیش من آوردند که خیلی ادعا داشت، ادعای دین‌فهمی، قران فهمی، معارف فهمی، آسمان فهمی، زمین فهمی داشت. من به همه هم گوش دادم، همه را بین خود می‌گفت. بهش



گفتم اجازه می‌دهید من یک جمله از یک آیه برایتان قرائت کنم؟ بعد شما با این فکر و عقل و علم برای من طلبه توضیح بدهید. گفت بگو، گفتم لازم نیست همه آیه را بخوانم، فقط یک کلمه‌اش را که به صورت جمله است می‌خوانم، پروردگار می‌گوید ﴿فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ﴾^۱ این «فَسَيَكْفِي» چیه؟ سین سر فعل مضارع یکفی چیه؟ کاف چسبیده به فسکیفیک چیه؟ این ضمیر هم در «فَسَيَكْفِيكَهُمُ» ضمیر فاعلی است، مفعولی است؟ اینها چیه؟ گفت من هیچی را بلد نیستم، گفتم برای چی در قرآن دخالت می‌کنی؟ برای چی دخالت در روایات می‌کنی؟ تو که ترکیب لفظی یک جمله را بلد نیستی چطوری به خودت اجازه می‌دهی قرآن را برای مردم تفسیر کنی؟ این چیزی که تو داری در تفسیر این آیه می‌گویی صددرصد یقین داری که وقتی خدا این آیه را نازل کرد نظرش همین بود که تو داری می‌گویی؟ واقعا یقین داری با خدا اصلا ارتباط مستقیم داری؟ معنی خدا را در علم خدا می‌خوانی که منظور خدا از این آیه این است؟ چرا دخالت می‌کنی؟

روایت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

بعضی‌هایشان این روایت را رد کردند ولی این‌ها ائمه را نمی‌شناختند. به نظرشان روایت یک چیز بیخودی می‌آید، فکر کردند نشستند این روایت را ساختند و به زور وارد کتاب‌ها کردند، اما عجب روایت باحالی است و به درد شب احیا می‌خورد، وجود مبارک موسی ابن جعفر علیه السلام وارد یک کوچه شدند، می‌خواستند از آن کوچه عبور بکنند به جایی بروند، یکی از شیعه‌ها لغزش پیدا کرده بود، اشتباه کرده بود، خطا کرده بود،

-حالا ائمه ما نفرمودند که شیعه آن کسی است که تا آخر عمرش مرتکب هیچ گناهی نمی‌شود، شیعه هم اشتباه می‌کند، مثل بقیه ضعیف است، دیگر اگر شیعه، شیعه قوی باشد اشتباه نمی‌کند. ضعیف است.

یک شیعه، ده دقیقه‌ای بود یک لیوان پر شراب ناب خورده بود، تازه می‌خواست در مستی فروبرود، هنوز فرونرفته بود که موسی ابن جعفر علیه السلام از سر کوچه وارد شد. این عرقخور

شیعه از ته کوچه وارد شد. چشمش به موسی ابن جعفر علیه السلام افتاد، موقعیت نشد برگردد، رویش را به سمت دیوار کرد و صورتش را روی دستش گذاشت که حضرت بیاید رد شود، به عبارت دیگر خجالت کشید. موسی ابن جعفر علیه السلام آمدند آرام از بغلش رد شدند، دعواش هم نکردند که چرا خوردی؟ خیلی کار زشتی کردی، تو چه شیعه‌ای هستی؟ نه، این‌ها را نگفتند، آرام دست مبارکش را روی شانهاش گذاشتند، فرمودند: اگر مرتکب گناهی شدی رویت را از ما برنگردان، ما دوست نداریم کسی رو از ما برگرداند و رفتند، نایستادند که حالا طرف از دیوار سرش را بلند کند حضرت را ببیند، با عجله رفت، چون حضرت می‌دانستند که مومن نباید کسی را خجالت بدهد، این هم یک اخلاق انبیا بود، یک اخلاق ائمه طاهرین بود. این‌ها خیلی خوب است که به ارث برده شود و به کار گرفته شود، مثلا یک اخلاق ائمه ما این بوده است که به ما گفتند: اگر اتفاقا اشتباهی را با چشمت از کسی دیدی، در درون خودت هفتاد محمل صحت برای کار این مسلمان درست کن، هفتاد محمل صحت بگو این یک علتی دارد، یک دلیلی دارد، یک راه خاصی بوده.

داستانی از حضرت عیسی علیه السلام

عیسی ابن مریم علیه السلام زن نداشت، سی و سه سالگی هم خدا او را برد، خیلی هم خوش قیافه و خوش هیکل بود. من خودم این روایت را در یکی از بهترین کتاب‌ها که اسمش "علم اخلاق" یا "حکمت عملی" است دیدم. نویسنده‌اش بسیار عالم بود. البته کت شلواری بود ولی در خراسان هشتاد نود سال پیش تا حد اجتهاد درس خوانده بود، بعد هم لباس‌هایش را کنار گذاشته بود، در آن زمان آمده بود مامور خزانه بانک ملی شده بود، ولی کتابش خیلی کتاب مفیدی است. ایشان نقل کرده عیسی با آن هیکل زیبای، اندام، قیافه، در شهر ناصریه از خانه یک زن بدکاره بیرون آمد. آدم قضاوتش چیه؟ قضاوتش این است که عیسی زن ندارد، خوش قیافه هم که هست، خوش هیکل هم که هست، غریزه جنسی بهش فشار آورده، نمی‌توانسته زن بگیرد، به خانه این زن بدکاره رفته و گرنه چی کار داشته؟ ولی ائمه ما می‌گویند هفتاد محمل صحت روی این کار بگذار، تا از در خانه این



زن آمد بیرون یکی دید، نگذاشت برود، صدایش کرد، فرمود دیدی من کجا بودم؟ گفت بله، بله او خیلی متعجبانه بود آخه پیغمبر اولوالعزم اینجا، در این خانه است، این را هم که همه مردم ناصریه می دانند این زن خودفروش است، جوانها و مردهای بی دین، لا ابالی به خانه این می آیند. به عیسی نگفت ولی در تعجب بود که تو چرا؟

چقدر زیبا عیسی علیه السلام بهش گفت، به به، چقدر زیبا گفت، حالا خود من با این لباس نه، بدون این لباس، آمارش را ندارم که چند تا خانم گرفتار گمراه شده منحرف به این کارها را نجات دادم؛ دائم هم در وحشت بودم نکند کسی من را ببیند، تعدادی شان هم در یکی از محضرهای تهران محضر آقای تقوایی که یک روحانی بسیار بزرگوار بود شوهر دادم، جهازیه بهشان دادم، رفتند زنان بسیارپاکی شدند، بچه دار شدند، بچه های خوبی هم پیدا کردند، آن وقت الحمدلله واتسپ نبود، تلفن همراه هم نبود وگرنه اگر یکی من را می دید و می شناخت، عکس ما را در همراه می گذاشت زیرش هم می نوشت

واعظان کین جلوه در محراب و منبر می کنند

چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

اینها دین دارند می نوشتند ما به دنبال مسیح علیه السلام در آنجور خانه ها و ملاقات با آنجور گنهکاران گول خورده می رفتیم. گنهکارانی که علم به حلال و حرام نداشتند. عیسی علیه السلام گفت دیدی من از کجا درآمدم: گفت دیدم، فرمود بیمار، دو نوع است، یک بیمار بیماری است که با پای خودش می تواند به دکتر برود، میرود به طبیب می گوید من این درد را دارم، آن هم نسخه می دهد، می گوید برو عمل کن خوب می شوی، اما یک بیمار کرخ شده، افتاده، هر چی هم بگویند بلند شو و دکتر برو، بیمار نمی تواند به مطب برود، فرمود این خانک بیمار و کرخ شده بود، من رفتم معالجه اش کردم، توبه هم کرد، امتحانش هم مجانی است، برو در بزن بگو من یک مشتری هستم اگر راه داد، الان نروی به جان مردم بیفتی، بگویی: عیسی علیه السلام جزء زناکاران است، ما دکتر هستیم، رفتیم بیمار را معالجه کردیم، این هاست حقایقی که حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام به ارث برده، به به. بعد هم این ارث بر پنج پیغمبر اولوالعزم، یک غیر اولوالعزم و ارث بر امیرالمومنین علیه السلام به ما می گوید:



من سرمشق شما هستم، مگر نمی‌خواهید خدا ازتان راضی باشد؟ مگر نمی‌خواهید بهشت بروید؟ مگر نمی‌خواهید یک زندگی پاک، یک زبان پاک، یک چشم پاک، یک شکم پاک، یک شهوت پاک، یک قدم پاک، یک حال پاک یک اخلاق پاک داشته باشید؟ شما هم بیایید از من ارث ببرید که بهترین ارث‌بری است، نیست؟ این بهترین ارث‌بری است.

روضة دفن کردن حضرت اباعبدالله علیه السلام

من خیلی این ذکر مصیبت را دوست دارم، دوست داشتم از شب اول، مصائب کربلا را دانه دانه تا ده مصیبت سنگین برایتان بگویم اما نشد، امشب یکیش را بگویم، اهل بیت علیهم السلام در کوفه زندانی شدند، زندان خیلی جای دلگیری است، آن‌هایی که رفتند، می‌دانند. ما زمان شاه که دو سه بار زندان بودیم، غروب زندان آن هم در انفرادی خیلی دردآور بود، آدم هیچ کس را نمی‌دید، صدای کسی نمی‌آمد، ادم فقط تا اذان صبح صدای گریه شکنجه شده‌ها را می‌شنید. اهل بیت علیهم السلام را در کوفه به زندان بردند. خیال می‌کنید در یک ویلای هزار متری بردند؟ نمونه زندان‌های کوفه را در فیلم مختار دیدید، زندان کوفه، زندان فرعون‌ها آن‌ها بوده.

در این زندان همه دور زین العابدین علیه السلام بودند اما شب سیزدهم یک مرتبه دیدند حضرت ناپدید شد. اهل بیت ناراحت نبودند، می‌دانستند امام حکیم است، امام راهش درست است، حالا حضرت غایب و ناپدید شد، کجا رفت؟ رفت از روی اخلاق امامت و نبوت و توحید به یک مشت بیابان‌نشین کمک بدهد که خانم‌هایشان بهشان گفتند یا بروید این بدن‌ها را دفن کنید یا اگر نمی‌روید ما زنها بیل و کلنگ برمی‌داریم می‌رویم دفن می‌کنیم. حالا این بیابان‌نشین‌ها به غیرتشان برخورد، به تشویق زن‌ها به وسط میدان کربلا آمدند و معطل ماندند، به همدیگر گفتند ما می‌خواهیم دفن کنیم اما این بدن‌ها را نمی‌شناسیم، این بدن‌ها که سر ندارد، بالاخره بدن را با سر می‌شناسند، خیلی‌هایشان هم که حتی پیراهن‌هایشان را غارت کردند، بدن عریان است. بعد هم بدن‌ها جای درستی ندارد، ما نمی‌دانیم اصلاً چطور قبرها را نظام بدهیم. در آن تاریکی شب سیزدهم که ماه نورش



خیلی کم‌رنگ بود، یک دفعه دیدند یک شترسوار دارد می‌آید. آمدند فرار بکنند که نکند مامور بنی امیه باشد، از بالای شتر با گریه فرمود: بیابان‌نشینان نروید، من همه این بدن‌ها را می‌شناسم. پیاده شد، اول همه شهدا را دفن کرد. قبر شهدا از بغل قبر علی اکبر به بعد است، جدا نیستند، آن ضریحی که بالایش اسم هفتاد و دو نفر را گذاشتند در حقیقت یک اثری است، نه اینکه آن‌ها کامل آنجا دفن شده باشند. همه را از کنار ابی عبدالله علیه السلام دفن کرد. علی اکبر را هم دفن کرد، عمویش را هم دفن کرد، اهل بیت را دفن کرد، اصحاب را دفن کرد، تنها یک بدن مانده. شهید نه غسل دارد نه کفن، این که می‌گویند مگر به کربلا کفن به غیر بویا نبود؟ نه، اصلاً بحث کفن نیست، پس چرا زین العابدین علیه السلام بدن را در حصیر پیچید، چرا؟ چون حضرت دید هر جای این بدن را می‌خواهد بلند کند یک جای دیگر بدن ممکن است قطع شود، به بیابان‌نشین‌ها نگفت بروید از چادرهایتان حصیر بیاورید، فرمود در خیمه‌های نیم سوخته خودمان بگردید. باید مال صددرصد حلال و طیب باشد چه مالی حلال‌تر از مال خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام است؟ رفتند یک حصیر آوردند. بیابان‌نشین‌های بنی اسد دیدند امام آرام دارد این حصیر را زیر بدن می‌کشد، تا بدن روی حصیر قرار گرفت، به درون قبر رفت، خودش حصیر را بلند کرد در قبر گذاشت. هنوز آن حصیر هست، حالا می‌خواهد طبق حکم اسلام صورت میت را رو به قبله بگذارد، بابا که سر در بدن ندارد، گلوی بریده را رو به قبله گذاشت «ابناه اما الدنيا فبعدک مظلمه و اما الاخره فنور وجهک مشرقه»^۱ دیدند بیرون نمی‌آید، آمدند زیر بغلش را گرفتند، او را از قبر خارج کردند. لحد چید، خاک ریخت، یک مقدار خاک روی قبر را نمودار کرد. با کف دست صاف کرد تا بتواند بنویسد. نوشت «یا اهل العالم» این جمله‌اش الان روی ضریح ابی عبدالله علیه السلام است، خوش به حال آن‌هایی که الان در حرمت هستند و دارند گریه می‌کنند، دارند این نوشته را می‌خوانند «یا اهل العالم هذا قبر حسین علیه السلام ابن علی ابن ایتطالب علیه السلام اما کدام حسین؟ «الذی قتلوه عطشاناً».



جلسہ مقم

حقیقت قاتلہ بودن ابا عبد اللہ علیہ السلام

مفهوم قانت و قنوت

خداوند در قرآن کریم از ابراهیم به عنوان یک عبد و بنده قانت یاد کرده. قانت قنوت، به معنای عبادت پیوسته و خالصانه است، به عبارت دیگر پرارزش‌ترین شکل عبادت، که عبادت‌کننده این رشته عبادت و بندگی را تا لحظه خروج از دنیا قطع نمی‌کند و جهت‌گیری عبادتش هم فقط و فقط به سوی پروردگار مهربان و خالق عالم و آدم است.

مفهوم لله بودن

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ﴾^۱ همه حرف آیه شریفه همین "ل" است. ل، لام تنها، که به کلمه الله وصل است تبدیل شده به کلمه «لِلَّهِ» لله به معنی خالص بودن برای خداست، در عبادتش هیچ مرادی، هدفی، نظری، غیر از وجود مقدس حضرت حق نداشت. نهایت چنین عبادتی چیه؟ به عبارت دیگر یک انسان شریف، پاک طینت، باوقار، مودب نسبت به پروردگار که سال‌ها عبادت می‌کند پروردگار عالم برای این شخص چه پاداش‌هایی را قرار داده است؟ عبادت به معنی هر کار مثبت، هر کار سودمند است نه فقط نماز و روزه باشد، عبادت به معنای جامع کلمه مدنظر است، پروردگار عالم برای این شخص این پاداش‌ها را قرار داده است: لقاء حق، رضای حق، جنت حق، رحمت حق، مغفرت حق است، که هر



۱. نحل: ۱۲۰.

کدامش را آدم بخواهد محاسبه بکند چون از مقوله کمیت نیست به محاسبه در نمی‌آید. این حقایقی که در قرآن مطرح است ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^۱ آن کسی که بندگی پیوسته، همواره، و برای خدا می‌کند، حقیقتی که نصیبتش می‌شود لقاء است.

درباره «لقاء الله» هم کتاب زیاد نوشته شده. یکی از بزرگان دین ما که رساله «لقاء الله» را نوشته، حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی^۲ است. من درباره این مرد الهی این جمله را شنیدم که بعد از دفن حضرت معصومه در قم، تا حالا پیکری با ارزش تر و پرقیمت تر از حاج میرزا جواد آقا در قم دفن نشده، این نگاه یک عده‌ای به این مرد الهی است.

خاطره‌ای از استاد در کنار آیت الله فاطمی

من در قم که طلبه بودم، شب‌های جمعه به منزل عالم بزرگ، انسان بسیار باحال و پرگریه، مرحوم آیت الله حاج آقا حسین فاطمی می‌رفتم، یک منزلی داشت که قدیمی، تیرچوبی و کاه‌گلی هم بود، اتاق‌هایش را هم گچ نکرده بود. شب‌های جمعه خود ایشان منبر می‌رفتند، نود درصد مستمعین، مدرسین قم، عالمان قم، و طلبه‌هایی بودند که در مسیر تقوای الهی قرار داشتند. بیش از یک ساعت این مرد هشتاد و هفت هشت ساله منبرش طول می‌کشید، بلندگو هم نبود، چون تعداد هم یک تعداد خدایی معین بودند یک ده دقیقه یک ربع که از سخنرانی‌اش می‌گذشت به پهنای صورتش در حرف زدنش گریه می‌کرد، خیلی در ماها قیافه‌اش، حالش، گریه‌اش، حرف‌هایش، اثرگذار بود. انقدر هم این اثرگذار بود که واقعا ما را با یک سخنرانی از زر و زیور و زینت و آرایش دنیا تخلیه می‌کرد، آدم یک حال الهی ملکوتی پاک صافی پیدا می‌کرد که تا شب جمعه بعد

۱. کشف: ۱۱۰.

۲. میرزا جواد آقا ملکی تبریزی فقیه، عارف و استاد اخلاق. کتاب المراقبات یا اعمال السنه از آثار اوست. گفته شده امام خمینی از شاگردان اوست.



آثارش در مستمع وجود داشت. ایشان می فرمودند: من به مسجد جمکران رفته بودم، زمان حاج آقا حسین را من به یاد دارم، اما زمان حاج میرزا جواد آقا را من یاد نمی آید. آن زمان که من قم طلبه بودم، جمکران برق نداشت، کل منطقه بیابان بود، کل مسجد اصلی جمکران هم دویست سیصد متر بیشتر نبود، جمعیت هم اینقدر نبود، ولی همان هایی که من شب های چهارشنبه در طلبگیم می دیدم مردم بسیار باحال، پرگریه، عمل کننده، مومن، خالص، پاک، درستکاری بودند، من الان نمونه هایشان را خیلی کم می بینم. چون تعدادیشان را می شناختم که اهل تهران بودند، یک تعدادی هم اهل قم بودند، خیلی آدم های برجسته ای بودند. حاج میرزا جواد آقا می فرماید: روز پایان شب جمکران به قم آمدم، گفتم یک مقدار وقت دارم، بروم این استاد با کرامت بزرگم، حاج میرزا جواد آقا را ببینم بعد به خانه بروم، در زدم، در را باز کردند، من را می شناختند، گفتم من حسین فاطمی هستم، می خواهم خدمت ایشان برسم، گفتند تشریف بیاورید. وقتی رفتم نشستم نزدیک نماز ظهر بود. این مرد الهی آماده خواندن نماز بود، من هم وضو داشتم گفتم نمازم را به ایشان اقتدا می کنم بعد به خانه مان می روم. وقتی حاج میرزا جواد آقا سر جانمازش بلند شد رو به قبله ایستاد، قدیم بعضی ها قبل از تکبیرة الاحرام این آیه را می خواندند ﴿وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۱ این گفتار حضرت ابراهیم است که همیشه ذکرش بود. گفت دست هایش که روبروی دو تا گوشش برای تکبیرة الاحرام آمد این آیه شریفه ای که از قول ابراهیم نقل شده را با اشک چشم در پیشگاه پروردگار شروع کرد «وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ» معنیش این است که همه روی وجودم را «وَجْهِي» به معنی همه چهره وجودم را، رو به خدایی گرفتم که آسمان ها و زمین را آفرید، با چشم گریان گفت، یک مرتبه هم ساکت شد، تکبیرة الاحرام نگفت، آرام آرام دست هایش

افتاد، آرام آرام هم خودش افتاد و سر جانماز در حال تکبیرة الاحرام از دنیا رفت، یکی از زیباترین مرگ هاست. یکی از بهترین شکل مردن هاست.

حقیقت لقاء

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ﴾^۱ این دیگر متن صریح قران کریم است، کسی که دنبال لقاء خداست، لقاء دیدار قلبی است، چون یک امر کیفیتی است برای ما تفسیرش مشکل یا غیرممکن است، ولی خود این حال قلبی در بهشت به بهشتیان که دست می‌دهد صدرالمتألهین شیرازی^۲ در کتاب "اسرار الآیاتش" ثابت می‌کند این حال قلبی لذتش برای بهشتی‌ها از کل نعمت‌های بهشت بیشتر است، چون موقعیت قلب غیر از موقعیت بدن است، قلب یک دنیای دیگری است، بدن یک دنیای دیگری است، بدن با لمس لذت می‌برد، به معنی اینکه وقتی پرتقال را می‌خورد، برنج را می‌خورد، نان را می‌خورد، بدن لذت مادی دارد لذت کیفی ندارد، ولی دل لذت کیفی دارد، نه وزن می‌شود و نه قابل حساب کردن است و نه ارزیابی می‌شود. حالا آن‌هایی که به این لذت رسیدند می‌دانند چیست!

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر شهوت نفس لذت ندانی

لذت های مختلف

لذت‌ها مختلف است، ما مثلا خردمان و عقلمان از غذایی به نام علم لذت می‌برد، دل‌مان از غذایی به نام محبت، عاطفه، عشق، لقاء الله لذت می‌برد، بدن مان از آن‌هایی که مثل خود

۱. کشف: ۱۱۰.

۲. صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی (متوفی ۱۰۵۰ ق) مشهور به ملاصدرا فیلسوف، عارف شیعی و بنیانگذار مکتب فلسفی حکمت متعالیه به عنوان سومین مکتب مهم فلسفی در جهان اسلام. وی به صدرالحکما و صدر المتألهین نیز معروف است. او نظام فلسفی خود را در مهمترین کتاب خود الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة معروف به اسفار تبیین کرد. پس از او سنت عقلانی شیعه تحت تأثیر آموزه‌های وی قرار گرفت و فیلسوفان متعددی از جمله ملاحادی سبزواری، آقا علی مدرس نونزی و علامه طباطبایی به شرح اندیشه‌های او پرداختند. اصالت وجود اساس مکتب فکری اوست و نظریه‌اش درباره چگونگی معاد جسمانی از نظرات خاص اوست.



بدن از خاک بیرون آمده لذت می برد اما برای دل که چیزی از خاک بیرون نیامده، لذت دل عشق است، عشق که کاشته نمی شود که بیرون بیاید. لذت دل محبت است، محبت که کاشتنی نیست، حالا شما فقط می توانی دورنمایه این لذت را حس بکنی نه خودش را، دورنمایش را می توانی حس بکنی.

تفاوت لذت دل و بدن

دلی که به لقاء الله نائل شده، ملاصدرا می گوید لذت این دل از لذت بدن و از کل نعمت های بهشت بیشتر است، آخه مردم کمتر دنبال این لذت های کیفی هستند، حالا مردم ممکن است بگویند: که نه، ما هم لذت عشق را چشیدیم، حالا به طور مشروح مادرمان آدرس یک دختر را گرفته، ما را برده در اوج جوانی ببینیم. ببینیم او را می پسندیم که با او ازدواج بکنیم؟ بعد می گوئیم آره پسندیدیم و اگر این هم نشود هیچ کس دیگر را نمی خواهیم، ریشه این عشق در چیه؟ در قلب است یا در بدن است؟ ریشه اش در بدن است، چون ریشه در بدن دارد دلال این عشق هم چشم است، ماندگار نیست، آتش این عشق سرد و معمولی می شود، اما آتش عشق قلب نسبت به حقایق عالم یکیش پروردگار مهربان است، این عشق قابل سرد شدن نیست.

حالا من چند تا خط شعر راجع به عشق برایتان بخوانم، خیلی اشعار بلند و با معنایی است، خیلی فوق العاده است. فکر کنم من ده دوازده سالم یا کمتر بوده، یک خرده بیشتر این شعر را حفظ کردم. اگر یادم بیاید بتوانم همش را بخوانم. این را یک کسی گفته که خودش لذت این عشق را چشیده، اگر نچشیده بود نمی توانست این شعرها را بگوید؛ چون من دیگر خودم شعرا را می شناسم، ریتم شعرهایشان را هم می شناسم، حال شعرهایشان را هم می شناسم، چون خودم هم پنجاه سال است در این شعر کار کردم، اقل صد و پنجاه تا از بهترین دیوان های شعرای برجسته را من دارم، هر روز جلوی چشمم است. این شعرهایی که حکیمان الهی گفتند دنیای عجیبی است.



حدیث قدسی

بینید اصلا شروع شعر با چه مطلب گرانی است که حالا همین خط اول را من در روایات قدسی دیدم. گفتار پروردگار است که هر کسی دنبال من باشد، من هم کل شیء را دنبال او قرار می‌دهم. یک خرده ساده‌تر معنی کنم: هر کسی با من باشد من هر چی در این عالم است را نوکر و خادم او قرار می‌دهم، این واقعا راست و درست است و من در افرادی که از اولیاء الهی بودند دیدم که این‌ها دنبال هیچی نبودند، فقط دنبال خدا بودند، نعمت‌ها دنبال این‌ها می‌دوید، خوبان دنبال این‌ها می‌دویدند.

خاطره استاد از حال یک مومن عاشق

من چند تایش را در زندگی‌م داشتم که بعد از آن‌ها در کمال غربت قرار گرفتم. هیچ کس هم بیست سال است جای آن‌ها را نگرفته، چون آخرین نفرات آن‌ها بیست سال پیش حدودا از دنیا رفتند و شب‌هایی که من از این‌ها دیده بودم اصلا یادم نمی‌رود، نمی‌شود یادم برود. مثلا یکیشان در همدان بود، من سالی ده شب به همدان می‌رفتم، یک شب را به ایشان قول می‌دادم که به پیشش بروم، یک شب را من تقاضایی نمی‌کردم ولی خودش که به پای منبر من می‌آمد علاقه به این گونه مباحث در دلش موج می‌زد، یک شب می‌رفتم. عادت من این است که ساعت ده و نیم یازده می‌خوابم، عادت او بود که ده بخوابد. کی بیدار می‌شد؟ حدودا ساعت دو. تا اذان صبح چقدر وقت بود؟ سه چهار ساعت. من که خودم را به خواب زده بودم ایستادن او را در پیشگاه پروردگار تماشا می‌کردم، اصلا خودم هم با دیدن وضع او جانم داشت از بدنم بیرون می‌رفت، ایستادنش، حرف زندنش، گریه کردنش، مثل کسی بود که با همه وجود در اوج جوانی عاشق زیباترین دختر مناسب زندگیش شده، بنا بوده ازدواج کند، دختر سرطان گرفته و مرده، دیگر مگر این جوان را می‌شود آرام کرد؟ مگر یادش می‌رود؟ وقتی معشوق در اوج عشق از دست برود اصلا روح انسان را بیچاره می‌کند. شب یک همچنین حالی داشت، وقتی اینجور گریه می‌کرد انگار می‌کردی یک معشوق ظاهری را از دست داده، به شدت دچار فراق است.



جنس گریه عاشقان الله

آخه این‌ها وجودشان هم عجیب است! یک وقت من دعای کمیل می‌خوانم، گریه می‌کنم، پیش از این دعا و در ایام جوانی سی هزار گناه کردم، اما یک تربیت‌شده الهی، نصف شب تا سحر می‌ایستد و گریه می‌کند که مردم شهر از او یک گناه هم خبر ندارند، آخه این گریه خیلی گریه عجیبی است، این گریه، گریه محبت است، این گریه، گریه شوق است، این گریه، گریه دنبال کردن وصال است، این گریه، درمان کردن فراق است، ولی کی می‌فهمد؟ آنی که همسفر او است، آن می‌داند این چه شده، می‌داند چه حالی دارد.

هر که کند روی طلب سوی او^{۲۱} قبله ذرات شود کوی او

برادران و خواهران غیر از او از دست رفتنی است، قرآن می‌گوید «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ» آنی که پیش شماست کاخ است، باغ است، پول است، میلیاردر است، از دست رفتنی است، ﴿وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾^۳ آن واقعیاتی که پیش من است آن‌ها برای شما ماندگار و دائمی است.

جایگاه انسان کامل

حاجی سبزواری^۴ در دیوانش یک شعر دارد که خیلی شعر جالبی است. می‌گوید: که تمام دوران‌های افلاک دور سر انسان کامل دارد دور می‌زند، خدا اگر انسان کامل را از جهان

۱. او را بخواهد، آخه همه چیز او است

۲. ببینید اولین شعرش کجاست، معلوم می‌شود که این شعر اصلاً به عشق مجازی، عشق بین دو تا رفیق، عشق بین زن و شوهر، عشق آنی که می‌خواهد ازدواج کند کاری ندارد، بحث دیگری است، دنیای دیگری است، عالم دیگری است، خودش اهل حال است که توانسته اینجوری حرف بزند، اصلاً بدون حال نمی‌شود اینجوری حرف زد، وقتی حال نباشد، شما به من بگو پنج خط شعر بگو، من نمی‌توانم، با اینکه حالا دیوان شعر خود من هزار و چهل صفحه است ولی شما بگو آقا پنج خط شعر بگو، نمی‌شود، تا آدم به آن عالم حال، به آن عالم ملکوتی اتصال قلبی پیدا نکند.

۳. نحل: ۹۶.

۴. ملاهادی سبزواری (۱۲۱۲-۱۲۸۹ق) حکیم، عارف و شاعر شیعه عصر قاجار و بزرگ‌ترین فیلسوف قرن سیزدهم. او گرچه مکتب مستقلی در فلسفه ندارد و بیشتر نظریه فلسفی ملا عبدالرزاق لاهیجی و

بگیرد، همه چیز فرو می‌ریزد، این را حکمای الهی با صد جور دلیل ثابت کردند، اقلا در این زمینه من پنجاه تا کتاب علمی از بزرگترین علما و حکمای شیعه پیشم است که قوام هستی به وجود انسان کامل است. اگر رابطه انسان کامل با هستی قطع شود به معنی این است که ستون هستی را کشیدند و هستی فرو می‌ریزد.

هر که کند روی طلب سوی او قبله ذرات شود کوی او

کشیده شدن همه به سوی ابی عبدالله علیه السلام

حالا همه که نمی‌توانند بروند، ولی در یک شهر محدود کنار یک کلمه، دو تا هم نه، یک کلمه حسین، بیست و چهار میلیون نفر از همه جای دنیا، جا هم نیست که همه بروند، اگر ملت را رها بکنند برای اربعین ابی عبدالله علیه السلام بالای یک میلیارد نفر می‌خواهند به کربلا بیایند، آن وقت این مرکز عشق فقط شیعه را نکشیده، سنی را کشیده، مسیحی را کشیده، کشیش را آورده، یک پایی را دارد می‌برد، بدون دو تا پا را دارد می‌برد، پیر را دارد می‌برد، جوان را دارد می‌برد، شیر خواره را دارد می‌برد این عشق کیفی است. لذتش هم برای این زائران از رفتن هتل هیلتون در واشنگتن بیشتر است. بی‌پول که نیستند، خیلی‌ها در این مسیر خیلی هم پول دارند، می‌توانستند این یک هفته را به انگلیس، هلند، سوئیس، بروند، برای مومن آنجاها عشقی ندارد، اما اینجا در گرد و خاک پیاده‌روی، نبود بهداشت کامل و... دارند می‌روند، اصلا سرشان را پایین نمی‌آورند ببینند کف پایشان تاول زده، خون آلود شده، آن‌هایی که در خانه‌شان با شاه فالوده نمی‌خورند شب دارند روی حصیر می‌خوابند، این عشق کیفی است که نمی‌شود ارزیابی کرد، نمی‌شود وزن کرد.

→ ملاحظه را توضیح و شرح داده است، اما کتاب منظومه او دوره کامل منطق و فلسفه است و جایگاه مهمی در مکتب صدرائی دارد. او هر چند یکی از مهم‌ترین شارحان فلسفه صدرائی است اما اختلاف نظرهایی نیز با ملاحظه دارد؛ از جمله در علم خدا به ذات خویش، حادث بودن عالم امر، تفاوت حرکت با تحریک، جوهر دانستن برخی اقسام علم، و باور به معاد جسمانی و روحانی. منظومه مشهورترین اثر او است که در آن حکمت و منطق را به نظم درآورده است.



وصف حال عاشقان

عشق که بازار بتان جای اوست سلسله بر سلسله سودای اوست
گرمی بازار خراب است عشق آتش دل‌های کباب است عشق
عاشق و معشوق ز یک مصدرند شاهد عینیت یکدیگرند

دو تا هستند ولی یکی هستند، عاشق و معشوق دو تا هستند اما ز یک مصدرند، شاهد عینیت یکدیگرند، «حسین منی و انا من حسین»^۱ دو تا هستند ولی در حقیقت یک ماهیت هستند، یک مصدر هستند، یک نقطه هستند، در ظاهر دو تا دیده می‌شوند ولی در باطن یک واقعیت است، یک حقیقت است. ما الان در تهران چند میلیون لامپ روشن می‌بینیم ولی نور یکی است، مولدش هم یک نور تولید می‌کند اما ما چون ظاهربین هستیم چراغ‌های مختلف می‌بینیم، آدم باطن‌بین فقط یک نور می‌بیند، عاشق و معشوق ز یک مصدرند شاهد عینیت یکدیگرند

عشق مجازی به حقیقت قوی است^۲ جذبه صورت کشش معنوی است
گفت به مجنون صنمی در دمشق کای شده مستغرق دریای عشق
عشق چه و مرتبه عشق چیست عاشق و معشوق در این پرده کیست
ما که در این آتش سوزنده‌ایم کشته عشقیم و به او زنده‌ایم
آتش عشق از من دیوانه پرس کوکبه‌ی شمع ز پروانه پرس

حقیقت عجیبی است، به خدا قسم پرده‌ها را کنار می‌زند، آدم صدای دیگری غیر از صداهای مادی پیچیده در دنیا را می‌شنود، آدم چهره‌های غیر از چهره‌های مادی را که در دنیا می‌بیند، می‌بیند دلش به یک لذتی می‌رسد که اصلاً هوس بهشت را نمی‌کند، لذا دیشب شنیدید از امیرالمومنین علیه السلام نقل کردم «ما عَبَدْتُكَ طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ، وَلَا خَوْفًا مِنْ

۱. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۶۸.

۲. عشق مجازی که همه دارند اگر به حقیقت تبدیل بشود.



نارِكُ»^۱ من در عبادت کاری به بهشت ندارم «وَلَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ» به معنی اینکه یک لذتی است که آدم را از لذت‌های دیگر حتی از بهشت‌خواهی می‌برد.

روایت امیرالمومنین علیه السلام در باب حال عاشقان

این چه نمازی بود؟ ﴿وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾^۲ الله اکبر را هنوز نگفته، ایشان گفت و از دنیا رفت، به عبارت دیگر چه حالی بهش دست داد؟ که دیگر دل تحمل نیاورد، روح هم تحمل نیاورد. امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: «وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» اگر خدا برای این‌ها مدت مرگ نگذاشته بود که چه ساعتی بمیرند، «وَلَوْ لَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ»^۳ یک چشم به هم زدن جانشان در بدنشان نمی‌ایستاد، چنان این عشق فشار دارد که این روح را از این عالم مادی می‌کندو به طرف خدا پروازش می‌دهد، اما خدا نمی‌گذارد این‌ها بمیرند و گرنه اگر خدا دست قدرتش را از روح این‌ها بردارد، بدن روح را نگه نمی‌دارد، چون اصلا با هم تناسبی ندارند.

ساقی عاشقان در بهشت

یکی از آن‌هایی رساله لقاء الله را نوشته این حاج میرزا جواد آقای ملکی است، یکی از آن‌هایی که لقاء الله را نوشته مرحوم علامه حکیم، عارف، عابد، زاهد، حاج میرزا حسن مصطفوی تبریزی^۴ است، آدم صفحات این کتاب‌ها را می‌خواند مست می‌کند، «وَسَقَاهُمْ

۱. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۸۶.

۲. انعام: ۷۹.

۳. خطبه ۱۹۳ نهج البلاغه.

۴. میرزا حسن مُصْطَفَوِي مشهور به علامه مصطفوی (۱۳۳۴-۱۴۲۶ق) از شاگردان سید ابوالحسن اصفهانی و حجت کوه کمره‌ای و شیخ محمدحسین اصفهانی و مفسر و فقیه شیعی قرن پانزدهم قمری و مسلط به چهار زبان ترکی، عربی، فرانسوی و عبری که بیش از ۷۰ جلد کتاب تألیف کرده است. مجموعه ۱۴ جلدی التحقیق فی کلمات القرآن الکریم و تفسیر روشن از آثار اوست. مزار او در باغ بهشت قم قرار دارد.



رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا^۱ خلی آیه عجیبی است! می‌گوید ساقی این‌ها خودم هستم «وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ» آن چیزی هم که خودم در کامشان می‌ریزم اسمش شراب طهور است. بله ساقی هستی یک مشت میخواره خصوصی دارد. یک متنی امیرالمومنین علیه السلام درباره این بندگان خصوصی و آن شراب طهوری که خدا در کامشان می‌ریزد دارد: «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى شَرَابًا لِأَوْلِيَائِهِ»^۲ برای خدا یک شرابی هست که فقط ویژه عاشقانش است، به کسی دیگر نمی‌دهد؛ مگر کسی بیاید وارد جرگه عاشقان بشود.

انواع پاداش‌های عبادت‌کنندگان

الف. یک پاداش عبادت‌کنندگانی که عبادتشان پیوسته است و قطع نمی‌شود و خالص برای خداست، لقاء است. این‌ها حرف‌های قرآن است، حرف‌های خانقاه نیست، حرف‌های درویشی نیست، من از آن حرف‌ها هم زیاد بلدم، شاید نزدیک سی کتاب عمده را از کتاب‌های مربوط به خانقاه خواندم، نه کتاب‌هایی که رونویسی از همدیگر است و معمولی است و مایه ندارد.

ب. «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»^۳ این یک پاداش برای بنده قانت لله است: «وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ»^۴ یک پاداش جنت الله است، یکیش هم لقاء الله است.

ج. یک پاداش مغفرت الله است.

د. یک پاداش «أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ»^۵ رحمت الله است. حالا ما یکیش را که لقاء الله است را نمی‌توانیم حساب بکنیم، چه برسد به اینکه بخواهیم مغفرت الله را، رحمت الله را، جنت

۱. انسان: ۲۱.

۲. جامع الاسرار سید حیدر آملی، ص ۲۰۵.

۳. کهف: ۱۱۰.

۴. بقره: ۲۲۱.

۵. بقره: ۲۱۸.

الله را ارزیابی نکنیم. خیلی غصه دارد مردم به خاطر درگیری زیادشان با دنیا، با پاساژ، با زمین، با ملک، با جنس، با تجارت برای خودشان وقتی نگذاشتند یک مقدار هم به این حرف‌ها هم برسند و دل را به این طرف هم متوجه کنند.

کتاب اهل بیت استاد انصاریان

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَاتِلًا لِلَّهِ﴾^۱ کار فقط برای خدا باید باشد، ابی عبدالله علیه السلام همین راه، قانتا لله راه، کامل به ارث برد، من فرصت ندارم، نمی‌دانم به چه کتابی هم ارجاع‌تان بدهم، خودم یک کتاب دارم، حدود هشتصد صفحه است، اسمش "اهل بیت" است. من در این کتاب، اهل بیت را شخصیت‌شناسی کردم. این کتاب تاریخ ندارد، فقط راجع به ایمان اهل بیت، علم اهل بیت، حال اهل بیت، آگاهی اهل بیت، دنیای اهل بیت، اخلاق اهل بیت است. فکر کنم نزدیک سیصد عنوان داشته باشد، سه سال هم نوشتنش طول کشیده است، من با مراجعه به صد و چهارده کتاب عمقی اسلامی این کتاب را نوشتم. یک بخشش مربوط به ابی عبدالله علیه السلام و عبادت ایشان است.

اوج بندگی اباعبدالله علیه السلام

«قانتا لله» بود، که صدایش در اوج عبادتش از گودال قتلگاه درآمد: «إِلَهِي رِضَى بِقَضَائِكَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ» این اوج بندگی است «لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ»^۲ غیر از تو در زندگی من کسی محور نیست.

روضه خرابه شام و حضرت زینب علیها السلام

یکی دو شب دیگر تا شب اربعین که خدمتتان هستم بیشتر باقی نمانده. از بین مصائبی که در شام به اهل بیت وارد شد من نرسیدم یکیش را برایتان بگویم، حالا امشب یکیش

۱. نحل: ۱۲۰.

۲. مقتل الحسین، مقرر، ص ۳۵۷.



را برایتان بگویم که خودم هم این متن را قبول دارم، در کتاب‌های مختلف هم دیدم. فکر بکنید عزیزترین بندگان خدا، پاکترین عباد پروردگار را، یک شرابخور مست پست بی‌دین در یک خرابه آورده حبس کرده، خودش کنار این خرابه مشغول عیش و نوش است. داغدیدگان شب‌ها در این خرابه دور هم گریه می‌کنند، ناله می‌کنند، سر روی خشت می‌گذارند، روی خاک می‌خوابند، برایشان مزیقه ایجاد کرده، جا نداده، رختخواب نداده، غذا نمی‌دهد، در خرابه اوضاعی است. از آن طرف هم شما حتما شام بودید، شب‌های سوریه خیلی هوا خنک و لطیف است، روزش هم گرم است. زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: این شب‌های خنک و روزهای گرم با صورت این بچه‌ها کاری کرده بود که صورتشان پوست انداخته بود، خیلی رنج است، گرسنه، تشنه، تازیانه می‌زنند، سرزنش می‌کنند. این شامیان بی‌دین بچه‌هایشان را لباس نو می‌پوشانند و می‌آیند از کنار این خرابه رژه می‌روند. خیلی سخت است تا یک روزی یک خانم خیلی با ادب، سنگین و رنگین، به کنار خرابه آمد، با احترام گفت من با بزرگ‌تان کار دارم. اهل بیت خدای ادب و وقار بودند، دیدند یک خانم محترمه می‌گوید: من بزرگتان را می‌خواهم. زینب کبری علیها السلام به دم در خرابه آمد، زینب کبری علیها السلام مثل مادرش کاملا پوشیده است، تا نگوید من کی هستم او را نمی‌شناسند، گفت: خانم من برای همه نفرات شما یک غذای پاکیزه خیلی خوبی پختم و آوردم، اگر قبول بکنید آن را به داخل خرابه بیاورم. زینب کبری فرمود: ما نمی‌پذیریم. گفت: خانم این غذای من صدقه نیست، صدقه به مستحق هم نیست، این غذای من یک داستانی دارد، اگر اجازه بدهید برایتان بگویم، اگر بعد از گفتن من قبول کردید، قبول کردید، اگر نکردید که برمی‌گردانم. من چهار پنج ساله بودم، اهل این کشور هم نیستم، شوهرم اینجا تجارت دارد. اصالتا اهل مدینه هستم. من در چهار پنج سالگی دچار یک بیماری سختی شدم که زبانم بند آمد و بدنم شل شد. مادرم به عذاب بود، سنگین بودم. من چهار پنج سالم بود، یک روزی مادرم از کوره در رفت، به پدرم گفت: این دختر را کولت بگیر، به در خانه علی ابن ابیطالب علیه السلام ببر، او را در کوچه بخوابان، به علی علیه السلام بگو: یا مرگش را از خدا بخواه یا شفایش را. خانم پدرم بعدا تعریف کرد، گفت: مادرت وقتی تو

را به من داد، من تو را بردم، حرف که نمی‌زدی، دست و پا نمی‌زدی، شل بودی، لمس بودی، تو را دم در خانه علی علیه السلام گذاشتم و روی خاک خواباندم. در زدم، علی آمد. گفتم: آقا مادرش قبول نمی‌کند، من هم هیچ چاره‌ای ندارم نمی‌توانم بچه‌ام را دور بیندازم، یا از خدا بخواه ببردش یا شفایش را بدهد. بنا به گفته پدرم، علی علیه السلام یک نگاهی به من کرد سرش را در خانه برگرداند. صدا زد حسین من بیا، آن روز حسین پنج سالش بود «یا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ»^۱

کرب و بلا بوی وفا می‌دهد تربت عشق است و شفا می‌دهد

پدرم می‌گوید: ابی عبدالله علیه السلام آمد؛ یک نگاه به تو کرد، صددرصد سالم شدی و از جا بلند شدی. من با پدرم به خانه برگشتم. از آن سال پدر و مادرم نذر کردند هر سال برای سلامتی ابی عبدالله علیه السلام غذا بپزند و به یتیم و اسیر بدهند، به فقیر بدهند، من شنیدم شما اسیر هستید این غذا را برای شما آوردم، به این خانم‌ها و بچه‌ها بگو بخورند و برای سلامتی ابی عبدالله علیه السلام دعا کنند. زینب کبری علیه السلام فرمود: دیگر نمی‌خواهد این نذرت را ادا کنی، این‌هایی که اینجا می‌بینی همه زن و بچه ابی عبدالله علیه السلام هستند، اگر برادرم را می‌خواهی، بدن قطعه قطعه‌اش در کربلاست، سر بریده‌اش هم در خانه یزید است.



جلسہ ہشتم

توحید واقعی و مقام جمع الجمع

مقدمه بحث

در زیارت وارث یکی از جملاتی که قرائت می‌شود این است: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ اِبْرَاهِیْمَ خَلِیْلِ اللّٰهِ»^۱ جمله نورانی و پرمعناست. ما به محضر مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام عرض می‌کنیم که: درود بر تو سلام بر تو، ای وارث ابراهیم خلیل الله. آن کسی که وارث است ارث بر است، باید دید چه سرمایه‌هایی را از حضرت ابراهیم علیه السلام به ارث برده؟ خود همین جمله یا وارث ابراهیم علیه السلام خلیل الله نشان می‌دهد که ابراهیم علیه السلام از منبع ارزش‌ها و کمالات و فضائل و حقایق بوده و حالا برای اینکه بدانیم ابراهیم علیه السلام از چه ارزش‌هایی از چه کمالاتی، از چه فضائلی برخوردار بوده هیچ راهی نداریم جز این که به دو منبع عظیم مراجعه بکنیم. اول قرآن کریم است که تقریباً از سوره بقره تا جزء سی‌ام قرآن، ابراهیم علیه السلام را اسم برده و سرمایه‌های معنوی و ویژگی‌هایش را بیان کرده. ما با مراجعه به قرآن، راه شناخت ابراهیم علیه السلام و سرمایه‌های الهی و انسانی او بر ایمان باز می‌شود. به روایات هم که مراجعه می‌کنیم همین‌طور است. من چهار صفحه آچهار روایت از مهمترین کتاب‌های بزرگترین علمای شیعه درباره ارزش‌های وجود ابراهیم علیه السلام را یادداشت کرده بودم که برایتان بخوانم، خیلی روایات عالی است، یک سلسله روایات تربیتی است که در این روایات ائمه ما روش ابراهیم را با زن و بچه‌اش، با مردم، با

۱. زیارت وارث.

دوست، با دشمن، با نعمت‌های خدا، با عمر خودش را بیان می‌کنند. برای کسانی که واقعا بخواهند یک زندگی ابراهیمی در حد خودشان برای خودشان بسازند خیلی روشنگر است. حوصله مردم در این زمینه کم است، تحمل مردم کم است، ای کاش همه مردم هم، در کل ایران، ویژگی‌های ابراهیم علیه السلام را که ابی عبدالله علیه السلام به ارث برده می‌شناختند.

ثمره شناخت ویژگی‌های حضرت ابراهیم علیه السلام

شناخت ویژگی‌های ابراهیم علیه السلام، شناخت ویژگی‌های همه انبیاء علیهم السلام خداست؛ چون درباره بعضی از پیغمبران باید بگوییم آنچه همه داشتند این شخص به تنهایی داشت، به عبارت دیگر بعضی از انبیاء علیهم السلام، برابر با گفتار اهل حکمت و اهل عرفان خالص اسلامی، دارای مقام جمع‌الجمعی بودند، به معنی اینکه یک نفر بودند ولی همه ارزش‌هایی که در هر کدام از اولیاء و انبیاء الهی علیهم السلام به تناسب ظرفیت خودشان جمع بود در آن یک نفر جمع بود.

ویژگی‌های کتاب گلشن راز

یک شعر خیلی زیبای علمی از "گلشن راز" برایتان بخوانم. گلشن راز کتابی است که برای هشتصد سال قبل است و هزار خط شعر بیشتر ندارد. در حقیقت به جای اینکه بگوییم شعر است از آن خط اول تا خط آخر، علم را به شعر و به نظم درآورده، حکمت و عرفان الهی را به شعر درآورده. طبق اخلاق شیعه نمی‌گوییم کل این هزار خط صددرصد درست است، هر کتابی غیر از قرآن مجید و نهج البلاغه و صحیفه قابل نقد است، حالا بعضی کتاب‌ها زیاد قابل نقد است بعضی کتاب‌ها هم کم قابل نقد است، این هزار بیت شعر کمتر قابل نقد است.

یک دانشمندی از خراسان یک سوالاتی را برای صاحب همین هزار خط شعر به شبستر در آذربایجان شرقی فرستاده که این سوالات را به من جواب بدهید. مثل اینکه جاهای دیگر رفتم پاسخ‌ها من را قانع نکرده، ایشان این هزار خط شعر را در پاسخ سوالات آن مرد عالم نوشته. مثلاً یک سوالش درباره توحید است، توحید یعنی چی؟ ایشان در این جوابش چند خط شعر دارد. فکر کنم برای این سوال به ده خط نمی‌رسد، در یک خطش یک جواب



داده که بیش از هزار سال است فلاسفه بزرگ اسلامی و حکمای اسلامی حرفشان درباره توحید تفصیل و تشریح همین یک خط شعر است، که حالا من نیم بیتش را برایتان می‌خوانم که: التوحید اسقاط الاضافات، اسم این توحید را توحید صدیقین می‌گذارند. حالا شما به کتاب‌های مفصل مراجعه بکنید، بحث‌های خردمندان حکیم عالم وارسته درباره همین التوحید اسقاط الاضافات، توحید صدیقین، واقعا مست‌کننده است. رسیدن به این توحید صدیقین خیلی کار می‌برد. توحید از بالا به پایین است نه توحید از پایین به بالا.

توحید از پایین به بالا

تحقق توحید از پایین به بالا در قلب اینجوری است **﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَىٰ آلِ بِلِّ كَيْفَ خُلِقَتْ﴾**^۱ **﴿وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ﴾**^۲ **﴿وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ﴾**^۳ **﴿وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ﴾**^۴ شتر را ندیدید چه نوع آفرینشی دارد؟ آسمان‌ها را ندیدید که با این وزن چگونه در بالا قرار داده شد؟ به زمین با سطحی که برای زندگی دارد دقت نکردید؟ کوه‌های نصب شده بر گرده زمین را فکر نکردید؟ که بفهمید عالم خدا دارد، یعنی از راه شتر، از راه ستاره‌ها، از راه زمین، از راه کوه بفهم عالم خدا دارد این توحید از پایین به بالاست.

توحید از بالا به پایین

اما توحید از بالا به پایین که توحید دعای عرفه است، توحید دعای صباح است، توحید دعای ابوحمزه است که امیرالمومنین علیه السلام در صباح، امام حسین علیه السلام در عرفه، زین العابدین علیه السلام در ابوحمزه می‌گوید. هر سه تایشان می‌گویند که من، تو را نه به وسیله آسمان‌ها، نه زمین، نه کوه، نه رویدنی‌ها، نه خلقت خودمان شناختم یا شناختیم، ما به وسیله خودت، خودت را

۱. غاشیه: ۱۷.

۲. غاشیه: ۱۸.

۳. غاشیه: ۲۰.

۴. غاشیه: ۱۹.



شناختیم. حالا می‌گوییم عالم خدا دارد که این همه مخلوق به وجود آمده. این توحید صدیقین است، توحید از بالا به پایین است نه پایین به بالا. زین العابدین علیه السلام در ابوحمزه می‌گوید: «بک عرفتک»^۱ دلیل اینکه تو وجود داری، خودت هستی. خیلی حرف لطیفی است، ما به این راحتی هم نمی‌فهمیم «بک عرفتک» شناخت من از تو به خودت است، من به درخت چی کار دارم؟ شتر کیه که من را راهنمایی بکند که عالم خدا دارد؟ به عبارت دیگر قد عقل من اینقدر کوتاه است که من تو را به دلّالی وجود شتر بشناسم؟ یا ابی عبدالله علیه السلام در عرفه می‌فرماید، چقدر زیبا هم می‌گوید، چقدر زیبا بیان می‌کند، می‌گوید: هر چیزی با نور تو دیده می‌شود و برای ما اثبات می‌شود که مخلوق است. آن وقت تو با موجود تاریک برای من شناخته می‌شوی؟ من بیایم با کوه تو را بشناسم؟ من کوه را با تو شناختم نه تو را با کوه، این توحید از بالا به پایین است.

ادامه اشعار کتاب گلشن راز

آن وقت در همان هفت هشت ده خط شعر یک شعرش این است:

نشانی داده‌اند ات از خرابات که التوحید اسقاط الاضافات

خرابات، می، معشوق، جام، ساغر، تمام این‌ها در زبان اهل دل معانی خیلی بلندی دارد. اصلاً در حرف‌های اینها شراب و جام و ساغر و صبوچی و چشم و ابرو و عاشق و معشوق و عشق معانی عجیبی دارد، هیچ وقت شعرای حکیم ما را نباید به گناه متهم کرد، خود این اتهام گناه نابخشودنی است، بسیار سخت است.

اشارات عرفانی در کتب شعرای دیگر

شما دیوان حکیم نظامی را در "خمسه" نگاه بکنید، من با بیشتر شعرا آشنا هستم، با شعرهایشان هم آشنا هستم. از شعرای بزرگ هم از قرن سه به بعد شعر حفظ هستم. در

۱. دعای ابوحمزه ثمالی.



دیوان نظامی این کلمات زیاد است ولی خود نظامی جلوی مغز اتهام‌زندگان را گرفته، که به ما تهمت ننزید. ما اهل شراب مست‌کننده نیستیم، خم ما خم می‌فروشان نیست، ساغر ما ساغر یهودی و مسیحی مشروب‌ساز نیست، چشمی که ما می‌گوییم، ابرویی که می‌گوییم چشم دختر نامحرم نیست، این دری‌وری‌ها چیه به ما می‌بندند؟

مپندار ای خضر فرخنده پی^۱ که از می مرا هست مقصود می^۲
وگرنه به یزدان که تا بوده‌ام به می دامن لب نیالوده‌ام
گر از می شدم هرگز آلوده کام حلال خدایبست بر من حرام
از آن می همه بیخودی خواستم بدان بیخودی مجلس آراستم
وگرنه به یزدان که تا بوده‌ام به می دامن لب نیالوده‌ام

اما حالا شما نوشته‌های آدم‌های بی‌تقوا را بردارید نگاه بکنید، می‌گویند: حافظ به ما مجوز می و معشوق و شمع و شاهد و شاه‌بازی و شراب داده، در شعرهایش از این‌ها پر است، معلوم می‌شود که حافظ جلسات شبانه عیش و نوش داشته، معلوم می‌شود که حافظ با دختران و زنان زیبا ارتباط داشته. قبل از انقلاب هم یک موسسه‌ای دیوانش را چاپ کرده بود. حدود پنجاه تا عکس از حافظ کنار زنان نیمه‌عریان و خم می و ساغر و حالت مستی در صورتش زده بود و مردم آن روز این چاپ حافظ را بیشتر می‌خریدند.

اما در شعرهای غزلیاتش کرارا می‌گوید: من هر چی دارم از دولت قرآن دارم، من هر چی دارم از سحرخیزی دارم،

همت حافظ و انفاس سحرخیزان بود که ز بند غم ایام نجاتم دادند
این آخرین شعر از آن غزل معروفش است که:
دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند وندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

۱. من همچنین قصدی ندارم.

۲. من منظورم از این می، آنی نیست که ملت می‌خورند و مست می‌کنند، منظورم این می میخانه نیست، من از این می بیزار هستم.

این صریحا اشاره به خضر پیغمبر نیست؟ اشاره به آب زندگی نیست؟ که هر کسی به دست بیاورد و بخورد تا اول قیامت نمی میرد، آن وقت می میرد، گیر کسی هم نیامده، چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند بیخود از شعشه پرتو ذاتم کردند باده از جام تجلی صفاتم دادند این همه شهد و شکر کز سخنم می ریزد اجر صبریست کز آن شاخ نباتم دادند همت حافظ و انفاس سحرخیزان بود که ز بند غم ایام نجاتم دادند

یا آن غزل معروفش که می گوید:

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند^۱ گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند^۲
ساکنان حرم سطر و عفاف ملکوت با من راه نشین باده مستانه زدند

این حرفها چیه؟ این حرفها آدم را کجا می برد؟ واقعا آدم حال داشته باشد، در آن یازده رکعت نماز شب که باید قبل از نماز صبح خوانده شود، در قنوت آن رکعت یازدهم که یک رکعت است من به شما تجویز می کنم اگر اهل نماز شب هستید در همان قنوت بعد از دعاهای مربوطه اش بعد از استغفار بعد از یارب فارسی آدم بخواند و گریه کند.

دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند گل آدم بسرشتند و به پیمانہ زدند
ساکنان حرم سطر عفاف ملکوت با من راهنشین باده مستانه زدند
آسمان بار امانت نتوانست کشید^۳ قرعه فال به نام من دیوانه زدند

به آسمان گفتند تو طاقت نماز شب نداری بگذار این را به بنده عاشق با معرفتم بدهم.

۱. واقعا فرشتگان عرقخوردند؟ از پیش خدا به روی زمین آمدند، به خانه موسیو قاراپت رفتند و در زدند، گفتند: باز کن، ده تا پنج سیری به ما بده. واقعا دارد این را می گوید؟ چه تهمت های ناروایی! بعضی ایرانی ها خیلی به بزرگان شان بد می کنند.

۲. پیمانہ به معنی پیمانہ خلافت است، «أَنْتِ جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» بقره: ۳۰.

۱. آیه قران است در سوره احزاب، «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ» (احزاب: ۷۲) آسمان بار امانت نتوانست کشید ولی حالا من که یک ساعت به نماز صبح بیدار شدم، گردن کج می کنم، زن و بچه ام خوابند، یک گوشه تربت ابی عبدالله علیه السلام را گذاشتم، دارم یازده رکعت نماز می خوانم، دارم زار می زنم



این‌ها اشارات عرفانی است، به به، این‌ها چی کار کردند!
نشانی داده‌اند از خرابات که التوحید اسقاط الاضافات

توحید واقعی

توحید واقعی به معنی این است که همه بارها را از دوشت بریز، تنها خودت و پروردگارت بمانی، وقتی حس کردی خودت و پروردگار هستی، حالا خودیت خودت را هم از بین ببر، فقط او بماند، این توحید است. حالا چند تا موحد اینجوری داریم؟ در ما آخوندها چند تا داریم؟ در شما کت شلواری‌ها چند تا هست که توحیدشان این باشد؟ همه بارها را ریخته باشند، تنها خودشان و خدا ماندند، بعد خودیت خودشان را هم زیر پا له کرده باشند و از خود خودیتی دیگر نگذاشته باشند، فقط خدا در میان مانده باشد.

مقام جمع الجمعی

بازگشت به ابتدای سخن. بعضی از انبیاء علیهم‌السلام، دارای مقام جمع الجمعی هستند، این مقام به این معنی است یک نفره ارزش‌های کل در او تجلی کرده، حالا این شعر را بشنوید که برای قرن هشتم است و برای صاحب همین یک بیت: نشانت داده‌اند اندر خرابات، که التوحید

اسقاط الاضافات است، مقام یک نفر را می‌خواهم بگویم که مقام کل در او جمع است

یکی خط است ز اول ^۱ تا به آخر ^۲	بر او خلق جهان گشته مسافر
در این ره انبیاء چون ساربان‌ند	دلیل و رهنمای کاروانند
وز ایشان سید ما گشت سالار	هم او اول و آخر در این کار
احد در میم احمد گشت ظاهر	در این دور اول آمد عین آخر
ز احمد تا احد یک میم فرق است	جهانی اندر آن یک میم غرق است

۱. مقصود از اول از ابتدای خلقت است.

۲. هیچ کس هم نمی‌تواند از این خط بیرون برود، همه از ابتدا مسافر این جاده هستند، چند روزی را در دنیا هستند آخر خط هم همه بیرون می‌روند.

بر او ختم آمده پایان این راه بدو منزل شده «ادعوا الی الله»^۱
مقام دلگشایش جمع جمع است جمال جان فزایش شمع جمع است

در این خلقت، در این مجلس، وجود او به تنهایی برای روشنایی هستی چو شمع است. این مقام جمع الجمعی است. اگر آدم این‌ها را بشناسد خیلی لذت دارد، اگر آدم این‌ها را بفهمد خیلی لذت دارد، بعد هم به اندازه وجود خودش به شکل آن‌ها دربیاید، به رنگ آن‌ها درآید، به اخلاق آن‌ها درآید، با عمل آن‌ها همراه باشد. برادرانم، جوانان عزیز، ما اگر در کاروان انبیا باشیم برایمان خیر دنیا و آخرت دارد یا در کاروان اهل فساد یا در کاروان شیاطین؟ ما هماهنگ با آن‌ها زندگی بکنیم بهتر است یا هماهنگ با دزدان راه آدمیت؟ کدامش برایمان بهتر است؟ عقل که داریم، می‌فهمیم که کدام خیر است و کدام شر است، می‌فهمیم کدام درست است و کدام نادرست است. یک ارزش ابراهیم «قَانِنًا لِلَّهِ» بود. او عبادت‌کننده‌ای بود که برای خدا خالص عبادت می‌کرد، عبادتش هم تا آخر عمرش قطع نشد، قیچی نشد، رها نشد، یک عبادت مستمر، یک عبادت دائم، یک عبادت همواره، عبادت مالی، عبادت اخلاقی، عبادت خانوادگی، عبادت علمی، عبادت زبانی، عبادت آبرویی بود و «قَانِنًا لِلَّهِ» قطع نشد.

مفهوم لله

در این لام تنها سر «لِلَّهِ» یک دنیا حرف است، لام تنها به معنای اخلاص است. من در این نیم قرنی که دارم منبر می‌روم، پیش نیامده اخلاص را کاملاً برای مردم موشکافی بکنم. خیلی هم پرونده گسترده‌ای دارد، آیات مربوط به اخلاص یک پرونده قطوری است، بخشی از آیات قرآن و روایات اهل بیت و ائمه طاهیرین علیهم‌السلام است که فوق العاده روایات عالی هستند، واقعا شنیدنش آدم را تصفیه می‌کند چه برسد به عمل کردنش. اخلاص به معنی برای خدا بودن، برای خدا شدن، برای خدا کار کردن، برای خدا پول دادن، برای خدا حرف زدن است. لام به معنی مخلص است. این اخلاص است که انسان مخلص را به آن

۱. یوسف: ۱۰۸.



چهار حقیقت لقاء الله، رضایت الله، رحمت الله، جنت الله که دیشب گفتیم می‌رساند. اگر همین لام از زندگی برداشته شود هیچی نمی‌ماند.

داستان قرآنی

یک داستان معنوی کوتاه از قرآن برایتان بگویم. خدا به حضرت آدم دو تا پسر داد اسم یکی را هابیل و دیگری را قابیل گذاشت. من نمی‌دانم در زمان آدم چه زبانی بوده که بینیم هابیل و قابیل چه معنایی داشته است. هابیل تربیت و معنویت و کمال را از پدرش آدم گرفت و تبدیل به یک انسان مخلصی شد، باز هم جا داشت بالا برود.

تفاوت مخلص و مخلص

برای انسان جا که داشته، چون خدا در قرآن یک گروهی را مخلص می‌گوید، یک گروهی را مخلص می‌گوید. مخلص با کسر لام است، لام مخلص زیر دارد، مخلص با زبر و فتحه روی لام است، بین مخلص و مخلص از زمین تا عرش فاصله است، مخلص که از بندگان خاص خداست، این‌ها مقامات انسان است، چرا مردم به دنبال فهم این دقایق نمی‌روند؟ چرا بعضی‌ها هم که می‌روند و می‌فهمند به آن عمل نمی‌کنند؟ چه شده؟ چه بیماری داریم؟ آیا ارزش این حقایق در مقابل ماهواره‌ها و سایت‌ها و این همراه‌ها صفر است و ارزش ماهواره‌ها و واتساپ‌ها و سایت‌ها هزار است؟ که بیشتر مردم به آن طرف رویکرد دارند و به این طرف رویکرد ندارند.

یک خانمی می‌گفت من یک سال است عروس گرفتیم، پولدار هم هستیم، خوب هم خرج کردیم، متدین هم هستیم، بهترین عروسی را هم گرفتیم، بهترین زندگی را برای پسرم درست کردم، اما انگار فرزند من همسر ندارد، دو شب بعد از عروسی تا حالا که یک سال است از ساعت ده شب تا طلوع آفتاب عروس ما در این موبایل‌ها متمرکزست، دیگر بچه من دارد به این نتیجه می‌رسد جدا شود و برود یک زنی بگیرد که زنش باشد، این عروس ما که عروس موبایل شده، شوهرش موبایل است، اینجور زندگی درست است که انسان



ارزش خودش را اینقدر پایین بیاورد و پایمال این واتسپها و موبایلها شود؟ در حالی که برای حرکت به سوی پروردگار عالم با این نیروهایی مثل ابراهیم علیه السلام و قرآن و روایات و حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام راه دارد. به بیشتر مردم چه شده؟

ادامه داستان قرآنی

هابیل دین، اخلاق، عمل صالح، پاکی، اخلاص را از پدر یاد گرفت، واقعا انسان مخلصی است، قابیل یک خرده بازیگر بود، یک مقدار به جاده انحرافی می زد، یک مقدار تمایزش به آزادی نامشروع بیشتر بود، این قابیل شغلش کشاورزی بود. در کره زمین یک خانواده بیشتر نبودند، هر چه آب بود و هر چه زمین زراعی بود برای این خانواده بود، مالکی که نداشت، یک زراعت خوبی داشت. هابیل عاشق دامداری بود، گوسفنددار بود. خداوند متعال با آدم علیه السلام صحبت کرد که یک بچه‌ها خیلی خوب است یک بچه‌ها هم بی ارزش است، یک بچه‌ها پر است، یک بچه‌ها پوک و پوچ است، یک بچه‌ها محصول شیرینی است یک بچه‌ها هم محصول کرم خورده‌ای است، ما این دو محصول را در باغها داریم دلیلش چیست؟ به آدم علیه السلام فرمود تو که از باطن این دو تا خبری نداری، از مایه‌های این دو تا خبری نداری، از پوکی و پری این دو تا خبری نداری، به هر دو بگو برای من یک چیزی بیاورند که آن سرمایه‌ای که هزینه می‌کنند آن‌ها را به من مقرب بکند. تمام خوبی‌ها انسان را به قرب حق می‌رساند، تمام بدی‌ها هم انسان را از خدا دور می‌کند تا او در دوزخ بیفتد، پدر به هر دو پیشنهاد کرد که قربانی ببرید.

قربانی چیست؟

قربانی ببرید نه گوسفند، نه مرغ، نه بز، نه شتر. قربان به معنی وسیله تقرب است. این هم که در اعمال حج قربانی می‌گویند، خدا می‌گوید: وقتی گوسفند می‌کشید گوشت و خون و پوستش که به من نمی‌رسد، این یک عبادتی در اخلاص شما است. اخلاص‌تان به من می‌رسد نه یک گوسفند سیصد ریالی، آن نیت شما در قربانی به من می‌رسد نه این پوست و گوشت و کله و کله پاچه.



ادامه داستان

قرآن می‌گوید: ﴿إِذْ قَرَّبْنَا قُورَيْبًا﴾^۱ «قَرَّبًا» فعل تشبیه به معنی دو نفر است، هر دو به پیشگاه من قربانی آوردند به عبارت دیگر وسیله تقرب آوردند. ما پولی که در راه خدا می‌دهیم یک قربانی است. این خرجی که ایرانی‌ها و عراقی‌ها برای زوار ابی عبدالله علیه السلام دارند می‌کنند یک نوع قربانی است. قرآن می‌گوید: «إِذْ قَرَّبْنَا قُورَيْبًا». حالا روایات آیه را توضیح می‌دهد، قابیل و هابیل هر دویشان دامدار و کشاورز هستند، هابیل در گوسفندهایش گشت چاق‌تر و پرقیمت‌تر و پرثمرتر را جدا کرد و به پیشگاه پروردگار برد، حالا من خیلی دقیق نمی‌دانم که این گوسفند را خواباند و سر برید؟ این را نمی‌دانم، فکر نمی‌کنم سر بریده باشد، اصلا آن را گفت: من این را از تمام گوسفندهایم جدا کردم و برای خدا گذاشتم. حالا آن وقت که فقیر هم نبود، حتما گفته برود خودش در بیابان‌ها بچرد تا عمرش تمام شود، من این را از مال خودم جدا کردم. این برای خدا است، این برای هابیل است.

قابیل هم به زمین کشاورزی رفت و آشغال سبزی‌هایی که خانم‌ها دور می‌ریزند، آشغال‌هایی که کشاورزها با بیل جمع می‌کنند و به اینور می‌آورند بعد زمین را آتش می‌زنند، یک کپه سی چهل کیلو از این محصولات زرد شده، بو گرفته، به درد نخور جمع کرد، گفت: ما هم این را از مال خودمان جدا کردیم این هم برای خدا است، چقدر بد است آدم جنس پست به خدا بدهد، چقدر بد است.

چه چیزی را باید انفاق کرد؟

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا حُبَبْتُمْ﴾^۲ آنی که خیلی دوستش دارید را به خدا بدهید، نه اینکه حالا آش سه روز در یخچال بوده، دیگر خودت و بچه‌هایت نمی‌خورید، آن را برداری بیاوری بگویی الان که یکی در زد و گفت: من فقیرم، به او می‌دهیم، یا پیراهن و کت شلواری که دیگر نمی‌پوشی را در راه خدا بدهی.

۱. مائده: ۲۷.

۲. آل عمران: ۹۲.

داستانی از حضرت موسی علیه السلام

پروردگار به موسی علیه السلام فرمود: فردا بیا کنار فلان تپه کارت دارم، از شهر بیرون آمد و طبق آدرس رفت. فرمود بالا بیا و پشت تپه را نگاه کن. رفت دید یک عالمه کفش پاره، پیراهن پاره، لباس پاره، غذای مانده آنجاست، گفت خدایا اینها را کی اینجا جمع کرده؟ خطاب رسید اینها برای یک نفر نیست، برای دویست نفر است، هر چی دیگر نمیخواستند و نمیخوردند و نمیپوشیدند گفتند اینها را در راه خدا بدهیم. فکر کردند من خدا، بنجل آب کن اینها هستم، خیلی بد است.

دلیل قبولی قربانی هابیل

گفت من این گوسفند چاق قیمتی را برای خدا از مالم به کل جدا کردم، دیگر ملکم نیست، برود در بیابانها بچرد تا عمرش تمام شود، اخلاص خیلی عجیب است، «فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا» قربانی یکیشان را قبول کردم یکیشان را، «وَلَمْ يَتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ» ولی جنس دیگری را اصلا نپذیرفتم.

چرا گوسفند او را قبول کردم؟ چرا جنس او را قبول نکردم؟ خدا فقط یک دلیل می آورد، «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» من عمل را از آدمهای پاک، آدمهای مبارزه کننده با گناه، آدمهایی که خودشان را در برابر معاصی حفظ می کنند، آدمهایی که تقوا و باطن پاکی دارند از آنها قبول می کنم «فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يَتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ»

وقتی پدر به دوتایی اعلام کرد که: هابیل برای تو را خدا قبول کرد، قابیل مثل اینکه تو اشغال تحویل دادی و بی مزه بازی درآوردی، برای تو را خدا قبول نکرد. بخاطر شدت حسدی که به قابیل پیدا کرد یک روز در بیابان آمد و برادرش را کشت. حسد می تواند خیلی راحت برادر را قاتل برادر کند، حسد می تواند مادرشوهر را وادار بکند بلایی سر عروس بی گناهش بیاورد که دیگر بگوید مهرم را بخشیدم جهازیه ام را هم نمی خواهم، جانم آزاد شود، طلاق بگیرد و برود. حسد می تواند این کارها را بکند، همه این کارها برای



حسد است، حسد می‌تواند من را وادار بکند به منبری‌های دیگر که حالا اندازه من جمعیت دارند به مردم بگویم به پای منبرش نروید، بد و بی‌راه بگویم، بی‌سواد بگویم، بله حسد خیلی راحت می‌تواند این کار را بکند.

داستانی از حضرت نوح علیه السلام

نوح علیه السلام با هشتاد و چهار تا مومن از کشتی پیاده شد. بعد از نهصد سال، ابلیس به پیشش آمد. سلام کرد و گفت: نوح علیه السلام به دو تا چیز آلوده نشو، یکی حسد است که قایل به آن آلوده شد و برادرش را کشت، یکی حرص است که خدا همه آن باغ آباد را در اختیار آدم گذاشت، گفت به این یک دانه درخت نزدیک نشو. حرص، او را از آنچه خدا برایش آماده کرده بود خارج کرد و او را به طرف آن درخت ممنوعه برد و او را از بهشت بیرونش کردند. بله، حسد می‌تواند آدم بکشد، خرمن آتش بزند، یک مملکت را دچار کند، گرفتار بکند، یک نفر لازم نیست، یک حزب قوی با یک حزب قوی دیگر حسادت کند و ببیند که این حزب به آبادی، به کارهای خوب، موفق شده، بزند چنان او را چپه کند که تمام مردم را در چنبره حسدش بیچاره کند. بگوید جلوی‌شان را بگیرید، حالا به جهنم که هفتاد میلیون به حقشان نرسیدند، نرسند، ما این‌ها را بکوئیم راحت شویم حسد خیلی خطرناک است.

خدا حسود را جزء اهل نجات نشموده، حسود حتما باید به حتما جهنم برود، ابی عبدالله علیه السلام این «فَانْتَبَا لِلَّهِ» را، عبادت مستمر، نه فقط نماز و روزه، بلکه عبادت همه جانبه و مخلصانه را از حضرت ابراهیم به ارث برد، من یک قطعه‌های ناب با منفعت دیگری را درباره همین «فَانْتَبَا لِلَّهِ» دارم، خدا لطف بکند فردا شب از قرآن برایتان بگویم، خیلی قطعه‌های جالب و زیبا و پرمعنایی است.

روژه حضرت زینب علیه السلام در گودال

شب جمعه است نزدیک اربعین است، یک شب به اربعین مانده است، واقعا خوش به حالتان که بعضی‌هایتان حتی کفش هم پایتان نیست، از نجف با پای برهنه برای اقتدای

به اهل بیت آمدید. که امام زمان علیه السلام می گوید: با پای برهنه از خیمه ها به طرف میدان ریختند. حالا شما دارید ه بطرف حرم ابی عبدالله علیه السلام می روید، خیلی هایتان در این مسیر جا گیرتان نمی آید بخوابید، روی مقوا می خوابید، روی حصیر می خوابید، روی خاک می خوابید، اما آزرده نمی شوید، ناراحت نمی شوید، خوشحال هم هستید که خدا به شما توفیق داده به زیارت ابی عبدالله علیه السلام بیایید، ما که شما را نمی بینیم، اما می توانیم درباره تان این حرف را بزنیم: شما که دارید از نجف پیاده به کربلا می روید، خیلی هایتان با پای برهنه پای پرآبله می روید، سوال بکنید واقعا کیفیت زیارت شما اینقدر است که می تواند هم وزن زیارت خواهری شود که با پای برهنه آمد؟ آن وقت نه ضریح بود، نه حرم بود، نه گنبد بود، نه فرش بود، نه خادم بود، فقط سی هزار دشمن گرگ صفت و یک بدن قطعه قطعه میان گودال بود. زیارت کدام هایتان با کیفیت تر است؟ هر بیست و چهار میلیون نفرتان با گریه جواب ما را می دهید که آقا ما کجا زینب کبری علیه السلام کجا؟ ما می آئیم حرم می بینیم، ما می آئیم آینه کاری و گران ترین سنگ و فرش را می بینیم، اما او که آمد دید از شمشیر شکسته و نیزه شکسته و سنگ و چوب روی بدن یک قبر درست کردند، زیر بغل این بدن قطعه قطعه را گرفت، روی دامن گذاشت، اول رو به جانب پروردگار کرد گفت: «اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقَلِيلَ» خدایا این قربانی را از ما قبول بکن، و بعد هم رو به مدینه کرد «صَلَّى عَلَيْكَ مَلِكُ السَّمَاءِ» می دانید چرا با پیغمبر حرف می زد؟ می خواست بگوید یا رسول الله من خودم زیاد دیدم که حسین را روی سینه ات خواباندی تا خوابش ببرد اما حالا بلند شو، بیا ببین با جگر گوشه ات چه کردند؟ «صَلَّى عَلَيْكَ مَلِكُ السَّمَاءِ» من فکر نمی کنم در پنجاه سال منبرم دو سه بار بیشتر این کلمات را معنی کرده باشم، دیگر با این سن از دستم بر نمی آید، فقط عربی را می خوانم، عمقی نمی توانم بشکافم. «هذا حسینک مرمل بالدماء، مقطوع الاعضاء هذا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالْدماءِ مُنْقَطَعُ الْاَعْضاءِ»^۱



حسین من برخیز صبح شام شد ای میر کاروان
ما را سوار بر شتر بی‌جهاز کن
ای وارث سریر امامت به پای خیز
بر کشتگان بی‌کفن خود نماز کن^۱
یا دست ما بگیر و از این دشت پر هراس^۲
بار دیگر روانه به سوی حجاز کن^۳



۱. مگر نماز خواندن بر درگذشته واجب نیست؟
۲. حسین من نگذار ما همسفر شمر و عمر سعد باشیم.
۳. خودت بیا ما را برگردان.

جلسه نهم

دعوت خدا و ابلیس

ما انسانها از زمان آدم عليه السلام، اولین فرد از جنس خودمان، تا الان، در برابر دو دعوت قرار داریم و داشتیم و در آینده هم در برابر این دو دعوت قرار خواهیم داشت.

الف. دعوت خدا: یک دعوت، دعوت خداست، که ما را آفریده، به ما توجه دارد، نسبت به ما مهربان است، سختی ما را نمی‌خواهد، تیره‌بختی ما را نمی‌خواهد، درگیر شدنمان را با انتقام و کیفر نمی‌خواهد. همه اینها در قرآن کریم است، از باب نمونه خدایی است که می‌فرماید ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾^۱ من در این چند روزه‌ای که در دنیا هستید آسانی شما را می‌خواهم، سهل بودن زندگی شما را می‌خواهم، برایتان سختی و مشکل نمی‌خواهم، گره خوردن نمی‌خواهم، مشقت نمی‌خواهم، این آسانی که در قرآن می‌گوید برای شما می‌خواهم از جاده همه نعمت‌هایی که برای ما قرار داده و تامین کرده. اگر انسانها طرحی که خداوند برای زندگی آنها داده را در زندگی پیاده نکنند به مشکل نمی‌خورند، از نعمت‌های او هم با آرامش و امنیت بهره‌مند می‌شوند. طرح خیلی آسان و ساده‌ای هم است. این سند قرآنی است که می‌فرماید: من راحت شما را می‌خواهم. پشتش هم می‌گوید اصلا هیچ مشکلی را برای شما نمی‌خواهم، ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ﴾، ﴿الْيُسْرَ﴾ به معنی آسانی و گشایش و سهل بودن است ﴿وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾، ﴿الْعُسْرَ﴾ به معنی مشکل، رنج، پیچیدگی، مشقت و گره است.

۱. بقره: ۱۸۵.

علت سختی های انسان

اگر کسی بپرسد پس این همه مشکلات و گره ها و سختی ها و رنج ها در زندگی چیه؟ قرآن در پاسخ او یک کلمه بیشتر جواب نداده، چون جواب بیشتری هم لازم نبوده. آن این است که می فرماید: «وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»، «سئه» در آیات متعددی آمده. یک متخصص درس خوانده قم و نجف حالیش می شود که سئه در این آیه ای که خواندم به معنی گناه نیست، به معنی زشتی و بدی نیست، چون جمله قبلش هم قرینه دارد که مراد از این سئه گناهان نیست، مراد این است که هر مشکلی، پیچیدگی، بن بست، گره ای، سختی، در تمام کره زمین برای هر کسی هست ساخت خودش است، کاری به من ندارد، یک جواب به این کوتاهی و به این خوبی و به این ریشه داری هم در قرآن هست «وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» اما هر چی خوبی در زندگیتان موج می زند «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ»^۱ مربوط به من است.

برکت مراجعه مردم به استاد از زبان خودشان

من واقعا به اینکه می گوید سختی، مشکل، رنج، گره و پیچیدگی ساخت خودتان است برخورد. دو موردش را برایتان بگویم. خیلی مورد دارم؛ چون این پنجاه سالی که من دارم منبر می روم مراجعات مردم و جوان ها برای من معناکننده آیات قرآن و روایات بوده، من آیه را می دیدم اما مصداقش را نمی دیدم که در خارج از این آیه این چیزی که آیه می گوید در کیست؟ مصداقش را نمی دیدم. ولی مراجعات مصداقها را نشان داد و آیه را برای من بسیار روشن کرد و به یک معنای صاف یقینی بی تردید تبدیل کرد.

خاطره استاد از آیه «وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»

یک روزی یک جوانی به من مراجعه کرد. گفت: من دچار یک بیماری سختی هستم، پول معالجه هم ندارم. گفتم: من تو را به یک دکتر متخصص معرفی می کنم، اگر خرجی هم



داشت آن را هم می‌دهم، مشکلی نیست. آن دکتر را حضوری دیدم، گفتم: یک جوانی است خیلی رنج می‌برد، مشکل دارد، ناراحتی دارد، گفتم به خدمت شما بیاید. وضعش هم خوب نیست، هر چی هم مخارج درمانش باشد من می‌دهم، گفت: عیبی ندارد، بفرست، من هم ویزیت نمی‌خواهم، اگر بنا بود بیمارستانی هم برود من معرفی می‌کنم. دو سه شب بعد پای منبر آن دکتر را دیدم. گفتم، آن بیمار به خدمتتان آمد؟ گفتند: بله، گفتم: دوا و درمان؟ گفت: ابدا درمان و علاج ندارد، این با یک نامحرمی که دچار بیماری غیرقابل علاج سفلیس بوده برخورد کرده، این بیماری بهش انتقال پیدا کرده، دیر هم شده، ما هم نباید بهش بگوییم ولی باید آماده مردن شود. این معنی آیه است.

طلاق منفورترین حلال است اما یکی از معجزات قرآن و مکتب اسلام است

من برای شما هیچ مشکلی را نخواستم «وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» من برای شما هر چی خواستم خوبی است، راحتی است، آسانی است، امنیت است، آرامش است، چرا پروردگار عالم طلاق را قبول کرده؟ طلاق تلخ است، پیغمبر ﷺ می‌فرماید: طلاق منفورترین حلال است. طلاق که حرام نیست ولی حضرت می‌فرماید: خیلی مورد نفرت است که یک خانواده باید از هم بپاشند. اما این را دقت بفرمایید، اگر طلاق به حق باشد یکی از معجزات قرآن آیات طلاق است، هیچ فرهنگی هم این روش طلاق قرآن را ندارد، نه فرهنگ یهودی، نه مسیحی، نه زرتشتی، نه بودایی، هیچ مکتبی ندارد. اگر من بخواهم قواعد طلاق را، نکات طلاق را، مسئله طلاق را در قرآن برایتان توضیح بدهم واقعا باید یک دهه منبر را به طلاق اختصاص بدهم، ولی در جلد سوم تفسیر قرآنم، تفسیر حکیم، طلاق را از دیدگاه قران و تمام مکتبها و ادیان مشهور جهان، از قبل از اسلام تا زمان قرآن توضیح دادم.

چگونگی طلاق در قرآن

شما قوانین و قواعد طلاق را در هر مکتبی دقت و تحلیل کنید می‌بینید که بی‌برو و برگرد ظالمانه است، اما طلاق در قرآن چگونه است؟ اول که می‌گوید طلاق نباشد، به عبارت

دیگر، قرآن مجید در ابتدا زیر بار طلاق نمی‌رود، می‌گوید نه، پس در این اختلافی که پیدا شده باید چی کار کرد؟ چقدر زیباست، قرآن می‌گوید: ﴿حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا﴾^۱ یک انسان بی‌هیجان، بی‌عصبانیت، بی‌خشم، با محبت، هنرمند، وارد، دارای تاثیر در کلام، از طایفه مرد انتخاب کنید، یک دانه هم از طایفه زن انتخاب کنید، این دو تا بنشینند تمام برنامه‌های بین این زن و شوهری که به این نتیجه رسیدند که باید طلاق ایجاد شود را، بین خود و خدا تحلیل کنند، اگر طلاق باید واقع شود حکم بدهند، اگر نباید طلاق واقع شود «إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا» بین این زن و شوهر زندگی را سرو سامان بدهند. این یک معجزه قانونی است؛ چرا می‌گوید «حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ» یک مرد، باوقار، حرف زن هنرمندی که حرفش اثر دارد از طایفه شوهر، «وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا» یکی هم از طایفه زن؟ حالا دوتایی به این نتیجه می‌رسند که خانم درخواست طلاق دارد، چون شوهرخواهرش، آن شوهرخواهرش فرش خریدند، یخچال خوب خریدند، ظرف و ظروف خوب خریدند، اما شوهر این نتوانسته، «إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا»، اصلاح به معنی سر و سامان دادن است؛ این دو تا خودشان، با کمک قوم و خویش‌های طرفین و با حفظ آبرو، خانه این خانمی که طلاق می‌خواهد را پر از فرش کنند، یخچال حساسی هم بگذارند، یک رنگ و نقاشی هم بکنند، حالا به زن بگویند طلاق می‌خواهی؟ می‌گوید: نه، مگر مرض دارم زندگی را بپاشانم؟ اول می‌گوید طلاق نه.

چطوری جلوی طلاق گرفته شود؟ می‌گوید «حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا» طلاق واقع نشد. حالا آمد و این زن و این شوهر زندگی مادی‌شان سر و سامان دارد، اتاق‌ها همه فرش دستباف کاشان و خراسان و تبریز، دکورهای خیلی زیبا، پرده‌های خیلی خوب دارند، حالا کدام‌هایتان طلاق می‌خواهید؟ زن می‌گوید: من طلاق می‌خواهم. چرا؟ برای اینکه من بر اثر تلخ بودن این آدم، فحاش بودن این آدم، بی‌تربیت بودن این آدم نمی‌توانم در این زندگی بمانم، اینجا باز می‌گوید: آن دو تا حکم مرد را نصیحت کنند. حالا نشد، ثابت



شد مرد به زنش ستمکار است، ظالم است، اینجا پروردگار اجازه طلاق می‌دهد ولی چطوری؟ می‌فرماید: این طلاق باید طلاق رجعی باشد، اولاً وقتی که محضری می‌خواهد صیغه طلاق را اجرا بکند دو نفر عادل مثلاً دو تا عادل محل، دو تا عادل مسجد، دو تا عادل هیئت، دو تا عادل قوم و خویش‌ها که همه اقرار دارند این دو تا اهل گناه نیستند و ما از این دو تا گناه ندیدیم، این دو تا واقعا عبدالله هستند، این دو تا واقعا آدمهای خوبی هستند، باید بیایند بنشینند و متن طلاق را بشنوند، نه اینکه مثلاً قوم و خویش مرد یا قوم و خویش زن یا خود شوهر، در خیابان بپرد به یکی بگوید آقا زحمت می‌کشید پنج دقیقه به این محضر بیایید یک قطعه‌ای را گوش بدهید؟ آن طلاق باطل است، اصلاً واقع نمی‌شود. اگر صد تا از آدمهای معمولی را هم بیاورند که عدالتشان محرز نباشد، خدا طلاق را قبول ندارد. این زن، زن شوهرش است و بعداً نمی‌تواند ازدواج کند. زنی که طلاقش باطل است، خدا می‌خواهد طلاق واقع نشود به عبارت دیگر با اینکه خدا مجوز داد که طلاق را قبول دارم اما باز هم می‌خواهد نشود؛ چون می‌گوید دو تا عادل بیایند گوش بدهند، اگر دو تا عادل گوش ندهند و محضری ده بار هم طلاق را بخواند، باز هم باطل است، زن، زن شوهرش است. اگر برود شوهر بکند، بعد شوهر اول بفهمد که طلاق این زن باطل بوده، این زن به آن شوهر دوم حرام ابدی می‌شود، درجا باید بدون طلاق جدا شود.

حالا دو تا عادل پاک، با وقار، با ادب آمدند طلاق را گوش دادند. حالا پروردگار می‌فرماید: این زن مطلقه سه ماه باید در خانه شوهر باشد. طلاقش داده ولی باید بهش اتاق بدهد، خرج متعارف بدهد، حق ندارد یک حرف ناروا به او بزند، حق ندارد اوقات تلخی کند، حق ندارد دعوا کند، حق ندارد به پدر و مادر زن هجوم بیاورد، زن هم حق ندارد کوچکترین زمینه آزرده‌گی دل این شوهر را ایجاد بکند، مرد هم حق ندارد از خانه بیرونش کند. نزدیک تمام شدن سه ماه، مرد پیش پدرزن و مادرزنش، پیش پدر خودش، پیش مادر خودش می‌آید و گریه می‌کند، می‌گوید: من پشیمان شدم و اشتباه کردم، زنم خیلی زن خوبی بوده، این دو ماه و نیمی که هنوز سه ماه تمام نشده، من تنها شدم، در خلوت، در فکرم، در نظرم، فهمیدم من اشتباه‌کار بودم، من مقصرم، من زنم را می‌خواهم. می‌روند به این

خانم می‌گویند: خانم جدی جدی شوهرت از فراق تو درد کشیده و ناراحت است، عصبانی بوده، تلخ بوده ولی خوب شده، می‌گوید: من که طلاق نمی‌خواستم، به جان آمده بودم که زیر بار طلاق رفتم. اگر خوب شده من به زندگیم برمی‌گردم. طلاق دادند، دقت بفرمایید، رابطه زوجیت قیچی شده، این زن نامحرم است، این مرد نامحرم است، طلاق واقع شده اما خدا می‌گوید: اگر مرد و زن مقصر پشیمان هستند و می‌خواهند برگردند، هیچ نیازی به عقد ندارند، خانم یا رو در رو یا با تلفن به مرد بگوید: می‌خواهمت، او هم بگوید من هم تو را می‌خواهم، زندگی را شروع کنند. به عبارت دیگر، ببینید اگر اینها از اشتباه برگردند رشته طلاق به این راحتی می‌بُرد، دیگر عقد نمی‌خواهد.

این یک گوشه آیات طلاق است، آیات طلاق کم نیستند. یک بخشی از اواخر سوره بقره درباره طلاق است. با این قرآن‌هایی که ترجمه خوب دارید بخوانید، ببینید پروردگار برای مسئله طلاق چی کار کرده؟ طلاق که نیست، دریای رحمت است، دریای محبت است، دریای لطف است، دریای احسان است.

توصیه خداوند در سوره تغابن به افرادی که طلاق نگرفتند

در سوره تغابن هم می‌گوید: طلاق داده نشد و رجوع کردید، دارید با هم زندگی می‌کنید، به دو چیز را تکیه بکنید، یکی گذشت است، از همدیگر بگذرید. یکی هم اختلافات باعث طلاق را به رخ همدیگر نکشید، فراموش کنید، ﴿وَإِنْ تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا^۱﴾ به تمام مردها و زنها می‌گوید: در پرونده‌تان گناه دارید یا ندارید، هر آقایی بگوید ندارم به حضرت عباس دروغ گفته، چون مردهای ما که یوسف نیستند، مردهای ما که ابراهیم و موسی و عیسی و امام صادق علیه السلام نیستند، گناه در پرونده همه ما هست. من و شما، بزرگتر از من، بزرگتر از شما، کوچکتر، به زنها هم می‌گوید: گناه داری در پرونده‌ات یا نداری؟ اگر یک زنی بگوید: نه، من گناه ندارم، می‌گوید: غلط کردی داری دروغ می‌گویی، اقرار گرفت، مردها در پرونده‌تان گناه دارید؟ بله فدایت شوم، هر چی دلت می‌خواهد می‌خواهی برایت بشمارم،

پنج شش هزار گناه دارم، خانم گناه داری؟ من هم دارم، آقا و خانم واقعا دلت می‌خواهد گناهانت را ببخشم؟ کی دلش نمی‌خواهد خدا گناهایش را ببخشد؟ اگر گناه بماند که به جهنم می‌رویم، باید ببخشد که ما را به جهنم نبرند، اگر در پرونده گناه ثابت بماند و بخشیده نشود، در قیامت دادگاه ریشه‌مان را می‌کنند.

شرط بخشش گناهان

حالا آقا و خانم، دلت می‌خواهی گناهانت را ببخشم؟ آن کسی که مومن است و از جهنم هم باک دارد، واقعا دلش می‌خواهد گناهانش را ببخشند، می‌گوید: برای بخشیدن گناهی که بین خودت و من است، هر گناهی که بوده، و پای نفر سومی در کار نیست، مثلا مال یتیم را نبردی، مال مردم را نبردی، مال بیت المال را نبردی، آنها بین من و تو نیست، آنها را برو خودت حل کن، آنها به من ربطی ندارد. آن چیزی که بین من و خودت است، گناهی که مربوط به لذت‌های بدن بوده، حالا هر غلطی که بوده کردم، می‌خواهی ببخشم؟ نه گریه کن، نه کربلا برو، نه مشهد برو، نه استغفرالله بگو «**أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ**» آیه در سوره نور است، اگر آدم این قرآن را بفهمد عاشقانه و راحت زندگی می‌کند، در بین این مشکلات عظیم دنیا، افراد قرآن فهم عمل‌کننده به قرآن و به اهل بیت از همه خوش‌های دنیا خوش‌ترند «**أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ**»^۱ دلتان نمی‌خواهد؟ خوشتان نمی‌آید؟ دوست ندارید من تمام گناهان بین خودتان و خودم را ببخشم؟ چرا دوست داریم. اگر دوست دارید «**وَإِنْ تَعْفُوا** وَتَصْفَحُوا» از بندگان من، از آنهایی که اذیت‌تان کردند، از زنت، از شوهرت، از عروست، از رفیقت گذشت کن، به رخس هم نکش، من هم همه گناهان تو را می‌بخشم.

ادعای دروغین دین محبت بودن مسیحیت

به والله قسم، ماهواره‌ها و سایت‌ها و کلیساهای خانگی که دائم دارند دریاوار می‌گویند: مسیحیت دین محبت است، به طرف ما بیایند، ببینید دین، دین محبت است، کجای دین

شما دین محبت است؟ دین محبت است؟ پس چرا پاپ در واتیکان یک بار تا حالا دلش برای مردم یمن نسوخته؟ چرا به عربستان اعلام انزجار نکرده؟ چرا شما مسیحی‌ها در عراق یک میلیون نفر را کشتید و رحم‌تان نیامد؟ کجای دین‌تان دین محبت است؟ دویست سال است که دارید از زمان داری نفت ما را می‌برید، الان هم که نمی‌توانید ببرید جلوی فروشمان را گرفتید. ما هواپیما می‌خواهیم، اوپاما مسیحی است، تمام این وکلای کنگره مسیحی هستند، چرا ده سال دیگر تحریم را به ما اضافه کردید؟ چرا دو روز بعد اعلام کردید فروش هواپیما از هر کشوری به ایران ممنوع است؟ هر کسی یک هواپیما بفروشد پدرش را درمی‌آوریم. کجای دین شما محبت است؟ فقط یک جو از محبت دین‌تان را به ما بگویید که کجایش محبت است؟

اگر دولت شما، اگر واتیکان شما، اگر کلیساهای شما، اگر کشیش‌های شما منبع محبت هستند چرا الان ده روز است در امریکا، تمام این جوان‌ها، زن‌ها، مردها از دست بی‌عدالتی‌های شما ناله دارند؟ حتی در انتخابات‌تان هم بی‌عدالتی دارد. شما بامحبت هستید؟ ما باخسونت هستیم؟ ما که پروردگاران به طلاق رضایت نمی‌دهد مگر با شرایطی، ما که پروردگاران می‌گویند نمی‌خواهد برای چهار پنج هزار گناه گریه کنی و در سرو کله‌ات بزنی، چند صد کیلومتر زیارت بروی، همین الان در دلت از آنهایی که ناراحت کردند گذشت کن، من همه را می‌بخشم، کدام دین دین محبت است؟

در دنیا هیچ دین بامحبتی جز اسلام وجود ندارد

من اصلاً دین با محبت سراغ ندارم. شما به من اطمینان کنید، من بالای صد تا دین را مطالعه کردم، ما یک دانه دین با محبت نداریم. ممکن است بگوییم بودایی‌ها اینقدر آدم‌های نرمی هستند، اینقدر آدم‌های خونگرمی هستند، اما بودایی‌ها در میانمار دارند خانه را با زن و بچه و اهلش آتش می‌زنند، سه سال است دارند مسلمان‌ها را با آتش خاکستر می‌کنند، سر می‌بزنند، نابود می‌کنند، کدام دین، دین محبت است؟ اینقدر هم در دنیا سر و صدا راه انداختند، با سایت، با رادیو، با سینما که دین ما در آن گم بشود، شما هم که اهل مطالعه نیستید، هستید؟ نیستید.



نمونه‌ای از محبت امام حسین علیه السلام به دشمن و رفتار دشمن در مقابل ایشان

صدای اسلام هم در این همه صدای مخالف گم می‌شود. امام حسین علیه السلام آمد، بعد از شهادت علی اصغر هیچ کس دیگر نمانده بود، خودش و زین العابدین علیه السلام مانده بودند. بدون اینکه شمشیر و نیزه دستش باشد، معمولی، به کنار میدان آمد، اسبش را نزدیک لشکر آورد، شروع به نصیحت کردن کرد؛ برای اینکه اینها توبه کنند. حتی معروف است که فرمود: من از خون این هفتاد و یک نفر گذشت می‌کنم، توبه کنید تا خدا شما را نجات دهد. عمرسعد گفت: خبر بدهید هر چی شیپوردار، طبل‌دار، اسب‌دار هست فقط بگویید صدا درآورند که صدای این در آن صداها گم شود و کسی آن را نشنود، الان هم شیپورهای عمرسعد در ماهواره‌ها، طبل‌های عمرسعد در سینماهای هالیوود، طبل‌های عمرسعد در سایت‌ها دائم دارند می‌کوبند که شما صدای خدا، صدای انبیاء علیهم السلام، صدای ابی‌عبدالله علیه السلام را نشنوید. احکام خدا چه احکام زیبایی است! چقدر زیباست.

بازگشت به بحث اصلی

به اول حرف برگردم. ما انسان‌ها از زمان آدم تا قیامت بین دو تا دعوت هستیم، یک دعوت، دعوت خداست. کدام خدا؟ همانی که گفتم طلاقش چطوری است «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ» من برایتان مشکل‌ساز نیستم، من آسان‌آور هستم.

خاطره دوم استاد از آیه «وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»

یک جوان خوش تیپ زیبا اندام، قبل از منبر روز ماه رمضان، آمد کنار من نشست. خیلی هم ژینگول و امروزی بود، گفت: آقا خانواده ما خانواده آبروداری هستند، پدر من برای خودش یک شخصیتی است، مادرم یک دنیا بزرگواری است، وضع مالیمان خوب است، تک پسر هستیم، دردم را به هیچ کس نتوانستم بگویم حتی به مادرم، حتی به خواهرم. اگر به پدر و

مادرم بگویم من چه شدم، به خاطر منی که تک پسر هستم سکت می‌کنند، به من گفتند: آخوند مورد اطمینان است، گفتیم: همه آخوندها مورد اطمینان نیستند، گفت: من اینور آنور پرسیدم، گفتند: می‌توانی بروی دردت را به او بگویی، شاید کاری برایت بکند، او سر را نگه می‌دارد. گفتیم چیه مشکلک؟ گفت: یک سفر تجارتي به امارات رفتم، با یک خانم روسی شب را تا صبح در هتل بودم. پنج شش ماه است از آن زنا گذشته، دیدم خرده خرده تب می‌کنم، داغ می‌شوم، پیش دکتر متخصص رفتم، به من گفته: ایدز شدید گرفتی، نهایتاً دو سال دیگر زنده هستی، من این را چطوری به مادرم بگویم؟ اگر من از دست اینها بروم، آنها هم می‌میرند، چی کار کنم؟ گفتیم: آن چیزی که مربوط به من است طب که نیست، دکتر که نیست، علاج که نیست، درمان که نیست، یک چیز تو مربوط به من است و آن این است تا نمردی یک توبه واقعی بکن، به پروردگار پشیمانی نشان بده، بنال، با خدا عهد کن و بگو خدایا اگر صددرصد سالم هم بشوم دیگر به این گناه بر نمی‌گردم، این مشکل را کی برای این جوان ساخته؟ خدا؟ خدا که در قرآن می‌گوید من مشکل ساز نیستم، می‌گوید من آسانی می‌آورم، تمام نعمت‌های من، جاده رساندن آسانی به شماست، درد گرسنگی‌تان را برمی‌دارد، درد تشنگی‌تان را نعمت آب و شربت‌هایم برطرف می‌کند، درد ضعف بدن‌تان را برطرف می‌کند، بیماری‌هایتان را نعمت‌های من علاج می‌کند، هوای صاف عمرتان را زیاد می‌کند، آفتاب من نمی‌گذارد بیماری پوستی بگیرید، من که کانال نعمت‌هایم کانال راحتی آوردن است، ولی هر بلا و هر مشکلی که سرتان می‌آید به دست خودتان است، کار من نیست. خدا خودش را کاملاً تبرئه کرده، راست هم می‌گوید، راست می‌گوید.

توصیه قرآن در باب گناه زنا

با این جوان خوش تیپ خوشگلی هم که در امارات با یک نامحرم دچار این گناه شده، این آیه را بیشتر برای من معنی کرد: «وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانَا»^۱ نمی‌گوید «لا تفعل الزنا» زنا نکنید، می‌گوید با عکس، با نامه، با تلفن، با نگاه، به این گناه نزدیک نشوید، نمی‌گوید



نکنید، می‌گوید نزدیک نشوید. نزدیک شدن شدیدتر از انجام ندادن است. اگر خود را آلوده کنید «إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً» این گناه بسیار زشتی است «وَسَاءَ سَيِّئًا» و جاده بسیار بدی است که در این جاده ایدز می‌گیرید، در این جاده آبرویت می‌رود، در این جاده درخت جوانیت ریشه کن می‌شود، بد جاده‌ای است.

ب. دعوت ابلیسیان: ما بین دعوت این خدا و بین دعوت ابلیسیان تاریخ هستیم، که الان هم ابزار سنگینی در اختیارشان است. بین دعوت ماهواره‌های اسرائیل، بین دعوت ماهواره‌های شکورهای مختلف اروپا و امریکا هستیم. خدا راجع به این دو تا دعوت چی می‌گوید؟ خدا که راست می‌گوید؛ چون نیازی به دروغ گفتن ندارد. نه ضعیف است که با دروغ ضعفش را جبران کند نه جیبی دوخته که با دروغ جیبش را پر کند، راست می‌گوید ﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾^۱ می‌پرسد راست‌گوتر از خدا کیه؟

نظر خداوند درباره این دو دعوت

نظر خدا راجع به این دو تا دعوت چیه؟ اما دعوت خودش، این کارت دعوت چقدر زیباست، در سوره بقره است، «وَأَلَلَّهُ يَدْعُوا» خدا شما را دعوت می‌کند که زیر بغلتان را بگیرد تا به دو چیز برساند، خودش کمکتان کند که شما را به دو حقیقت وصل کند ﴿وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ﴾^۲ یکی دعوتتان می‌کند تمام گذشته‌تان را ببامرزد، یکی هم دعوتتان می‌کند در هشت بهشت را باز بگذارد، بهتان بگوید: از هر دری که دلت می‌خواهد برو. این دعوت خداست.

ما بین این دعوت و دعوت ابلیسیان هستیم، آن خودش یک نفر است لذا می‌گوید «وَأَلَلَّهُ» من یک نفر شما را به مغفرت و جنت دعوت می‌کنم، ولی شیاطین میلیونی هستند که می‌گویند «أُولَئِكَ» از رفیق بد، قوم و خویش بد، تریاکی، سیگاری، هروئینی، گنهکار،

۱. نساء: ۱۲۲.

۲. بقره: ۲۲۱.

معصیت کار، پارتی باز، رابطه داران نامشروع تا اروپا و امریکا و اسرائیل، میلیون ها نفر شیطان هم شما را دعوت می کنند، به چه؟ ﴿أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ﴾^۱ که بیاید ما میچ شما را بگیریم، وقتی شما را به جهنم تحویل دادیم، راحت شویم.

ابلیسیان راحت نیستند، لذا در قرآن است که کله گنده شان به پروردگار گفت: «فَبِعِزَّتِكَ» قسم به عزت، ﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۲ میچ همه را می گیرم، تا جهنم می برمشان. آن وقت که یک زن و مرد بیشتر خلق نشده بودند این حرف را گفت، پروردگار هم بهش گفت: من که دعوتم به مغفرت و بهشت است، کنار بندگانم هم صد و بیست و چهار هزار پیغمبر می گذارم، دوازده تا امام هم قرار می دهم، صد و چهارده تا کتاب که آخرینش قرآن است را هم می گذارم، حالا اگر بندگان من با بودن من، انبیاء، ائمه، قرآن، دعوت من را قبول نکردند ولی به دعوت تو پاسخ گفتند، قسم به خودم ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۳ من هم هفت طبقه جهنم را از تو و هر کسی که کارت دعوت تو را قبول کرد و سراغت آمد پر می کنم. این آیه به چه معناست؟ به این معنی است که بندگان من هر کدام به جهنم بروید، خودتان رفتید، من شما را هل ندادم که به جهنم بروید. خودتان دعوت دشمن را گوش دادید، دعوت من را گذاشتید و رفتید. به هزار جور گرفتاری شخصی و خانوادگی و اجتماعی برخورد کردید، مرید دشمن من شدید، آن هم شما را تنها نمی گذارد، تا جهنم با شماست.

راه رسیدن به مغفرت و جنت

ما برای رسیدن به مغفرت و جنت باید چکار بکنیم؟ ما باید مثل ابراهیم و مثل ابی عبدالله علیه السلام دو تا کار بکنیم، ﴿قَانِتًا لِلَّهِ﴾^۴ بشویم. یکی اینکه خدا را مخلصانه عبادت کنیم، یکی هم اینکه به بندگانش خدمت کنیم. دین همین دوتا است، خدا و مردم، عبادت

۱. بقره: ۲۲۱.

۲. ص: ۸۲.

۳. ص: ۸۵.

۴. نحل: ۱۲۰.



الله و خدمت به خلق الله. این عبادت و خدمت در حقیقت پاسخ به دعوت پروردگار است، چطوری دعوت خدا را جواب بدهم؟ با عبادت الله با خدمت به خلق الله. به خدا از آن بندگان خالص خدا آدم ماتش می برد. پیرمردی قد خمیده در روز عاشورا بود که مستضعف فکری بود. اصلا حالیش نبود چه خبر است. دید یک طرف چقدر جمعیت است، یک طرف هم یک جمعیت محدود، باوقار، باادب هستند. اتفاقی به جلوی ابی عبدالله علیه السلام آمد، گفت: مستحق هستم، حضرت فرمود چادر شبت را پهن کن، از لباس و پول و خوراک پر کرد. فرمود: بردار و برای زن و بچهات ببر. برداشت و برد. خدمت به خلق الله و عبادت الله، این دو تا کار برای رسیدن به آمرزش و جنت و بهشت پروردگار پاسخ به دعوت خداست.

روضه حضرت زینب علیها السلام در گودال

یک روزی، چهل روز پیش، زینب کبری علیها السلام می خواست از کربلا برود و مثل فردا شب برمی گردد. از شما بپرسم که جواب هم ندارید، من هم جواب ندارم، رفتنش برایش سخت تر بود یا برگشتنش؟ در رفتن بالای گودال خیره خیره داشت بدن قطعه قطعه را نگاه می کرد. عمر سعد هم عجله داشت اهل بیت را ببرد، زینب کبری هم زار زار دارد گریه می کند. شروع به حرف زدن با اباعبدالله علیه السلام می کند. حالا حرفهایش همه عربی است، ولی این چند خط شعر خیلی قشنگ حرفهایش را معنی کردند. خیلی سخت بود. آخه یک وقت آدم از برادرش، از بچه اش خداحافظی می کند، بچه اش در اتاق است، سر حال است. بچه اش می خواهد به مشهد برود ولی باز آدم نگران است که می رود، کی می آید؟ ولی حالا زینب کبری دارد با یک بدن قطعه قطعه خداحافظی می کند.

من کرب و بلا را چو خزان دیدم و رفتم	چون مرغ شب از داغ تو نالیدم و رفتم
در کرب و بلا زینت آغوش نبی را	آوردم و غلتیده به خون دیدم و رفتم
ای باغ که داری تو بسی گل به گلستان	این خرمن گل را به تو بخشیدم و رفتم
ممکن چو نشد حنجر پاک تو ببوسم	آن حنجر پر خون تو بوسیدم و رفتم
یاد آیدم آن روز که گفתי جگرم سوخت	چشم از تن صدچاک تو پوشیدم و رفتم
چون همره ما هست سر غرقه بخونت	من یاد لب تشنه تو افتادم و رفتم

حضرت سید الشهداء وارث ابراهیم خلیل الله

برخیز صبح شام شد ای میر کاروان ما را سوار بر شتر بی جهاز کن
یا دست ما بگیر و از این دشت پر هراس بار دیگر روانه به سوی حجاز کن
ای وارث سریر امامت به پای خیز بر کشتگان بی کفن خود نماز کن

جلسہ دہم

روش زندگی حضرت ابی

عبداللہ احسین ؑ

چراغ راه بودن سخن انبیاء، ائمه و عالمان دینی

در عالم نبوت و امامت و علم سوالات بسیار باارزشی مطرح شده که انبیاء الهی علیهم السلام، ائمه طاهرین علیهم السلام، عالمان دلسوز به این سوالات پاسخ‌های بسیار باارزشی دادند. آن پاسخ‌ها را می‌شود به چراغ راه زندگی تعبیر کرد.

هیزم سوخته شمع ره و منزل نشود^۱ باید افروخت چراغی که ضیائی دارد^۲
سوی بتخانه مرو، پند برهمن نشنو بت پرستی مکن این ملک خدایی دارد
اگر بخواهی سخنی را بشنوی به سراغ پاکان عالم برو، به سراغ دلسوزان عالم برو، حرف که زیاد است، خیلی از حرفها زهر است، عقل را می‌کشد، روح را می‌کشد، قلب را تاریک می‌کند. در قرآن مجید می‌فرماید: گوش شما، چشم شما، نیروی درک شما سه عضو است که باعث می‌شوند در قیامت، به وسیله کسی که این گوش را برایتان آفریده، چشم را آفریده، نیروی درک را داده به خاطر به کارگیری‌شان شما مورد بازپرسی قرار بگیرید.

هدف خداوند از اهداء نعمت گوش و چشم و نیروی درک به بندگان

اینها را برای اهداف پاکی به شما داده ﴿وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾^۳ من گوش، چشم، نیروی درک را برای سپاسگزاری به شما دادم.

۱. این یک واقعیتی است، هیزمی که شعله‌اش خاموش شده، تمام شده، توان سوختن ندارد، تاریک است.
۲. این چیزی که خانه را، جاده را، روشن می‌کند، انسان جلوی پایش را می‌بیند، وضع را می‌بیند، خطر را می‌بیند، منفعت را می‌بیند، چراغ نوردار است.

۳. نحل: ۷۸.



مقصود از شکر

منظور چیست؟ به این معنی است که من ماهی یک دفعه بگویم خدایا به خاطر این گوشی که به من دادی شکر؟ نه، هیچ مفسر قرآنی این حرف را نزد سالی یک بار بگویم خدایا به خاطر این چشمی که به من دادی سپاسگزارم؟ نه، شکر اینجا چیه؟ این که کلمه شکر رادر پایان آیه به گوش و چشم و نیروی فهم وصل کرده باید یک مسئله خیلی مهمی باشد، چیه؟

از خود قرآن می‌پرسیم این شکری که مطرح کردی به چه معناست؟ قرآن جواب می‌دهد «اعْمَلُوا» با این گوشتان، با این چشمتان، با این نیروی درکتان کار بکنید، کار مثبت هم بکنید، «شُكْرًا» به خاطر اینکه با این کار مثبت شکر من را به جا بیایید ﴿اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ﴾^۱ اگر شکر زبان بود که می‌گفت «کثیر من عبادی الشکور»، اما این که خدا می‌فرماید: در بین این میلیاردها مردم، در هر روزگاری شاکران بسیار کم هستند، شکر مگر چیه؟ آیه می‌گوید: «اعْمَلُوا» اگر شما گوش را در آن مسیری که من برایش قرار دادم، چشم را در آن راهی که من برایش تعیین کردم، نیروی درک را در آن راهی که من برایش قرار دادم، مصرف بکنید این می‌شود شکر.

بهره این سود گسترده به خود انسان می‌رسد

این شکر خیلی سودمند است، سودش در جیب کی می‌رود؟ این را هم از قرآن پرسیم که سود شکر آن هم به این گستردگی و زیبایی، در جیب کی می‌رود؟ قرآن جواب می‌دهد ﴿وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ﴾^۲ در جیب خودتان می‌رود، تمام منافع شکر به خودتان برمی‌گردد.

۱. سبأ: ۱۳.

۲. آل عمران: ۱۴۵.



اهمیت شکر به این معنا که انسان اعضا و جوارح را برابر با طرحی که برای آنها قرار داده شده است به کار بگیرد

شکر به این معنا، آنقدر مهم است که شب عاشورا حضرت حسین علیه السلام در پایان سخنرانی یک دعا کردند. حضرت سخنرانی بسیار مهم پرمعنایی دارد. ایشان در این سخنرانی به شش نعمت از مهمترین نعمت‌های خدا اشاره می‌کند که این شش تا نعمت را خداوند به ما مرحمت کرده است. سه تا از آن شش تا این است: «وَجَعَلَتْ لَنَا أَسْمَاعًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْئِدَةً» خدایا برای ما هفتاد و دو نفر گوش قرار دادی، چشم قرار دادی، نیروی فهم قرار دادی، بعد از بیان سه نعمت با سه نعمت دیگر، دستش را به دعا بلند کرد و گفت: خدایا «فَجَعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ»^۱ ما را جزء آنهایی قرار بده که این شش نعمت را برابر با طرحی که برای هر شش تا قرار دادی به کار بگیریم. این معنی شکر است.

راه‌هایی که گوش باید در آن راه هزینه شود

گوش را برای دو چیز داده: یکی اینکه آن را در زندگی طبیعی‌مان به کار بگیریم، بچه‌مان ما را صدا می‌کند بشنویم و جواب بدهیم، همسرمان می‌گوید داری از خانه بیرون می‌روی این خریده‌ها را بکن، بگوییم چشم، پدر و مادر می‌گویند دیر به دیر می‌آیی، دلمان تنگ می‌شود، ناراحت می‌شویم، هفته‌ای دو بار بیا ببینیمت، بیا ما را ببین، خدا گوش را داده تا ما این صدا را بشنویم و عمل بکنیم. این یک نوع راه هزینه کردن گوش است و راه دیگر هزینه کردن گوش، شنیدن سخن خداست که در قرآن است.

خداوند افراط و تفریط را دوست ندارد

یک سخنش را من برایتان امشب بگویم، در این آیه پروردگار عالم می‌فرماید: زندگیتان را بر این اساس قرار بدهید، سه حقیقت را برای به کار گرفتن انتخاب بکنید، سه تا برنامه را

۱. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۹۱.

هم برای همیشه تا زمان مردنتان حذف کنید. به غیر از این هم زندگی توازن پیدا نمی‌کند، زندگی حد وسط پیدا نمی‌کند؛ چون پروردگار عالم زندگی حد وسط را دوست دارد، افراط در هیچ کاری، حتی در عبادت، را دوست ندارد. من دلم می‌خواهد شبانه روز دویست رکعت نماز بخوانم، می‌گویند برای چی می‌خواهی نماز بخوانی؟ هفده رکعت واجب را بخوان، اگر بیشتر دلت می‌خواهد نافله‌های مستحب نماز را بخوان، در بیست و چهار ساعت، پنجاه و یک رکعت می‌شود، تو هفده رکعت را بخوان و در عبادت افراط نکن.

در سایر عبادات هم همینطور است، نمی‌خواهد سالی چهار ماه روزه بگیری که به مقام قرب من برسی، همان سالی یک ماه، ماه رمضان را بگیر، در وقت افراط نکن. یک جلسه تشکیل می‌دهی می‌خواهی عزاداری بکنی، این را چهار ساعت قرار نده، برای چی این کار را می‌کنی؟ چرا افراط می‌کنی؟ یک نماز جماعت بخوانید، یک کسی دو تا مسئله شرعی بگوید، یک کسی نیم ساعت حلال و حرام خدا را بگوید، پنج دقیقه گریه کنید، شش هفت دقیقه هم سینه بزیند، برای چی افراط می‌کنید؟ ساعت دو نصف شب پیش زن و بچه‌تان می‌روید، همه خواب هستند، در را باز می‌کنی و خواب آنها را به هم می‌زنی، آنها را از خواب می‌پرانی، پراندن از خواب حرام است، چرا برای امر مستحب خودت را به ارتکاب حرام می‌کشی؟

در خوردن افراط نکن، می‌خواهی سلمانی بروی نمی‌خواهد به یک سلمانی که پانصد می‌گیرد بروی، برای چی داری برای یک اصلاح سر این پول را می‌دهی؟ شرعی نیست، می‌خواهی لباس بخری؟ این لباس را با یک قیمت عادلانه دارند می‌فروشند، حتما باید در یک پاساژ مشهور سی طبقه که شکل مغازه‌ها و فروشندگانش پارسی است بروی و همان را سه برابر بخری؟ برای چی افراط می‌کنی؟ تفریط هم نکن، زندگی را حد وسط قرار بده، امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: در بیست و چهار ساعت، بدن شما به هشت ساعت خواب نیاز دارد، هشت ساعت هم کار بکنید، برای اداره امور زندگی هشت ساعت هم مهمانی بروید، مهمان دعوت کنید، دور هم بنشینید، نوه‌ها را ببینید، داماد و عروس را ببینید، بگویید، بخندید، شاد باشید، بیست و چهار ساعت را به کار غیرافراطی و تفریطی تقسیم بکنید.



شش صبح سراغ کار می‌روی و دوازده شب می‌آیی، تمام عواطف همسرت لگدمال می‌شود چون خسته و بیجان به خانه می‌آیی. باید مثل مرده‌ها بیفتی، حال نداری بنشین با همسرت حرفهای خوب بزنی، محبت رد و بدل بکنی، عاطفه رد و بدل بکنی، این را خدا نمی‌پسندد، بچه‌ها هم که خوابند، مگر آنها را روزهای جمعه ببینی، این زندگی نادرستی است. این زندگی براساس خواست پروردگار مهربان عالم نیست.

پایه گذار ساعات متوسط

این هشت ساعت را چقدر دنیای غرب علم کرده، کارمند هشت ساعت، کارگر هم هشت ساعت کار می‌کند، هی هم به رخ دنیا می‌کشند که ما چه قوانینی را پایه‌گذاری کردیم! چه قوانینی را اختراع کردیم! کجا اختراع کردید؟ این هشت ساعت پیشنهاد عاقل‌ترین عقلای عالم در کنار پیغمبر صلی الله علیه و آله و عالم‌ترین عالمان عالم امیرالمومنین علیه السلام است. شما احوالات حضرت را نگاه بکنید، امام هیچ وقت در کار افراط نداشتند، حتی آن وقتی که رئیس جمهور بودند. حضرت چقدر مطالب ارزشی دارد که در خانه برای زن و بچه فرموده. گاهی تک فرزندی را صدا کرده مثل حضرت مجتبی علیه السلام برایش منبر رفته، گاهی برای ابی عبدالله علیه السلام منبر رفته، گاهی به قمر بنی هاشم، گاهی به زینب کبری علیه السلام تعلیمات می‌داده، به عبارت دیگر حضرت ذره‌ای از حق زن و بچه‌شان را کم نکردند، هیچ وقت نیامدند بگویند من علی علیه السلام هستم، کاری به کار من نداشته باشید، من خودم می‌دانم چی کار بکنم، شما خبر داشتید می‌خواستید با من ازدواج نکنید، اینجور نبود، او پایه‌گذار ساعات متوسط بود.

پایه گذار عالیترین حقوق سیاسی

خیلی چیزهای دیگر هم پایه‌گذاری کرد، عالیترین حقوق سیاسی را امیرالمومنین علیه السلام پایه‌گذاری کرد، همه دنیا هم می‌دانند در عهدنامه مالک اشتر، برای تمام دولتی‌ها و ملت زیباترین وظایف را نوشته، البته در دنیا عمل نمی‌شود، این قوانینی که پایه‌گذاری کرده در

نهج البلاغه حبس است، اسیر است، هیچ جا عمل نمی‌شود. مثلا به مالک نوشته: در این قانون سالی که باران خیلی کم بود، برف نبود، زراعت خوب نشد، کشاورز کارش نچرخید، چون چیزی نداشت بفروشد، کاسب‌ها به تناسب وضع بد کشاورزی خرید و فروش خوبی نداشتند، جنس نبود بخرند، مغازه را پر کنند و بفروشند، به تناسب وضع بد کشاورزی صد تا دیگر کاسبی متوقف بود، آن سال از کشاورز، مغازه‌دار، مالیات نگیر، ظلم است، چون ندارد بدهد. تو نیا به کشاورز بگو مالیات را بده، بگوید ندارم، بگویی به من چه؟ نگو به من چه که نداری، باید پردازی، وگرنه جریمه‌ات می‌کنم، این ظلم است. مالک کاسبی که خرید و فروش نداشته چون باران نبود، آب نبود، قنات نبود، چشمه نبود، برف و باران نبود را نیاور بگو مالیات بده، آن سال هزینه حکومت را کم کن، نمی‌خواهد ساختمان اداری بسازی، نمی‌خواهد خیابان جدید بکشی، نمی‌خواهد پارک جدید به وجود بیاوری، بگذار مردم از این رنج و درد و مضیقه مالی درآیند بعد خودشان با کمال میل می‌آیند مالیات می‌دهند، نمی‌خواهد کسی را به دنبالشان بفرستی، بگو من امسال مالیات نگرفتم چون نداشتند، من هم کل کارهای دولت را تعطیل کرده بودم، حالا امسال که دو سه برابر باران آمده وضع خوب می‌شود، بیاورید برای آبادی منطقه، «عِمَارَةَ بِلَادِهَا» عمران استان مالیات بدهید. وقتی به تو اعتماد داشته باشند که تو آدم دینداری هستی، آدم مومنی هستی، آدم درستکاری هستی مالیاتشان را می‌آورند و می‌دهند.

این آیه چیست؟ که پروردگار می‌گوید سه حقیقت را در زندگی انتخاب کن، سه مسئله را از زندگی حذف کن تا یک زندگی با سلامت حد وسط داشته باشید، همتان هم محبوب همدیگر می‌شوید، هیچ کس از دست کسی گله‌مند نمی‌شود، شکایت نمی‌کند، دعوا نمی‌شود، نزاع نمی‌شود، مال مردم‌خوری پیش نمی‌آید، باید چراغ برداری، ده سال شب و روز بگردی، ببینی یک جایی را پیدا می‌کنی که یک طلاق واقع شده باشد؟ نمی‌شود. ولی حالا از بین مردم، درواقع یک میلیارد مسلمان که یک بدنه شیعه هم جزء این یک میلیارد است و یک میلیارد بیشترند، چند تا این سه مسئله را برای اجرا انتخاب می‌کنند و آن سه



مسئله را حذف می‌کنند؟ باز باید گوش به زنگ قرآن باشید که توقع نداشته باش ﴿قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾^۱ آنهایی که به برنامه‌های من عمل بکنند بسیار کم هستند.

اما آیه این است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾^۲ خدا به شما واجب کرده که در تمام شئون زندگی عدالت راه، حق راه، انصاف را رعایت کنید. می‌خواهی با خانمت، با بچه‌ات، با معلم، با کاسب، با اهل محل، با همسایه، با دولتی، با غیردولتی حرف بزنی، پروردگار می‌فرماید: «وَإِذَا قُلْتُمْ» زمانی که می‌خواهید حرف بزنید «فَاعْدِلُوا» با انصاف حرف بزنید، حق بگویید، دروغ نگویید، بیراه نگویید، تهمت نزنید، شایعه‌پراکنی نکنید، آبروی کسی را نبرید ﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا﴾^۳ در گفتارتان اهل انصاف و حق باشید.

هر آنچه برای خودت نمی‌پسندی برای دیگران هم نپسند

خیلی جالب است در معارف الهی ما آمده است که دوست داری بهت دروغ بگویند؟ نه، دوست داری بهت فحش بدهند؟ نه، دوست داری بهت تهمت بزنند؟ نه، دوست داری آبرویت را در شهر ببرند؟ نه، می‌گویند اگر برای خودن دوست نداری برای دیگران هم دوست نداشته باش، پس دوست نداشته باش که به دیگری دروغ بگویی، تهمت بزنی، آنچه را که برای خود نمی‌پسندی برای دیگران هم نپسند. این نصیحت خدا به پدر اولیه ما، حضرت آدم است، اصلاً در کره زمین کسی نبود، یک زن و شوهر بودند، این نصیحت خدا به آدم است. در اصول کافی است که آدم، آنچه را برای خود نمی‌پسندی برای دیگران هم نپسند، چقدر این نصیحت عالی است. برای خودت نمی‌پسندی دخترت را طلاق بدهند؟ هیچ علتی هم برای طلاق نیست، یا خودت خوشت نیامده یا زنت یک چایی جلویت نگذاشته یا غذا نپخته، دوست نداری دخترت را طلاق بدهند؟ پس تو هم دختر مردم را که برای پسرت گرفتی، دختر مردم را که به خانه‌ات آوردی طلاق نده،

۱. سبأ: ۱۳.

۲. نحل: ۹۰.

۳. انعام: ۱۵۲.

دوست نداری روغن قلبی بهت بفروشند؟ تو هم جنس قلبی به دیگران نفروش. همینطور مطلب را به همه امور گسترده کنید ببینید چه از آب درمی آید. دوست نداری ولو دخترت چادری است اما گردی صورتش پیدااست، وقتی که بیرون می رود تا به دانشگاه برود، تا به مدرسه برود، صد تا چشم هیز به چهره ناموست خیره شوند؟ پس تو هم به چهره ناموس دیگران خیره نشو.

تمام مسائل الهی طرفینی است

هر چه برای خودت نمی خواهی برای دیگران هم نخواه، هر چی برای خودت می خواهی برای دیگران هم بخواه، این دین است. ببینید دو لنگه دارد، مثل آیه شریفه که می خواهم بخوانم دو لنگه دارد، دو طرف دارد، کل دین دو طرف دارد، نماز بخوان، این یک طرف است، ولی نه با لباس غصبی و دزدی، نه با فرشی که پولش را ندادی و فرش فروش راضی نیست، نه با آب لوله کشی که از پول حرام می خواهی به دولت بدهی، وضو و غسل باطل است، دو طرف دارد. تمام مسائل الهی طرفینی است، آره نه، باشد نباشد، انجام بده انجام نده، بین نبین، بشنو نشنو.

روش زندگی حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام

اگر از من بپرسید اصلاً بحث امشب چیه؟ شب اربعین است، بحث من امشب روش زندگی حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام است، پنجاه و هفت سال در این دنیا زندگی کرد و دو طرف دین در او جلوه کامل داشت؛ انجام بده، تمام اوامر حق را انجام داد، انجام نده، نداد، یک زندگی حد وسط در همه چیز داشت.

رفتار حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در یک ساعت آخر عمرش

شما همان یک ساعت آخر عمرش که تک نفره با سی هزار نفر درگیر بود را بخوانید، حضرت کمال محبت را به کار گرفت، نصیحت را به کار گرفت، دلسوزی را به کار گرفت،



با اینکه می‌گویند آدم گشنه و تشنه و داغدیده خیلی عصبانی است، سه شبانه روز هم بود آب نخورده بود، اما اصلاً عصبانی نشد، اصلاً جنگ را شروع نکرد، به اصحابش فرمود: صبح عاشورا یک دانه تیر به طرف دشمن نیندازید، اگر آنها دلشان خواست جنگ را شروع کنند، آنها جنگ را شروع کنند، ما وظیفه شروع جنگ را نداریم. دین، جهاد دفاعی دارد. چقدر عادل، با انصاف، چقدر وجود مقدسش، وجود مبارکش، الهی و معنوی است.

زندگی منصفانه حضرت در روز عاشورا

از طلوع افتاب تا چهار بعدازظهر که حضرت شهید شد، در بین تمام این سی هزار نفر سه نفر توبه واقعی کردند. از بین هر ده هزار، یک نفر توبه کرد، با کمال محبت هر سه تا را پذیرفت، اعلام کرد توبه‌تان قبول است، دل نگران نباشید، به معنی اینکه راحتی عباد خدا را می‌خواست، خوشحالی‌شان را می‌خواست، شادی‌شان را می‌خواست، صبح حر توبه کرد، که هزار بار شنیدید تا چشمش به حر افتاد فرمود «إِرْفَعِ رَأْسَكَ» اینجا جای سر انداختن نیست، سرت را بالا نگه‌دار. آن دو نفر دیگری هم که توبه کردند لحظات آخر ابی‌عبدالله علیه السلام بود که صدای گریه زن و بچه و صدای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يُنْصُرُنِي» حضرت را شنیدند. هر دو از لشکر عمر سعد جدا شدند، بدون اینکه پیش ابی‌عبدالله علیه السلام بیایند، بگویند ما توبه کردیم، به طرف دشمن برگشتند و جنگ سختی کردند، هر دو هم روی خاک افتادند، رویشان نمی‌شد امام را صدا بزنند، چون تا چهار بعدازظهر با امام حسین علیه السلام جنگیده بودند. اما خودشان که روی خاک می‌غلتیدند و جان می‌دادند، دیدند ابی‌عبدالله علیه السلام از اسب پیاده شد، به بالای سر هر دویشان آمد، دعایشان کرد، از خدا طلب رحمت کرد، طلب مغفرت کرد، به این زندگی منصفانه می‌گویند.

زندگی غیر منصفانه

اما آن کسی که آدم با انصافی نیست، می‌گوید من عذرت را قبول نکنم؟ حالت نبوده که چقدر به من ظلم کردی؟ بد گفتمی، حالا بگویم بخشیدمت؟ برو گمشو احمق بی‌شعور، این

زندگی غیرمنصفانه است، این زندگی ظالمانه است. یک روایتی را برایتان بگویم، این را من همیشه برای دعای کمیل‌ها گذاشتم، هفت هشت ده سال است این روایت در دعای کمیل ده ساله‌ام نیامده، چقدر عالی است، گاهی خانواده من به من می‌گویند از فلانی گذشت نکنی‌ها، دیدی چقدر زجر کشیدی؟ می‌گویم زجر را که کشیدیم، اما قرآن مجید می‌گوید گذشت کنید، عذرشان را بپذیرید، آن را چی کار بکنیم؟ تعطیلش کنیم؟ یا مهر باطل روی آیه بزنیم؟ خداوند به پیغمبر اکرم ﷺ فرمود: کسی که به خاطر کاری که کرده و کسی را ناراحت کرده برود و بی تفاوت بماند، نرود عذرخواهی بکند، این آدم بدی است، این آدم لجنی است. کار بدی کردی، دلیلی هم برای کار بدت نداشتی، چرا نمی‌روی عذرخواهی کنی؟ اما بدتر از او کسی است که بروند ازش عذرخواهی کنند اما قبول نکند، معلوم می‌شود این نوع زندگی ظالمانه است، بد است، زشت است، خوب نیست.

داستانی از رسول خدا ﷺ از رفتار با یک شخص ظالم

یک کسی پیغمبر ﷺ را بیرون از مدینه تنها گیر آورد، خیلی با عجله و بدون فوت وقت پیغمبر اکرم ﷺ را شدیداً هل داد، حضرت روی خاک افتاد، روی سینه پیغمبر ﷺ پرید، خنجرش را کشید، آدم‌های خیلی خوب بیشتر از همه دشمن دارند، آدم‌های خدمتگزار از همه بیشتر دشمن دارند، آدم هم ماتش می‌برد، این منبع منفعت است چرا با او دشمنی دارید؟ چرا او را کنار می‌زنید؟ چرا خردش می‌کنید؟

روی سینه پیغمبر ﷺ نشست، گفت کی می‌تواند تو را از دست من نجات بدهد؟ الان که کسی نیست، سرت را می‌بزم، پیغمبر ﷺ فرمود: آنی که می‌تواند من را نجات بدهد و نجات می‌دهد خداست. گفت: خدا کو؟ فعلاً که زیر پای من هستی و خنجر من هم آماده است، به قول ما امروزی‌ها، پیغمبر اکرم ﷺ یک حرکت هنرمندانه کرد، طرف با پشت روی زمین کشیده شد. پیغمبر ﷺ زانویشان را کنار سینه‌اش گذاشتند، نشستند، نشستند، نجات من نجات تو. زمین نگه داشتن، فرمودند: کی تو را از دست من نجات می‌دهد؟ گفت: کرم و آقایی تو. حضرت بلند شد، فرمود: برو. ما چقدر محبت هزینه می‌کنیم؟ چقدر ما عاطفه هزینه می‌کنیم؟



برادرانم خواهرانم، خشک نمانید، اگر خشک بمانیم قیامت من خشک را کجای بهشت بکارند که درخت پرمحصول باشم؟ خدا درباره آدم‌هایی که خشک فکری و قلبی و عاطفی و محبتی هستند می‌فرماید: ﴿كَأَنَّهُمْ لِحَطَبٍ مُّطَبَّأٍ﴾^۱ هیزم جهنم هستند، در همه چی منصف باشیم، زبان، نگاه، شنیدن، خوردن، آشامیدن، رفاقت، منصف باشیم.

سه حقیقتی که قرآن می‌گوید انتخاب کن

اینها سوال شده که یا خدا در قرآن جواب داده چطوری زندگی کنیم یا انبیا جواب دادند یا عالمان دلسوز و حکیمان آگاه. ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ﴾^۲ یک، این را انتخاب کن «وَالْإِحْسَانَ» نیکوکار باشید، یکی می‌گوید خدایا من دلم می‌خواهد نیکوکار باشم اما پول ندارم، خدا می‌گوید با زبانت نیکوکار باش، مردم را به کار خوب تشویق بکن، این نیکوکاری است. خدایا بیان قوی ندارم ابرویت را پیش پولدارها مایه بگذار، مشکل بی‌پولها را حل کن، این احسان است. خدایا نمی‌خرند، ابرویم آنقدر قوی نیست، زبانم هنرمند نیست، پس به دیدن بیماران ناشناس برو، بیشتر به دیدن پدر و مادرت برو، چهار تا خانه در کوچه هستید، کوچه خیلی کثیف است، یک جارو بردار کوچه را جارو کن و یک آبی هم بپاش، این احسان است. «و ایتاء ذی القربی» به قوم و خویش‌های خلأدار، ندار، مشکل‌دارتان برسید این سه حقیقتی که می‌گوید انتخاب کن.

سه برنامه‌ای که قرآن می‌فرماید برای همیشه تا زمان مردنتان حذف کنید

﴿وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ﴾ من شما بندگانم را از گناهان پنهان در خانه‌ها، در باغها، در ویلاهای شمال نهی می‌کنم. گناهانی که پیش چشم کسی نمی‌خواهید انجام بدهید را در

۱. جن: ۱۵.

۲. نحل: ۹۰.

پنهان انجام ندهید، «وَالْمُنْكَرِ» گناهان علنی زشت را هم انجام ندهید، «وَالْبُغْيِ» به حق احدی جاندار انسان و غیر انسان تجاوز نکنید.

زندگی منصفانه امرالمومنین علیهم السلام

شب نوزدهم به زینب کبری علیها السلام فرمود: عزیز دلم این مرغابی‌ها آب و دانه‌شان منظم است؟ اگر منظم است نگهشان دار، اگر نمی‌رسی، کارت زیاد است، گاهی اینها تشنه می‌مانند، گشنه می‌مانند، آزادشان کن بروند، دارد می‌رود کشته شود اما به دخترش می‌گوید حق این مرغابی‌ها پایمال نشود. ضربت را بهش زدند، دکتر هم آمده او را دیده، به امام مجتبی علیه السلام گفته: مریضتان قطعاً امروز فردا از دنیا می‌رود، امام مجتبی علیه السلام و امام حسین علیه السلام را می‌خواهد، پسرانم در محراب، در تاریکی، ابن ملجم یک دانه ضربت به من زده، اگر خواستید او را قصاص بکنید یک ضربه بزنید، ضربت دومی شرعی نیست. به حرفهای علی، به حرفهای خدا، به حرفهای انبیا عمل نمی‌شود، اما به فرموده پروردگار ﴿الْأَقْلِيلُ﴾^۱ کم هستند که عمل بکنند، همان روز اولی که او را به خانه آوردند، روی گلیم خوابانند، روزه که دیگر نمی‌توانست بگیرد، خون از بدن رفته، ضعف گرفته بود، رنگ زرد شده بود، شب هم که برای افطار پنج تا لقمه نان جو به نمک زد و خورد، الان دیگر خیلی گرسنه است، یک کاسه شیر را با نان جو برایش آوردند، نان گندم نمی‌خورد، زیر بغلش را بگیرند، در رختخواب بلندش کنند گذاشت، به خدا عالم باید از این حرفها دیوانه شود، گفت حسن علیه السلام جان ابن ملجم مسافر است، روزه نیست، صبحانه خورده؟ گفت: نه بابا، فرمود این سفره را بردار، ببر در زندان پیش او بپنداز، من نمی‌خواهم، به عبارت دیگر به حق قاتل من هم تجاوز نشود، بالاخره شکم دارد، گشنه است، نباید تجاوز بشود.



راههایی که گوش، چشم و نیروی درک باید در آن راه هزینه شود

خدا گوش را برای چی داده؟ برای شنیدن همین حرفها، حرفهای به این خوبی داده، چشم را برای چی داده؟ برای تماشای زن و بچه و عروس و داماد و پدر و مادر و درخت و گل و آفرینش که از طریق چشم دلم سازنده را ببیند، نیروی درک را برای چی داده؟ برای اینکه آگاه بشوم، نفهم نمانم، جاهل نمانم. این دورنمایی از روش زندگی حضرت سیدالشهداء (ع) وارث ابراهیم خلیل الله است.

روضه، گفتگوی حضرت سکینه با حضرت زینب (ع) در مسیر شام

برای امشب، یک شعر قدیمی برایتان بخوانم. هنوز به کربلا نرسیدند، چقدر شاعر این کار را زیبا جلوه داده، ولی همشان می‌دانند به خواست زینب کبری در مسیر کربلا هستند، می‌رسند، همه خانمها، بچه‌ها، دخترها، در محمل‌ها آرام آرام گریه می‌کنند، چون مامورها نامحرم هستند، نمی‌خواهند صدایشان را بشنوند، دختر سیزده ساله ابی‌عبدالله (ع) نزدیک عمه‌اش است، شروع به صحبت کردن کرد. صحبت و حال و وضع سکینه کبری را این شاعر ایرانی خیلی خوب به نظم آورده، به این زبان حال می‌گویند.

شمیم جان فزای کوی بابم	مرا اندر مشام جان برآید
گمانم کربلا شد عمه نزدیک	که بوی مشک و ناب عنبر آید
به گوشم عمه از گهواره‌ی گور ^۱	در این صحرا صدای اصغر آید
مه‌ار ناقه را یک دم نگهدار	که استقبال لیلا، اکبر آید ^۳
حسین را ای صبا برگو که از شام	به سویت زینب غم‌پرور آید
ولی ای عمه دارم التماسی	قبول خاطر زارت گر آید
که چون اندر سر قبر شهیدان	تو را از گریه کام دل برآید
در این صحرا مکن منزل ^۲ که ترسم	دوباره شمر دون با خنجر آید

۱. کاش امشب همه ما در حرمت بودیم، و در محضر خودت این شعرها را می‌خواندیم و گریه می‌کردیم.

۲. عمه وقتی همتان خوب گریه کردید عمه زودتر بار ببندیم برگردیم.

۳. مادر دارد از شام می‌آید بگذارید جوانش به استقبالش بیاید.

حضرت سید الشهداء وارث ابراهیم خلیل الله

عمه همینجا بود که شمر روی سینه پدرم نشست، همینجا بود که فرق برادرم اکبر را شکافتند، همینجا بود که دو دست عمویم را از بدن جدا کردند، عمه همینجا بود که با تیر سه شعبه گلوی اصغر ما را زدند.

